وقف بر امام هشتم حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام

واقف: مرحوم آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالباقی آیت اللهی شیرازی

... قصد صحیح هدایة

عالم و جاهل و فاضل کتاب مستطاب از فرمایشات و

وسیلهٔ تحصیل مقامات ایمان نمایند

التماس الدعاء

وقف بر امام هشتم حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام

واقف: مرحوم آیة الله العظمی حاج سید ... جانی آیت اللهی شیرازی

عالم جاهل و فاضل کتاب ... وسیلهٔ تحصیل مقامات ایمان ...

التماس دعاء



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: انیس الموحدین

مؤلف متن: ملا مهدی نراقی محشی ......

شارح ...... مترجم ......

تاریخ تحریر ...... نوع خط ...... تعداد سطر ۱۶

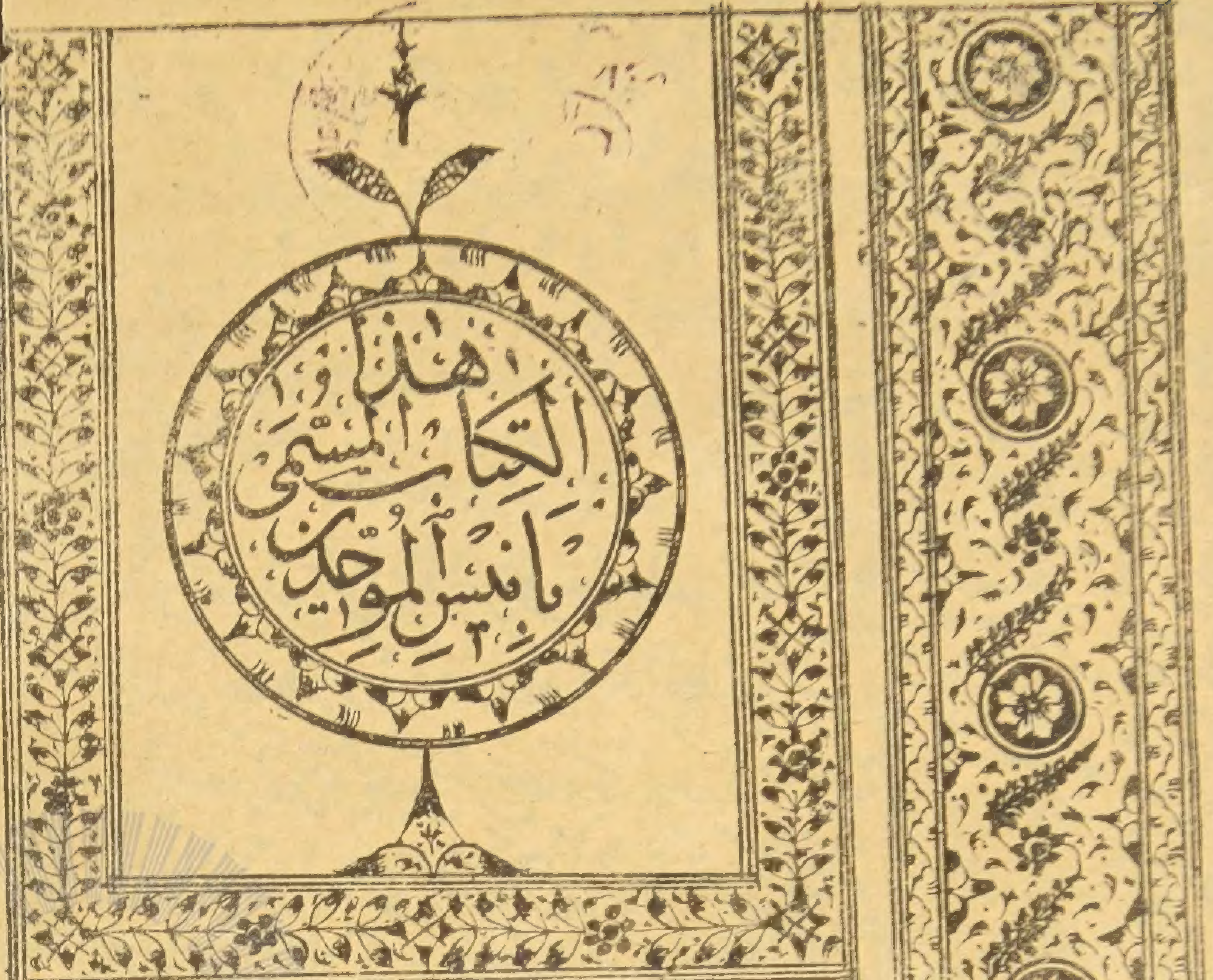
جزء کتب: عقاید زبان: فارسی عدد اوراق ......

طول ۲۰ عرض ۱۴ شماره عمومی ۸۷۰۲

وقفی / خریداری: ... تاریخ ... وقف / خریداری

ملاحظات: ... ۱۳۲۴ ق

بسم الله الرحمن الرحيم
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد
وآله الطاهرين وبعد چنین گوید اقل الخليقة بل لا
شيء في الحقيقة خوشه چین خرمن علماء ربانی عبد الکریم بن
عباسعلی التفرشی عفی الله عن جرائمهما که چون کتاب
مستطاب انیس الموحدین فی معرفة اصول الدین که از تألیفات
و تصنیفات شمس فلك عرفان قطب دائره علم و
بنیان العالم الربانی والمحقق الصمدانی الحکیم الالهی والعارف
بالله کاشف الحقایق مولانا محمد مهدی بن ابی ذر النراقی حشرهما الله
مع النبی والولی در نجف و سالها قبل از این بطبع رسیده بود انتها معلوم
لهذا باکمال جهد اقتصار نسخه صحیحی در صدد تصحیح برآمده تا
عالم و جاهل و فاضل کتاب مستطاب از خرجان و
وسیلهٔ تحصیل مقامات ایمان نماید
التماس الدعاء





بسم الله الرحمن الرحیم

انیس موحدین و جلیس مجردین سپاس بی قیاس و ستایش رفیع اساس
یکانه ایست جل شأنه که ابداع ممکنات و اختراع مکونات و ایجاد عالم
امر و خلق از جهت شناختن و معرفت و استی قدرتش محض ظهور رحمت
بر جمیع ممکنات علی السواء و تصرفش در مجردات و مادیات هویدا و
پیدا و قنادیل انوار و اطباق ازهار سیار منیر و کثیر الانوار کز نور
مجلی جمیل عفو و مصلی کعبهٔ معقول و منقول عارف معانی
کما هی و واقف اسرار مکنونهٔ الهی تبرال مجادش که مشعله داران سپهر

مقدمه

سلبیه باید علم و معرفت ناشی از دلیل و برهان باشد و از
روی تقلید نباشد لهذا این بی بضاعت را بخواطر رسید که
رساله در اثبات مطالب مذکوره تالیف نماید و آنرا بعبارات
واضحه بیان نماید تا کافهٔ فرقهٔ محقه کثرهم الله از این فیض گردند
و آنرا مسمی نمودیم **بانیس الموحدین** و آنرا مرتب ساختن بر
پنج باب **باب اول** در اثبات صانع تعالی شانه **باب**
دویم در صفات باری تعالی و در این باب یک مقدمه و دو
فصل است **مقدمه** در کیفیت صفت باری تعالی شانه
و جل جلاله می باشد **فصل اول** در صفات ثبوتیه است
فصل دویم در بیان صفات سلبیه است **باب سیم**
در بیان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و این باب
مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در وجوب بعثت
انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین است **فصل دویم**
در عصمت انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین است **فصل**
سیم در طریق معرفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم است

فهرست ابواب و فصول

باب اول

واجب الوجود از بعضی عقول باعتبار شدت ظهور او ست و باعتبار اینکه ضدی از برای او نیست و توضیح این کلام آنست که هر چیزیکه غیر از خدا ست همین ذات آنچیز و صفات او دلالت میکند که آنچیز موجود است و چیز دیگر دلالت بر وجود او نمی کند مثلا ما از حرف زدن زید و حرکت کردن او می فهمیم که او زید موجود است اما از موجودات دیگر و حرکات ایشان نمی فهمیم که او زید موجود است اما واجب الوجود هر چه در عالم هست از موجودات و صفات آنها هر یک علی حده دلالت بر وجود او میکند و شکی نیست که هر چند دلیل بر وجود چیزی بیشتر باشد وجود او ظاهر تر و روشن تر است پس وجود واجب روشن تر و ظاهر تر از وجود هر چیز است لیکن چون بعضی از عقول ضعیفند و عاجزند و وجود واجب الوجود در نهایت ظهور و روشنی است لهذا شدت ظهور آن عقول عاجز از ادراک او و حیران میکند باین سبب آن وجود مقدس بر ایشان مخفی میشود هم چنانکه دیده خفاش که عبارت است از شب پره باعتبار ضعفی که

در عالم فانی میشد پس معلوم شد که خفاء او از بعضی عقول باعتبار این دو مقدمه بود لهذا ناچار باید دلیل چند که بود تا این خفا را از عقول زایل کند و ما در اینجا ان شاء الله هفت دلیل ذکر میکنیم **دلیل اول** دلیلی است اجمالی که از برای اکثر مردم کافی است و افاده یقین از برای ایشان میکند و آن اینست که شکی نیست که این همه صنایع عجیبه و بدایع غریبه از زمین و آسمان و نباتات و حیوان و جمادات و انسان و وحوش و مرغان و باد و باران و سبز شدن درختان و خشک شدن ایشان و اختلاف شب و روز و گردش آفتاب عالم افروز و دوران کواکب علویه و سفلیه و حدوث تشکلات بدریه و هلالیه و تباین لغات و تخالف اصوات و غیر اینها از موجودات آفاقیه و انفسیه نمی تواند بی صانع و مدبر باشد زیرا که هر عاقل میداند که هر فعلی البته فاعلی میخواهد هم چنانکه هرگاه خانه ببیند حکم میکند که البته بنائی ساخته است و هرگاه جامه ببیند حکم میکند که خیاطی دوخته است هم چنین هر عاقلی که در مخلوقات مذکوره تامل کند میداند که آنها خالقی دارند

است روان و نغزه نیست که اخته و هیچکدام ازین دو چیز
روان مخلوط بیکدیگر نمیشوند و هریک بحال خود اند هیچ
اصلاح کننده ازین تخم مرغ بیرون نمی آید که خبر دهد از اصلاح آن
و هیچ فنا کننده داخل این تخم نمیشود که خبر دهد از فنا آن و نمیتوان
دانست که این تخم خلق شده است از برای نر یا ماده پس ناگاه این تخم
شکافته میشود و از او مرغ رنگین مانند طاوس بیرون می آید
بگو ای عبدالله که این را آمد تر و صانعی هست یا نه پس عبدالله
دیصانی زمانی سر بزیر افکند و بعد از آن سر برداشته و کلمه توحید
بر زبان جاری نمود و ایمان آورد و دین باز داد اصول کافی مذکور است
که شخصی میگوید که من و ابن ابی العوجا و عبدالله بن مقنع که
دهری مذهب بود و قایل بخدا و پیغمبر نبود در مسجد الحرام
بودیم و حضرت صادق در موضع طواف نشسته بود و جمعی
کثیر از مردم در دور آنحضرت بودند پس عبدالله با ابن ابی العوجا
گفت که این همه مردم را که در موضع طواف می بینی هیچ یک مستحق
اسم انسانیت نیستند بلکه همه مثل بهائم و چهارپایان اند مگر

کلام در ادله عقلیه

بر کرد دو نقل کند که بچه نحو میان ایشان گذشته است بعد از
مدتی ابن ابی العوجا برگشت و بعبدالله مقنع گفت وای بر تو این شخص
بشر نیست اگرچه در دنیا است بلکه این ملک روحانیست که هر وقت
خواسته باشد در قالب بشریه ظاهر میشود و هر وقتی که خواسته
باشد مخفی میشود پس عبدالله گفت بگو ببینم چه نحو گذشت میان
شما گفت رفتم در خدمت آنحضرت تا اینکه همه مردم که در دور آن
حضرت بودند رفتند پس پیش از آن که من حرف بزنم رو مبارک
خود را بجانب من کرد و گفت اگر آنچه شما میگوئید حق باشد حال
اینکه آنچه شما میگوئید باطل است شما و مسلمانان مساوی خواهید
بود پس من عرض کردم که ایشان چه میگویند و ما چه میگوئیم
آنچه ایشان میگویند ما هم میگوئیم و قول ما و قول ایشان یکی
است حضرت فرمودند وای بر تو چگونه قول شما و قول ایشان
یکی است و حال آنکه ایشان میگویند آخرتی هست و ثوابی و عقابی هست
و این آسمانها معمورند و شما میگوئید خدائی نیست و در آسمانها کسی نیست
بلکه آسمانها خراب و ویرانه اند پس من فرصت غنیمت شمرده و عرض کردم

در اثبات صانع

وجرئت بود وابعد از بیم بود و بیم بود وابعد از جرئت بود وامید بود وا بعد از نا امیدی بود و نا امیدی بود وا بعد از امید بود و دانستن چیزی را بعد از فراموشی و فراموشی بود وا بعد از دانستن بود وانحصر ابدای قدرت الهی را که در نفس من بود و نمیتوانستم انکار انها را بکنم پی در پی میخواند تا اینکه من گمان کردم که حال جناب قدرت الهی در پیش من و حضرت ظاهر میشود و امثال این اخبار از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بسیار وارد شده است

دلیل دویم اینست که انچه انسان تصور میکند در ذهن و بیرون می اید از سه قسم بیرون نیست اول ممتنع الوجود یعنی چیزیکه محال است که موجود شود مثل شریک خدا دویم واجب الوجود یعنی موجودی که بوده است و خواهد بود و هرگز معدوم نخواهد شد و در بودن هم احتیاج بغیر خود ندارد سیم ممکن الوجود یعنی چیزی که بودن و نبودن او هر دو نسبت باو جایز باشد یعنی هرگاه دیگری او را ایجاد کند هستی بهم رساند و موجود باشد در خارج و اگر دیگری او را ایجاد نکند معدوم باشد و در خارج هست نشود مثل همه موجودات که ما مشاهده میکنیم از انسان و حیوان و نبات و جماد و اسمان و زمین پس

دلایل عقلیه

در بطلان دور و تسلسل

و بجائی نرسد و تسلسل باتفاق جمیع عقلاء باطل است و ما در اینجا دو دلیل که امتن ادله است بر بطلان تسلسل نقل میکنیم دلیل اول انکه هرگاه غیر متناهی موجود باشد که تسلسل عبارت از اوست دو سلسله غیر متناهیه که از یکطرف متناهی باشد فرض میکنیم خواه دو خط غیر متناهی باشد یا دو رشته اعداد غیر متناهی مثل دو رشته انسان که در خارج موجود باشند و ده زیاد در هر رشته از انسان که در خارج موجود باشند الی غیر النهایه در هر رشته سابق علت لاحق باشد پس میگوییم که هرگاه ان دو خط یا ان دو رشته عدد در خارج موجود باشند فرض میکنیم که هر دو از یکطرف متناهی است و در برابر هم و از طرف دیگر غیر متناهی است پس میاییم و از طرف متناهی یک کدام از ان دو خط را یک گز قطع میکنیم بعد از این طرف متناهی ان خط که یک گز از او قطع کرده ایم با طرف متناهی ان خط که چیزی از او قطع نکرده ایم تطبیق میکنیم و برویهم میگذاریم میگوییم نمیتواند که این دو خط حال متساوی با یکدیگر باشند زیرا اگر فرض اینبود که پیش از انکه یک کدام یک گز قطع میکنیم متساوی بودند پس از

این سلسله زوج خواهد بود زیرا که عدد زوج آنست که به دو نصف صحیح منقسم شود و مجموع این سلسله به دو نصف صحیح منقسم میشود که یک نصف آن اعداد زوج اند و یک نصف آن اعداد فرد و عدد هر یک از این دو نصف هم با هم مساوی اند پس عدد مجموع سلسله زوج خواهد بود و بعد از آن ثانیا یک عدد اول را از آن سلسله کم میکنیم و نیمه را میگیریم با آن دلیل مذکور باید زوج باشد زیرا که عدد اول در سلسله ثانی فرد است و دویم زوج و هکذا الی غیر النهایة پس نصف آن اعداد فرد خواهند بود و نصف آن اعداد زوج خواهند بود پس مجموع این سلسله هم که یکی از آن کم شده است زوج خواهد بود به همان دلیل لیکن این سلسله پیش از آنکه یکی از او کم شود زوج بود پس باید بعد از کم شدن یکی فرد باشد پس لازم میاید که سلسله که یکی از او کم شده است هم زوج باشد و هم فرد و این محال است و محال از فرض وجود غیر متناهی بهم رسیده است پس وجود غیر متناهی محال است و هو المطلوب و یا آنست که این ممکن را ممکن دیگر ایجاد میکند یعنی هر یک از این دو ممکن دیگری را ایجاد کنند و این دور است زیرا که دور آنست که چیزی باعث وجود چیزی

محتاج بغیر خود است هم چنانکه دانسته شد پس البته این مجموع محتاج خواهند بود در وجود به موجودی که بیرون از او باشد و آن موجود هم که خارج است نمیتواند که ممکن باشد زیرا که ما هر چه اطلاق ممکن بر او میشد همه را فرض کردیم که داخل در سلسله ممکنات باشد پس این موجود خارج واجب الوجود خواهد بود که وجود مجموع سلسله ممکنات مستند بذات مقدس او است و هو المطلوب و فرق میان این دلیل و دلیل سابق اینست که در دلیل سابق باید دور و تسلسل بیان میامد و در اینجا بیان نمی باید **دلیل چهارم** دلیلیست که از بهمنیار است که از شاگردان شیخ ابو علی سینا است و آن دلیل اینست که هرگاه العیاذ بالله واجب الوجود نباشد لازم میاید که هیچ خلق و ایجاد در خارج متحقق نشود زیرا که ممکن خود در موجود شدن محتاج به دیگریست و با وجود این چگونه میتواند دیگری را ایجاد کند **شعر**

ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

لیکن ما می بینیم که موجودات بسیاری حصر ایجاد شده اند و در هر ساعتی مخلوقات بسیار و موجودات

مدت مدید مشاهده نموده ایم وعادت کرده ایم لهذا چندان
تعجب نمیکنیم مثل اینکه از کیفیت خلقت انسان وسبز شدن درختان با
وجود غرابت باعتبار عادت چندان تعجب نمیکنیم واز زنده شدن
مرده تعجب میکنیم حال اینکه تعجب اول بیشتر هست و اگر کسی دیده او
بنور بصیرت بینا شده باشد امور چند در دل وارد میشود که
دال از جانب دیگری است کدام دلیل است که معتبر تر از اسرار
محبت و بینش و کدام جانیست متوجه به نیت او نه کدام مطالعه
است که خزینه دار نقدهای نهانی او نباشد و چگونه سینه
اینست که دفینه و مخزن رمزهای پنهانی او نبود بلکه دل خالی
از اسرار ذوق او و با آتش هجران سوختنی و جان بی نوا از شوق او
حرمان افروختنی ست خاطری بهره از لمعات قدس او و از بوی مغ
بی نشان و سینه بی نصیب از نفحات انس او که همانا نباتی است
از استخوان و از این جهت در وقتی که رئیس الحکما شیخ ابو علی
سینا از شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسید که بچه خدای خود را شناختی
او در جواب گفت بامور که بر دل من وارد میشود و زبان من از بیان

موجود را اعتقاد کنیم که انسان انسان نخواهد بود و گر اعتقاد
کنیم که درخت است درخت نخواهد بود و این فرقه را عندیه
میگویند و فرقه سیم جماعتی هستند که انکار علم میکنند
و میگویند نمیتواند شد که کسی علم بهیچ چیز بهم برساند بلکه می
گویند که انچه را میدانیم شک داریم که میدانیم یا نه و در این شک
هم شک داریم و در شک دویم هم شک داریم الی غیر النهایه و این
فرقه را لاادریه گویند و هیچ یک از این سه فرقه الحمد لله امروز بروی
زمین باقی نمانده اند و طایفه دویم از منکرین صانع ملاحده
تناسخیه اند که ایشان را تنقطونیه میگویند و ایشان هر یک خود را
خدا میدانند و هیچ یک از این طایفه هم امروز بروی زمین نیست
و این طایفه را و طایفه اول را هیچ دلیلی نیست و سخنان هرزه چند
میگویند و علاج این طایفه را شمشیر میکند و طایفه سیم
از منکرین صانع دهریه اند که میگویند مبدأ اشیاء دهر است
که عبارت از طبیعت باشد یعنی میگویند طبیعت این زمین است
که تخم را سبز کند و طبیعت نطفه اینست که در رحم قرار بگیرد

گفته اند و از آنچه ما ذکر کردیم معلوم شد که منکر صانع هیچکس نیست
مگر کسی که اعتنا بشان او نیست و هرگاه جمیع فرق و امم و همه
عقلاء بنی آدم بر امری اتفاق کنند یقین حاصل میشود که باید دلیل
آن امر ظاهر باشد و آن امر حق باشد **دلیل نقلی** آنست که
همه مردم از فرق متخالفه و طوایف متباینه هرگاه در ورطه بیفتند
و در مهلکه واقع شوند بنحویکه ملجا و مضطر شوند و دست ایشان
از همه جا کوتاه شود بی فکر و اختیار و از روی الجا و اضطرار ایشان
بکسی پناه میبرند که صانع ایشان است و تحقیق کلام در این مقام آنست
که شک و شبهه نیست که ذات الهی از آن برتر و بالاتر و حقیقت
واجبی از آن عالی‌تر و والاتر است که کنه او معلوم احدی از علماء اوایل
و اواخر و عرفاء اولی المفاخر تواند شد بلکه غایت ادراک عقلاء
متبحرین و نهایت معرفت حکماء متالهین اقرار بوجود و هستی او به
و اعتراف بصفات کمالیه اوست کما قیل **شعر** دور بینان
بارگاه الست بیش از این پی نبرده اند که هست و چون میان
خالق و مخلوق و مالک و مملوک و بنده و مولی ربط خاصی میباشد

پیش خود اقرار و اعتراف بوجود و هستی او دارند و ارسطو در
کتاب اثولوجیا در معرفت الهی میگوید که هرگاه نفس انسانی خود را
از همه علایق و شواغل خالی کند و دست از اغراض کوتاه کند الا
تامل میل میکند بکسیکه او خالق و صانع اوست و مخفی نماند که
آنچه مذکور شد تخصیص بانسان ندارد بلکه همه حیوانات در
وقتی که در ورطه بیفتند بدرگاه الهی تضرع میکنند و استخلاص
خود را از او میجویند هم چنانکه شیخ بحرانی نقل کرده است که در زمان
قحط و قطع باران مکرر مشاهده شده است که حیوانات در صحراها
سر بسوی آسمان میکنند و استغاثه بدرگاه الهی مینمایند از جهت
طلب باران و فخر الدین رازی نقل کرده است که در سالی قحط باران
شد و مردم هر چند بدعا میرفتند دعای ایشان مستجاب نمیشد
صیادی نقل کرد که من در آن وقت بصحرا رفتم دیدم آهوی تشنه
بهر سو میدوید تا بکنار گودالی رسید خود را در آن گودال انداخت
که بلکه در آنجا آبی باشد بعد از آنکه در آنجا آبی نبود برگشت و سر
بسوی آسمان کرد و تضرع و استغاثه نمود ناگاه ابری پیدا شد و

باب دوم

جماعت اشاعره قائلند باینکه صفات الهی زاید اند بر ذات و باین معنی
که خداوند ذاتیست علیحده و صفاتی است علیحده که آن صفات قائم
بآن ذات اند مثلا میگویند ذات الهی غیر از صفت علم است که قائم
باوست و این مذهب باطل است بسه جهة **اول** اینکه لازم می آید
که خدای تعالی مرکب باشد از دو چیز ذات و صفتی که زاید بر ذات
بوده و جناب الهی از ترکیب منزه است چنانکه بعد از این مذکور
خواهد شد **دویم** آنکه لازم می آید که ذات در دانستن و
اراده کردن و سایر صفات محتاج بآن صفت زاید باشد و ذات
خالی کافی نباشد و این باطل است زیرا که ذات جناب اقدس الهی
احتیاج بهیچ چیز دیگر ندارد **سیم** اینکه این صفاتی که غیر از
ذات الهی هستند یا قدیم اند یا حادث و معنی قدیم آنست که همیشه
بوده است و وقتی نبوده است که او نباشد و معنی حادث آنست که
در وقتی نبوده است و بعد از آن بهم رسیده باشد و این هر دو
قسم باطل است زیرا که صفاتی که زاید بر ذات اند اگر قدیم باشد
لازم می آید که غیر از ذات الهی موجود دیگر هم باشد حال آنکه

در صفات باری

مخالف کل انبیاء و اولیا است پس بطلان او بر هر کسی ظاهر است
و هویدا و اینجا از کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین وارد شده
است که اول دین شناختن خدا است و کمال شناختن او اقرار
بیگانگی اوست و کمال یگانه دانستن او اینست که صفات را از او نفی
کنند مراد آن نه اینست که اصلا صفتی از برای او ثابت نکنند
بلکه مراد آنست که صفتی که زاید بر ذات باشد از او نفی کنند و مذهب
ارباب شریعت و جمیع حکماء اسلام اینست که از برای خدا صفات
کمالیه ثابت و متحقق است و آن صفات عین ذات الهی است و این
حق است هم از حیثیت شرع و هم از حیثیت عقل و باید اهل اسلام
باین نحو اعتقاد کنند و مراد از صفات الهی که عین ذات است این نیست
که ذات و صفات دو چیز اند که با هم متحد شده اند و یکی شده اند
زیرا که یکی شدن دو چیز محال است بلکه مراد اینست که ذات اقدس
الهی ذاتی است که نایب مناب و قائم مقام همه صفات است و احتیاج
بهیچ چیز زاید بر خود ندارد مثلا ما در دانستن چیزها محتاجیم
که صفت علم قائم بذات ما باشد تا بر ما ظاهر و منکشف شود که

هنوز متصف بوجود نشده باشد باعث ایجاد چیز دیگری نشود و حال اینکه چیزی تا خود موجود نشود نمیتواند چیزی دیگر را ایجاد کند پس نمیتواند شد که وجود الهی زاید بر ذات او باشد و باید هم رسیدن آن وجود شود و لازم میاید که غیر خدا وجود او را ایجاد کرده باشد پس خدا محتاج بغیر خواهد بود و واجب الوجود نخواهد بود پس باید وجود او عین ذات او باشد تا مفسده لازم نیاید و چون تصور عینیت وجود و صفات با ذات فی الجمله اشکالی دارد ما در اینجا بیان واضح تر میکنیم و مثال نحوی میزنیم تا مقصود بر طالبان خفیف و واضح هویدا شود پس میگوییم مراتب موجودات در وجود و صفات خود بر سه قسم است **قسم اول** اینکه وجود و صفات ایشان زاید بر ذات ایشان باشد و غیری هم سبب حاصل شدن وجود و صفات ایشان شده مثل وجود و صفات ممکنات که زاید بر ذات ایشان است و دیگری هم سبب حاصل شدن آنها شده است و مثال این صفت وجود روشنی است که بر دیوار زمین حاصل شود که آن روشنی غیر از ذات زمین است و زاید بر زمین است و سبب آن هم غیر از زمین است که خورشید باشد **قسم**

در تعیین صفات

عین روشنی است و زاید بر خود نیست و احتیاج بروشنی دیگر ندارد و بدانکه صفات الهی بر دو قسم است **قسم اول** صفات ذاتیه که از ذات منفک نمیشود و تغییری در آنها نمی باشد این قسم از صفات باز بر دو قسم منقسم میشود **قسم اول** صفاتی است که نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند مطلقا و متعلقات در خارج ندارند مثل حیات و بقای الهی که زنده بودن و باقی بودن صفتی هستند از برای ذات الهی و نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند **قسم دویم** صفاتی است که از برای ذات مقدس الهی میباشند و در ازل و ابد این صفات منفک از ذات الهی نمیشوند اما نسبت بچیزی دیگر ملاحظه میشوند و آن نسبت بعد حادث می شود مثل صفت علم و قدرت و سمع و بصر که در ازل خدای تعالی علم باشیا داشت و قدرت بهر چیزی داشت لیکن بعد از آنکه موجودات را خلق کرد علم و قدرت تعلق بایشان گرفت و نسبت میان علم و معلوم و قدرت و مقدور بهم رسید و این نسبت دخلی بذات الهی ندارد تا تغییر او باعث تغییر ذات شود یعنی نبودن آن نسبت پیش از ایجاد موجودات و بهم رسیدن او بعد از ایجاد باعث تغییر و تبدل در ذات

ذاتیه و فعلیه

مبدء عین ذاتست و از ذات جدا نمیشود و همیشه باقی ست و انچه
بایجاد خلق بهم میرسد نسبتی ست که حاصل میشود مثلاً سبب قدرت مبدء
خالقیت قدرتست بروزی دادن مبدء تکلم قدرت بر ایجاد کلام است
و این مبدء که قدرتست عین ذاتست و تغییری در او نیست بلکه
ذات در ازل متصف ست باینکه در ما لا یزال این امور از او صادر شود
شد و انچه در ازل نیست بایجاد مخلوقات بهم میرسد نسبتی ست که مبائن
خالق و مخلوق و رازق و مرزوق و متکلم و مخاطب ست و این نسبت امری
ست اعتباری که دخلی بذات ندارد که تغییر او باعث تغییر ذات شود
و هم چنین مبدء اراده علم الهی ست بخیریت و صلاح و نظام عالم
یعنی خدا در ازل علم داشت که صلاح و نظام عالم انست که فلان
موجودات را بچه نحو و در چه وقت ایجاد کند و این علم عین ذاتست و در
او تغییر و تبدیل نیست و انچه متغیر و متبدل می شود نسبتی ست
که دخلی بذات ندارد و ان شاء الله تعالی این حقیقت اراده بتفصیل
مذکور خواهد شد بالجمله مبدء الله و صفات ان از قدرت و علم
که عین ذاتند و در ازل از برای خدا ثابتند بیرون نیست و تغیر

ندید در همان وقت که مصلحت است صفت کمالست و در غیر وقت
نقص است و خدا از ان منزهست و هم چنین در انچه خلق هم نکرده است
مصلحت نبوده است یعنی خدا قادر است بر ایجاد چندین هزار عالم
خلق نکردن انها خلاف مصلحت بود و باین جهت خلق نکرد و این نقص
بر خدا نیست بلکه با وجود عدم مصلحت اگر خلق میکرد نقص میبود
پس معلوم شد که صفاتی که عین ذاتند از قبیل علم و قدرت و بقا چون
باقی هستند و انفکاک انها از ذات مستلزم نقص است تغییر و
تبدل انها باعث تغییر و تبدل ذات است اما صفات فعل که دخلی
بذات ندارند ضرر ندارد که در وقتی باشد و در وقتی نباشد بودن
انها در وقتی نقصی نیست و تغییر انها باعث تغییر ذات نیست

فصل اول در صفات کمالیه که از صفات ثبوتیه هم میگویند

یعنی صفاتی که باید از برای خدا اثبات نمود و اعتقاد کرد که خدای
تعالی متصف بان صفات ست و ان صفات هشت است **اول**
اینکه خدای تعالی قادر مختار است و قادر را بر دو معنی اطلاق میکنند
اول بر کسیکه قدرت و توانائی بر امور داشته باشد بنحویکه ترک

در صفات ثبوتیه

والمصلحتی را که باعث اختیار و یکطرف شد است می‌گویند پس
هر فاعل که قادر باشد البته باید عالم هم باشد و شعور داشته باشد تا بفهمد
فعلی میکند زیرا که باید هر فعلی را که میکند علم بحکمت و مصلحت کردن
داشته باشد تا کردن را اختیار کند و هر فعلی را که نمیکند باید علم
بمصلحت نکردن آن داشته باشد تا نکردن را اختیار کند و بر اثبات
اینکه خدا قادر و مختار است دو دلیل است **اول** اینکه شکی نیست
که آنچه را خلق کرده است از آسمان و ستارها و زمین و حیوان و انسان
همه بر وفق حکمت و مقتضای مصلحت است و کسیکه تأمل در این
مخلوقات بکند میداند که کسیکه این مخلوقات را ایجاد کرده است
ملاحظه این حکمت‌ها و مصلحت‌ها را کرده است پس باید فاعل
عالم بمخلوقات و مصلحتهای آنها باشد و هر گاه عالم باشد البته قادر
مختار خواهد بود زیرا که هر فاعلی که افعال او موافق حکمت و مصلحتی
باشد البته قادر مختار است همچنانکه اشاره بآن شد دوم
اینکه هر گاه فاعل قادر مختار نباشد دیگر شعور بمصلحت نخواهد
داشت و افعال او بر وفق حکمت و مصلحت نخواهد بود بلکه مثل آتش

در اینکه خدای تعالی قادر

هر چیزی عاجز نباشد پس هر گاه اطلاق قادر را بر خدا باین معنی
بکنند غرض این است که خدا بر هر چیزی قدرت دارد و در آن واحد
میتواند صد هزار مثل این عالم را ایجاد کند و هر چه را ایجاد نکرده
است باعتبار عدم مصلحت بوده است و همیشه خواهد بود
و هرگز فنا عارض ذات مقدس او نمیشود و دلیل بر این مطلب آن
است که در اثبات صانع دانستی که صانع عالم باید واجب الوجود
باشد که وجود او همیشه باقی و ثابت باشد که اگر در وقتی نباشد بعد
از آن حادث شود محتاج خواهد بود بغیری که او را ایجاد کند پس واجب
الوجود صانع نخواهد بود و همچنین اگر بعد از این هم فانی شود باز واجب
الوجود نخواهد بود و دیگری او را فانی کرده خواهد بود **سیم**
از صفات ثبوتیه آنست که خدای تعالی عالم است بهمه مخلوقات و صفات
ایشان و حالات ایشان و دانا است بهمه خفایای امور گذشته و
آینده و بعدد ذرات هوا و بمقادیر ارض و سما و مثاقیل کوهها و
قطرات بارانها و دریاها و دانا است بشماره بندگان و سرائر ایشان
و بعدد همه نفسهای هر جنبنده از حیوان و انسان و غیر این از آنچه موجود

و ازلی و عالم است

بلکه بهر نحو اتفاق افتد ایشانرا خلق کند مثلا یکی از مخلوقات او
انسانست و خلقت بدن او مشتملست بر حکمت و مصلحتهای چند که عقول
عقلاء و فهوم حکماء از شمردن آنها عاجز و قاصرند مثلا خالق
انسانرا از برای انسان دو چشم در پیش روی او خلق کرده است که نمیشد
که غرض خالق از خلق کردن این دو چشم انست که انسان بآنها چیزی
به بیند تا امور خود را منتظم کند و دفع اذیتها از خود کند و هر یک
از دو چشم هم مشتمل بر حکم و مصالح غریبه و عجیبه هستند و دو سوراخ
در بینی او خلق کرده است و شکی نیست که غرض از انستکه از دو
سوراخ استشمام بوها را بکند و دو سوراخ در گوشها او خلق کرده
است و شکی نیست که غرض خالق از خلقت این دو سوراخ انستکه
انسان از این دو سوراخ صداها را بشنود و همچنین سایر سوراخها
که در بدن انسانست هر یک را از برای مصلحتی خلق کرده است
و در انسان دو قسم از رگ خلق کرده است یک قسم انستکه حرکت
میکند و او را شریان میگویند و یک قسم دیگر ساکنست و حرکت نمی
کند و او را ورده میگویند **و قسم** اول را که حرکت میکند

در اینکه خدا تعالی

مخلوقات بچه نحو خواهد بود و رئیس الحکماء شیخ ابو علی سینا در
کتاب مبدء و معاد بعضی از مصالح و حکم عالم آفاق و انفس را بیان
کرده است و چون بنای این رساله بر اختصار است لهذا متعرض
نشدیم ذکر آنها را **دلیل سیم** انستکه شکی نیست که هر اشرف
عالمی از جاهل است و جناب الهی باید در همه صفات اشرف از همه موجودات
باشد و این دلیلیست که جاریست در اثبات جمیع صفات ثبوتیه زیرا که
جمیع صفات ثبوتیه اشرفند از نقایض آنها پس جناب احدیت باید متصف بصفتی
باشد که اشرفست بلکه نقایض آنها نقص اند زیرا که جهل که نقیض علم
است نقص است و عجز که نقیض قدرتست نقص است و حدوث که
نقیض قدم است نقص است و خدای تعالی از نقص منزه است
پس باین دلیل جمیع صفات ثبوتیه را میتوان اثبات نمود **دلیل چهارم**
انست که جناب الهی علوم همه علما را با ایشان افاضه نموده است
دلیل پنجم انست که جناب الهی مجرد است و مجرد عالم بهمه اشیا
است و همه اشیاء در پیش او حاضر است و توضیح این کلام انستکه
مجرد انست که از مادیات بری باشد از قبیل اجسام و اعراض نباشد و مجرد

عالم است

است و منزه از شائبه تغیرات البته علم بهر چیزی دارد و هیچ موجودی
خارج از احاطهٔ علم او نیست **دلیل ششم** اتفاق کل طوائف
انام است بر اینکه خدای تعالی عالم است هر گاه جمیع عقول بر امری
اتفاق کنند یقین حاصل میشود که آن امر حق است و هیچکس انکار علم
الهی را نکرده است مگر جماعتی که مبدأ عالم را طبیعت دانند میگویند
که طبیعتی که مبدأ است علم و شعور ندارد و این طایفه هم که چندان
اعتنائی بشان ایشان نیست **چهارم** از صفات ثبوتیه اینست
که صانع عالم حی است یعنی زنده است و دلیل بر این مطلب اینست که
هرگاه ثابت شد که صانع عالم موجود است و دانا است البته زنده
خواهد بود زیرا که هر موجود دانا البته زنده می باشد **پنجم**
از صفات ثبوتیه اینست که خدای تعالی مرید است یعنی آنچه میکند
اراده میکند بدانکه اراده عبارتست از قصدی که حاصل می
شود در فاعل بعد از تصور مصلحت یا مفسده از فعل یا قصد عزم و
اجماع هم میگویند فرق میان اراده و اختیار اینست که اختیار عبارتست
از اینکه فاعل بیک طرف از کردن یا نکردن میل داشته باشد و اراده

در تتمه

فلان امر صادر شود در آن وقت بسبب آن علم بایجاد می شود
و احتیاج بامر دیگر ندارد و این علم مصلحت همیشه بوده است و
حدوث و تغیری و تبدلی در آن نیست بلی بعد از خلق شدن مخلوقات
نسبتی حاصل میشود میان مرید که خدا باشد و مراد که مخلوقات باشند
و آن نسبت امری است که اعتباری است و حدوث و تغیر آن دخل بذات ندارد
و آنچه از احادیث ائمه راشدین ما صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است
که اراده از صفات فعل است ظاهر اینست که مراد همین نسبت باشد زیرا
که اگر مراد از او علم باصلح باشد از صفات ذات خواهد بود و از صفات
فعل نخواهد بود و دلیل جماعتی که اراده را قصد مطلق میدانند
اینست که هر فاعلی که مختار باشد البته باید علم بمصلحت آن فعل داشته
باشد قصد هم بآن فعل داشته باشد زیرا که مجرد علم سبب موجود شدن
چیزی نمیشود والا میبایست همه چیز در ازل موجود باشد زیرا که در ازل
علم حاصل بود و دلیل حکماء و بعضی از متکلمین که گفته اند که اراده
علم باصلح است اینست که در فعل فاعل مختار البته فاعل باید علم بمصلحت آن
فعل داشته باشد تا او را ایجاد کند اما در فعل خدا قصد نباید

صفات ثبوتیه

دارد یعنی آنچه از موجودات که دیده میشود علم دارد بآنها و دلیل بر
اینکه خدا سمیع است و بصیر است آنست که ثابت شد که خدای تعالی
بهر چیزی دانا است پس باید عالم باشد بآنچه شنیده میشود و آنچه
دیده میشود **فصل دویم** در صفات سلبیه است و صفات
سلبیه هفت است **اول** از صفات سلبیه آنست که جناب اقدس الهی
یکی است و در الوهیت شریک ندارد و براین مطلب دلیل بسیار
است و ما در اینجا بچهار دلیل اکتفا میکنیم **دلیل اول** آنست که هرگاه
واجب الوجود دو باشد باید یعنی وجوب وجود در میان هر دو مشترک
باشد و چون دوئیت لازم دارد امتیاز را باید در هر یک از آنها چیزی باشد
که در دیگری نباشد تا دوئیت حاصل شود پس هر یک از این دو وجود
مرکب خواهد بود از دو چیز یکی وجوب وجود که مشترک است میان ایشان
و دیگری آن چیزی که بآن از یکدیگر ممتاز و جدا میشوند و واجب الوجود
نمیتواند شد که مرکب باشد زیرا که ترکیب نقص است چنانکه
بعد از این معلوم میشود پس لازم می آید که هر دو ناقص باشند
دلیل دویم آنست که هرگاه واجب الوجود دو باشد مثلا پس اگر

سلبیه

بر یک نهج است و هیچ اختلاف و اختلالی و فسادی در او نیست
میداند که این نظم و نسق میسر نمیتواند شد مگر از یک صاحب
اختیار زیرا که هرگاه در مملکتی دو پادشاه باشد نمیتواند شد که
همیشه حال آن مملکت بر یک نحو باشد و فساد و اختلال در او بهم رسد
و ملا جلال دوانی در بعضی از رسائل خود گفته است که اگر کسی دیده
بصر و اعتبار بگشاید و گرد سرای عالم برآید از مفتتح آنکه عالم
روحانیات است تا منتهای آن که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله
مشتبک منتظم می بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بدیگری
مرتبط چنانکه پنداری یک خانه است بر اصحاب بصیرت پوشیده و مخفی
نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت
انتظام نمیپذیرد چنانکه از ملاحظه صنایع متعدده منبصرین هویدا
این معنی منکشف گردیده که حقیقت موجد همه یکی است چه نزد
محققان اهل دانش و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا
جز واحد احد نیست لیکن بواسطه اینکه مصنوعی مصنوعی مختلف است
بعضی منافرت و مناکرت در میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد

باشد پس حقیقت انسانیت در نظر عقل از دو چیز مرکب است گرچه در خارج یک چیز است و بهر صورت جناب مقدس الهی بهیچ معنی مرکب نیست زیرا که هر مرکبی محتاج است بجزو خود مثل حاصل شدن بدن حیوان ناچار است از حاصل شدن هر یک از گوشت و پوست و غیرهما و خدای تعالی از احتیاج منزه است **سیم** از صفات سلبیه اینست که خدا جسم نیست و دلیل بر این مطلب اینست که هر جسمی مرکب است از اجزاء و محتاج بان اجزاء است و همچنین محتاج است بمکان و خدای تعالی از احتیاج منزه است **چهارم** از صفات سلبیه اینست که خدای تعالی عرض نیست و عرض عبارتست از هر چیزی که وجود او موقوف بر چیز دیگر باشد و تا قائم بچیز دیگر نشود نتواند در خارج موجود شود مثل سیاهی و سفیدی و سایر رنگها و مثل بوها که هر یک از اینها تا قائم بچیز دیگر نشود در خارج موجود نمی‌شود پس هر عرضی محتاج است بچیزی دیگر و خدا از احتیاج منزه است **پنجم** از صفات سلبیه اینست که خدا جوهر نیست و جوهر مقابل عرض است یعنی موجودیست که قائم بخود باشد و در وجود خارجی خود محتاج

در صفات سلبیه

خدا در حضرت عیسی یا مریم حلول کرده بود زیرا که این غایت نقص است و همچنین خدای تعالی با چیزی متحد نمیشود یعنی با چیز دیگر ضم نمیشود بحیثیتی که هر دو یک چیز شوند زیرا که یکی شدن دو چیز محال است و دیگر اینکه مستلزم نقص است و مخفی نماند که بعضی صفات سلبیه را زیادت از هفت ذکر کرده‌اند مثل آنکه عینیت صفات را هم داخل صفات سلبیه شمرده‌اند و آن بتفصیل مذکور شد و بعضی کمتر ذکر نموده‌اند و همچنین صفات ثبوتیه را هم بعضی از هشت زیادتر ذکر کرده‌اند و سبب اختلاف آنست که ایشان که کمتر ذکر کرده‌اند بعضی را داخل بعض دیگر کرده‌اند و مناط آنست که باید چنان دانست که خداوند متصف بتمام صفات کمالیه است زیرا که متصف نبودن بصفات کمال مستلزم نقص است و هر صفت نقصی را باید از خدا نفی نمود زیرا که بودن آن صفت در خدا باعث نقص است **باب سیم** در نبوتست و این باب مشتملست بر چهار فصل **فصل اول** در وجوب بعثت انبیا و ما در اینجا چهار دلیل ذکر میکنیم **دلیل اول** دلیلیست که جناب امام جعفر صادق بآن اثبات نبوت نموده‌اند و هر چند این دلیل را معنی

در نبوت

ورسولان برگزیده کانند وجناب الهی ایشان را جمیع حکمتها اموخته است
وایشان را بحکمت برسنده کان خود برانگیخته است هرچند با سایر افراد در
خلقت وصورت بشریت شرکت دارند اما از جانب خدا مؤید اند بنفوس
قدسیه ومخصوص اند بمعجزات باهره وکرامات ظاهره که غیر ایشان
در این امور شرکت ندارد وهرگاه ثابت شد که وجود پیغمبر واجب شد وضرور
است باید در هر دهر وزمان پیغمبری یا نایبی باشد تا زمین از حجت
خدا خالی نباشد **دلیل دویم** انست که شکی نیست که نوع انسان
که جسم وجان انسان است جناب خالق ثنا او را به عبث ایجاد نموده
است بلکه او را از جمیع موجودات برگزیده است واو را بخلعت تکلیف
مخلع کرده است وشکی نیست که بیرون امدن از عهده تکلیف موقوفست
بر دانستن انچه بان تکلیف شده است پس برخدا لازم است که او را
بمکلفین اعلام کند زیرا که هیچ عقل مکلفی مستقل در ادراک ان نیست
وشکی نیست که نمیتواند شد که خدا بی واسطه اعلام کند بهر یک از
افراد مکلفین زیرا که این محالست پس باید شخصی را تعیین کند که او را
برکافه مکلفین مبعوث کند تا تکالیف را بایشان برساند والا لازم میاید

صفات

صفات وافعال او را انسان متمکن نیست که از پیش خود بشناسد پس باید
خدا کسی را بفرستد که انها را بشناساند **سیم** شناختن دوا وغذای
نافع ومضر زیرا که چون انسان مرکب است از عناصر اربعه که غایت تضاد
در میان انها است باین جهت در معرض افات واعراض کثیره عارض
میشود وبعضی اغذیه وادویه باعث صلاح بدن میشود وبعضی باعث
فساد ان میشود وانتظام امور معاش ومعاد ان وترقی کردن او از حضیض
جهل ونقصان باوج کمال وعرفان موقوفست بر سلامتی او از امراض کثیره
وباقی بودن بدن او بر صحت طبیعیه وشکی نیست که این معنی موقوفست بر
خوردن بعضی از اغذیه وادویه نافعه واجتناب کردن از جمیع اغذیه وادویه
مهلکه ومضره وخوردن اغذیه وادویه نافعه واجتناب کردن از اغذیه مضره
موقوفست بر شناختن انها وشناختن انها بتجربه موقوفست بر گذشتن
زمان بسیاری وهلاک شدن جمع کثیری واین خلاف لطف است پس باید
خدا خواص انها را بشخصی الهام کند تا به بندگان او برساند واین شخص نیست
مگر نبی بالجمله شناختن هر یک از معارف الهیه وصفات محموده افعال
ممدوحه ملکات ذمیمه اخلاق خبیثه وخواص اغذیه وادویه موقوفست بر

برهان نبوت

مدنی بالطبع میگویند یعنی محتاج است بتمدن که عبارتست از جمعیت
ایشان در موضعی و شکی نیست که جمعی از افراد انسان که در یک موضع
ساکن باشند و با یکدیگر معامله داد و ستد داشته باشند در اکثر
اوقات اگر در میان ایشان قانون و سنتی نباشد که در وقت نزاع رجوع
بآن کنند تا قطع نزاع ایشان بشود لازم میاید که در میان ایشان هرج
و مرج واقع شود و مظلومان از جور ظالمان در اذیت و زحمت و ضعفا
از ستم اقویا در شدت و مشقت و زیردستان از جبر زبردستان در تعب و
محنت باشند هر یک از آنها در فوت و ضعف امثال خود همیشه در مقام
مخاصمه باشند و آتش فتنه و عدوان در میان ایشان مشتعل باشد
و این معنی بالاخره منجر میشود بهلاکت جمیع بنی نوع انسانی پس لازم است
که قاعده و قانونی در میان ایشان باشد که در وقت نزاع رجوع بآن
کنند تا سلوک میان ایشان بعدل باشد و مفاسد مذکوره لازم
نیاید و این قاعده و قانون را هر کس نمیتواند وضع نمود زیرا که مردم قول
هر کسی را قبول نمیکنند بلکه باید واضع آنکسی باشد که قول او نزد همه
مردم مسلم باشد و هم چنین کسی مسلم نمیتواند شد مگر اینکه قول او

فصل دوم در عصمت انبیاء

افعال او نخواهند بود و هرگاه وثوق و اعتماد بر اقوال و افعال او نباشد
زمره مکلفین کما هو حقه اطاعت و انقیاد جمیع افعال و اقوال او را نخواهند
کرد و در این صورت تمام لطف نشده زیرا که لطف کامل وقتی است که
اطاعت و انقیاد او کما هو حقه بعمل باید و مع ذلک چون جایز باشد که مرتکب
معصیت بشود گاهست که مردم را بمعصیت امر کند و از طاعت منع نماید و
این خلاف لطف است پس باید نبی از جمیع معاصی و خطیئات معصوم باشد
دلیل دوم آنست که شبهه نیست که نبی حامل نوامیس الوهیت
و خازن اسرار ربوبیت است که امین وحی الهی و متحمل احکام اوامر و نواهی و حجت
خدا است بر عباد و قیم او است در بلاد و شکی نیست که این مرتبه با ارتکاب
معاصی جمع نمیشود و چگونه جناب الهی شخصی را که اعتماد باو نداشته باشد
و مثل سایر مردم باشد امین میکند بر این امور عظیمه بلی که آدمی غافل بی
شعور که جاهل است به بواطن امور شخصی را که خطاکار و غیر امین باشد
بر امور خود امین میکند لیکن این بسبب عدم علم او است بباطن آن شخص و الا
ممتنع است که چنین کاری بکند پس جناب علام الغیوب که خبیر است بضمائر
بندگان و بصیر است بسرائر ایشان محال است که شخصی را که معصیت از او

و طریق معرفت نبی

برساند لیکن او را عاجز و بیّنه عطا کند که بدان کار و بسبب معجزه
و بیّنه ادعوی عظیم را از او قبول کنند و با وجود این باید او را
بصفاتی چند هم ممتاز کند که آن صفات در سایر بنی نوع انسانی
نباشد و چون معجزه عبارتست از فعلی که مردم از رسیدن بان عاجز
باشند او را خارق عادت هم میگویند باعتبار اینکه خلاف افعال
عادیه است که در میان مردم متداولست پس هر که ادعای نبوت یا امامت کند
و مقارن ادعای خود معجزه بیاورد او نبی یا امام است و هر که مقارن
ادعا نباشد یعنی هرگاه کسیکه مدعی نبوت یا امامت نباشد امری
خارق عادت از او سر بزند او را صاحب کرامت میگویند مثل آمدن
مائده از برای حضرت مریم و هرگاه از مدعی نبوت خارق عادت سر زند
اما مخالف باشد با آنچه از او طلب کرده اند او را معجزه کاذبه گویند هم
چنانکه مسیلمه کذاب متنبی گفتند که محمد صلعم آب دهن خود را بچاهی
انداخت که آب آنچاه خشک شده بود آب آن چاه جاری شد اگر تو هم پیغمبری
چنین کن او آب دهن نجس پلید خود را بچاهی افکند که آب داشت بالمرّه
آب آن خشک شد و سرّ ظاهر شدن معجزه کاذبه آنست که بر مردم ظاهر

خوانده شود یا تاثیر عالی گردد و ضعیف و منتشر شود یا خوانده
شود و مجموع این سه نوع که مذکور شد از امور است که عادت الله جاری
شده است که بشود و اسباب آنها هم بر اکثر مردم ظاهر است و قسم
دویم آنست که از امور عادیه است که اسباب ارضیه یا سماویه
با هم دارد اما اسباب آنها بر اکثر مردم مخفی است مثل سحر و شعبده
و طلسمات و نیرنجات و چونکه آنها سببی دارند تعلیم و تعلم در آنها
باشد یعنی هرکه این علوم را بداند میتواند دیگری را تعلیم کند بخلاف
معجزه که مطلقا سببی ندارد زیرا که معلوم است که شق قمر نمیتواند شد
بسببی و حیله باشد بلکه عطیه ایست از جناب الهی بهر که میخواهد
میدهد و از این جهت صاحب معجزه نمیتواند او را تعلیم بدیگری بکند
زیرا که چون سببی و علتی غیر از اراده الهی ندارد تعلیم در آن معنی ندارد
پس معلوم شد که معجزه خارق عادتست و سحر و کهانت و شعبده
خارق عادت نیست بلکه امور عادیه است که اسباب آنها بر اکثر مردم
مخفی است و فرق کردن میان معجزه و تمیز نشدند بر کسیکه از معارف
بهره داشته باشد در نهایت سهولتست زیرا که میتواند فهمید که ان

دلیل بر نبوت حضرت بسیار است و ما در این رساله بدلیلی
که امتن ادله هست اکتفا میکنیم **دلیل اول** معجزات و
خوارق عاداتیست که از آنحضرت ظاهر شده است و معجزات آن
حضرت نسبت بامثال ما باجماع محرومین از زمان حضور او دو
قسم است **اول** معجزه که حال مشاهده میکنیم که عبارت از قرآنست
و معجزه بودن قرآن از وجوه متعدده است که بعضی از آنها معلوم خواص
میتواند شد اما معلوم بر عوام نمیتواند شد بعضی دیگر بر خواص و
عوام هر دو معلوم میتواند شد اما وجوهی که بر خواص میتواند
معلوم شود سه چیز است **اول** فصاحت و بلاغت و فصیح
آنست که اگر کسی در علم فصاحت و بلاغت و معانی دانسته باشد
میداند که این قسم از فصاحت و ایجاز و بلاغت و اسلوب غریب و
این نظم عجیب در قوه فصحاء عالم و در عهده بلغای بنی آدم نیست
دویم اشتمال آنست بر اصول معارف که اگر کسی دیده او بنور
معرفت روشن شده باشد میداند که با وجود اختصار متضمنست
بر جمیع اصول معارف و حقایق و با وجود ایجاز منطوی است بر همه فنون

دلیل اثبات نبوت

و نهایت مرتبه بلاغت و با وجود شدت لجاج و عناد و کمال اتفاق
و بغض ایشان نسبت بآنحضرت ایشان هر چند سعی کردند نتوانستند یک
آیه مثل آیات قرآنی بیاورند تا اینکه چهار نفر از ایشان که افصح از جمیع
بودند هر یک یک آیه از قرآن برداشتند و رفتند که در مقابل آن آیه
بیاورند و بعد از یکسال ملاقات آن چهار نفر شد همه اقرار بعجز کردند
و همچنین هر یک از فصحاء غایت سعی خود را بعمل آوردند تا آخر الامر همه
اقرار نمودند بعجز و تسلی کرده و مقاتله بسیوف را بر معارضه بحروف اختیار
نمودند تا اینکه جمعی بضرب سیوف مسلمین وارد اسفل سافلین
و بعضی داخل صراط المستقیم دین مبین شدند و در این هم شبهه
نیست که فصحاء عصر حضرت خاتم الانبیاء بیشتر از فصحای جمیع اعصار
بودند و در شیوه فصاحت ماهرتر از فصحای اعصار دیگر بودند و
سنت الهیه هم بر آن قرار گرفته که یکی از معجزات هر پیغمبری از نوع
فعلی باشد که اهل آن عصر در آن ماهر بوده باشند چنانکه در زمان
موسی ع چون سحره بسیار بودند خدا تعالی باو معجزه اژدها شدن
عصا را داد و در زمان حضرت داود چون موسیقی دانان بسیار

قران معجزه است

علیه و آله افصح فصحاء آن عصر بوده است و آیات قرآن آنحضرت را ذکر شده تا و جمیع فصحاء از آن قسم تالیف عاجز بوده اند زیرا که عقل مستقیم و ذهن قویم حاکم است که محال است که انسانی تالیف کلامی بکند در عصری که اکثر مردم آن عصر فصحاء باشند و اهل آن عصر با سایر عرب در منقله و مناحره نتوانند که یکسطر کلامی را مثل کلام او بیاورند زیرا که هرگاه مولفان کلام از نوع ایشان باشد و همین در رتبه فصاحت از او بالاتر باشد البته یکی از ایشان بهم میرسد که قابلی کلام او شبیه بکلام او باشد مثلا دیوان شعرای عرب امرء القیس افصح بوده است و مع ذلک شعرا سائر شعراء عرب که افصح از اشعار او میباشد بسیار و حصر است و هم چنین هر کسیکه در فنی ماهر تر باشد از سایر اهل آن فن ممتنع است که دیگری از ارباب آن فن یا تجربه یا زحمت یا ان فن بالاتر از او یا مثل او نباشد حال اینکه محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله با وجود اینکه بقرآن معارضه نمود و جمیع فصحاء عرب سعی خود را بعمل آوردند نتوانستند یک آیه یا نصف آیه که شبیه بآیات قرآنی باشد بیاورند و بعد از او هم کسی بهم نرسید که تا

اشهر و اعرف است در نزد مردمان از وجود ملوک ماضیه و وقوع حالیه و بلاد نائیه و چگونه چنین نباشد و حال اینکه معاندین و مشرکین غایت سعی را داشتند که اگر کسی در مقابل قرآن کلامی انشا کند آنرا نقل کنند و در امصار و اقطار مشهور و منتشر کنند حتی اینکه هفوات مسیلمه کذاب که گفته است الفیل ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب وبیل و خرطوم طویل در زبر و مصنفات نقل کرده اند و ترهات سجاح و سجاحیه را در دفاتر و مولفات ثبت نموده اند با وجود این اهتمام بلیغ اگر در مقابل قرآن کلام فصیحی میگفتند البته نقل میکردند و بما میرسید پس چون با وجود این اهتمام نقل نشده است یقین حاصل میشود که همه عاجز شده بوده اند و نقل کرده اند که ولید بن مغیره که از افصح فصحاء آن عصر بود و غایت عداوت با جناب پیغمبر داشت روزی آیاتی از قرآن را از آنحضرت شنید بعد از رجوع بقوم خود با ایشان گفت که امروز کلامی از محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که نه کلام جن است و نه کلام انس بدرستیکه از برای آن کلام حسن و ملاحتی و قبول و حلاوتی است و اعلای او میوه دهنده و

نبوی که جمیع طوایف با وجود شدت عداوت نتوانستند معارضه سوره را
واقع پیدا کنند پس معلوم میشود که این از جانب خداست و محمد صلعم از
پیش خود انشا نکرده است **قسم دوم** از معجزات آنحضرت
معجزاتی است که در عصر آنحضرت از او صادر شده است و اهل آن عصر
آنها را مشاهده کرده اند و امثال ما جماعت بی نصیب از ادراک
زمان حضور فایض النور آنحضرت و از مشاهده آنها بهره نبرده ایم
ولیکن بتواتر بر ما ثابت شده است مثل شق قمر و تسبیح کردن سنگ
ریزه در دست مبارک او و جاری شدن آب از میان انگشتان
او و تکلم کردن حیوانات با آنحضرت و تکلم کردن ایشان در نزد
او و نالیدن ستون حنانه از مفارقت او و سیر نمودن جمع کثیر را
از طعام اندک و حرکت نمودن درخت بامر آنحضرت و غیر اینها از
معجزات کثیره که در کتب علما مذکور است و در زبر فضلا
مسطور و هرگاه [illegible] این معجزات بر ما بتواتر ثابت شده باشد
یقین از برای ما حاصل میشود زیرا که تواتر هم چنانکه معلوم شد خبر
دادن جمع کثیری است که احتمال کذب نداشته باشد اگر چه [illegible]

معجزات حضرت خاتم

دلیل دوم از ادله اثبات نبوت آنحضرت آنست که آن فخر موجودات
و آن مهر طالع از مکه و منبع انجم لامع از زمزم و صفا در هنگامی که
یتیمی بود بی معین و بی یاور و طفلی بود بی زره و لشکر و انصار در وقتی
که امی بود و تادیب از معلمی ندیده و از استادی دروس شرایع و
احکام نشنیده و از میان عرب و عجم و ترک و دیلم برخواست و علم
نبوت برافراخت و کوس دعوت بنواخت و ادعای امر عظیم نمود و جمیع
عالم را دعوت نمود بچیزی که مخالف طریقه ایشان بود زیرا که ایشان را
امر نمود به پرستیدن خداوند دیان و زجر کرد از عبادات اوثان
و وضع کرد بر ایشان تکالیف شاقه مشکله و منع کرد ایشان را
از هوا و آراء در زمانی که جمیع عالم را کفر و فساد فرو گرفته بود
و کل فرق بنی آدم را جحود و قساوت احاطه کرده بود عرب مشغول
بعبادت صنم و پرستیدن آتش شیوه عجم یهود و نصاری در ضلالت و
در جهالت ترک و دیالمه در خونریزی و ذبح و [illegible] و فتنه
انگیزی هندوان بعضی در عبادت شمس و قمر و برخی در پرستیدن
گاو و خر و بالجمله در زمانی که جمیع فرق انام از جادهٔ هدایت و رشاد

در نبوت خاصه

مصاحبت و با ارباب بصیرت و بینش جمیع از طوایف مختلفه در اهل
دین خود مخذول و مغلوب و ذلیل و منکوب نمود و بر همه غالب و فایق
نمود و گردن کشان امم و سرهنگان بنی آدم طوعا و کرها داخل در
دین او شدند و اطراف عالم از مشرق و مغرب بایمان با او در آمدند و
صیت دعوت او مشتهر در کل مواضع و امصار گردید و نور هدایت
او منتشر در جمیع ممالک و اقطار شد و ریشه کفر و عناد را از بلاد کنده
و شیوه شرک و فساد را از میان عباد بر افکند ظلمانیان را نورانی و
جسمانیان را روحانی گردانید اساس شریعتی در میان مردم استوار نمود
که مشتمل است بر حکم و مصالح چند که بالاتر از آن متصور نیست
و اینهمه طوایف انام محتاج باو بودند از شرایع و احکام و مسائل حلال
و حرام بر همه فرق بروفق حکمت و طبق مصلحت قرار داد الحمد لله از روز
انتشار او الی زماننا هذا قوت دین و شریعت او در تزاید و آسایش
و طریقت او در تصاعد بوده است و هیچ عاقلی شک نمیکند که صدور
امور مذکوره از شخصی بصفات مسطوره نمیتواند شد مگر بتأیید
ربانی و توفیق یزدانی و از بیشتر خبر داده اند وجود معین از انبیا و

در امامت

که در جمیع کتب انبیاء سابقین خبر بعثت آن حضرت و در بشارت داده
و از آنجمله در سفر اول تورات این فقره مذکور است که او لیشماعیل
شمعتیخا هینی و هبرختی اوتو وهفریتی اوتو وهربیتی اوتو بمئد مئد شنیم عاسار
نسیئیم یولید ونتتیو لگوی گادول و این عبارت عبرانی است
بحضرت خلیل الرحمن علی نبینا و آله و علیه السلم که خدای تعالی
برای موسی نقل میکند و معنیش اینست که ای ابراهیم دعای ترا
در حق اسمعیل شنیدم اینک او را برکت دادم و بزرگوار میکنم بسیار
زیاد که بمعنی احمد است و از اولاد او هم برسند دوازده امام که امام
باشند بر قومی عظیم و حقیر در باب این عبارت با علمای یهود در بیان
گفتگو کرده ام و تقریرات و جوابی ندارند و باز در تورات مذکور است
که در وقتیکه حضرت یعقوب از دنیا میرفت و پسران خود را جمع کرد
فرمود بایشان که ای گروه بنی اسرائیل پادشاهی و سلطنت در میان
شما خواهد بود تا وقتیکه ناشیع بیاید و همین که ناشیع بیاید
سلطنت از میان شما بر طرف خواهد بود و حقیر در خصوص
این عبارت با بعضی از علمای یهود گفتگو کردم گفتند ناشیع حضرت

عمر بن الخطاب لعنه الله زیرا که در وقتی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا
رحلت میفرمودند فرمودند بیاورید دوات و قلم تا از برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت این مرد حال هذیان
میگوید ما را کتاب خدا کافی است مردم که این را از عمر شنیدند با او
شریک شدند و چون منجر بنزاع و قیل و قال شد پیغمبر را ناخوش آمد و
فرمود که از من دور شوید و این امر موقوف شد و عجب آنکه عمر گفت
کتاب خدا ما را کافی است حال اینکه نسبت هذیان به پیغمبر دادن
عین مخالفت کتاب الهی است زیرا که خدا فرموده است در شان پیغمبر ما
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی محمد از پیش خود تکلم
نمیکند بلکه انچه میگوید وحی الهی است که با او وحی کرده میشود
پس معلوم شد که کلام عمر مشتمل بر تناقض بود زیرا که اقرار بر
کتاب خدا کرده و کلامی گفت که مخالف کلام خدا بود و حدیث دوات
و قلم بنحوی که مذکور شد بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت در
کتابهای خود نقل کرده اند و اعتراف بر صحت آن نموده اند از جمله
در صحیح مسلم و در صحیح بخاری که از کتب معتبره ایشان است

دویم آنکه شیعه امامیه امامت را از اصول دین میدانند و اهل سنت
آنرا از فروع دین میدانند سیم آنکه طایفه شیعه اعتقاد
دارند که امام باید معصوم باشد و اهل سنت عصمت در امام
شرط نمیدانند چهارم آنکه شیعه میگویند امام باید افضل
از رعیت باشد و اهل سنت این شرط را نمیدانند پنجم اینکه
شیعه میگویند امام باید منصوص از جانب خدا و رسول باشد
یا باید خدا و رسول تصریح بامامت بکنند و مادامی که نص از جانب
خدا و رسول نباشد امامت متصور نیست و اهل سنت این شرط را
نمیدانند اما میگویند اگر خدا یا رسول نص امامت بر کسی بکنند قبول
قول ایشان واجب است ششم آنکه شیعه بعد از
رحلت سید الانام علیه الصلوة والسلام قاطبه شیعه
اتفاق کرده اند که بعد از پیغمبر خلیفه بلا فصل علی بن ابی طالب است
و شیعه اثنا عشریه متفق اند که بعد از امیر المؤمنین یازده ولد
طاهرین او بترتیب امام اند و اهل سنت بعد از پیغمبر ابا بکر را خلیفه
میدانند و این خاصیت خاص احدی از ایشان بود که زمین بوجود نیست

امام بر خدا واجب است

براو که خلیفه هم از قبل او منصوب کند تا مردم را بان دین امر کند
و نشر احکام ان دین را در اقطار عالم بکند و راه زنان جن و انس را
تنبیه کند و مردم را مقهور بر اطاعت شریعت و پیروی طریقه آن
پیغمبر کند و چنانچه بعد از ان پیغمبر خلیفه و امامی نصب نشود دین
پیغمبر همان دین را بجمعی لغا کنند و از دنیا بر داشتگی نیست که دینی
که هنوز استقرار کما هو حقه نکرده باشد حافظ و ناصری نداشته
باشد باندک زمانی اثار او برطرف میشود و چگونه اثار او برطرف
نشود و حال آنکه غولان راه زن در کمین و دیوان عالم بر هم زن
در صدد تخریب ان دین و شیاطین جن و انس در پی اضلال و تباهی
و نفوس اماره طالب بطالت و گمراهی ها و وجود اینکه اینها هم اکثر
بناشد شبهه نیست که وجود حجت خدا در هر عصری لطف است
از برای اهل ان عصر و لطف بر خدا واجب است پس لا بد است که باید
جناب الهی از برای این دین حافظ و ناصری مسلم القول نصب کند و
بعد از ان هم دیگری را نصب کند و بعد از ان هم دیگری را و همچنین
تا وقت ظهور پیغمبری دیگر این طریقه الهی در جمیع زمانها

در اثبات اینکه نصب

اینست که علما خاصه و عامه گفته اند که امامت عبارتست از ریاست
عامه مسلمانان در امور دین و دنیا ایشان بر سبیل نیابت و خلیفگی
پیغمبر پس میگوئیم که هم چنانکه وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ضرور است و واجب است عقلاً بر خدا بنا بر وجوب لطف بر او
که او را مبعوث کند تا طریق معرفت الهی را و اوامر و نواهی را بمردم برساند
و از برای ایشان شرایع و احکام و مسائل حلال و حرام را بیان کند و
صفات حمیده و اخلاق پسندیده و افعال ذمیمه و امور رذیله را
بر ایشان تعلیم کند تا امور معاش و معاد ایشان منتظم شود و
هرج و مرج در بنیان ایشان واقع نشود و هم چنین بر خدا واجب است
که بعد از پیغمبر کسی را نصب کند تا انچه پیغمبر اورده است باقی بدارد
و بر شخصی که شرایع پیغمبر باو نرسیده است برساند و نشر شرایع را
کما هو حقه بکند و مجرد امدن نبی و اوردن شرایع احکام در
و از میان مردم کافی نیست و توضیح این مقال و تفصیل این
اجمال انست که بادله قاطعه و براهین ساطعه واضح و مبرهن شده است
و روشن است که ایجاد بنی نوع انسان از روی فیض و لطف

زمان پیغمبری دیگر که از انبیاء اولوا العزم باشد و سبب چیست
که بعد از هر پیغمبری پیغمبر دیگر را مبعوث نمیکند که احتیاج با
ماطر نباشد **جواب این شبهه آنست** که هر گاه پیغمبری که
خدا بعد از پیغمبر سابق مبعوث نموده بر همان دین باشد که پیغمبر
سابق آورده است این پیغمبر حافظ و ناصر آن باشد این فی الحقیقه
خلیفه او خواهد بود و ما نخواهیم از خلیفه مگر این معنی را بلی بعضی از
خلفاء او نبی میباشند بعضی امام و رتبه امامت بالاتر از نبوت است
و اگر پیغمبر لاحق بر دین سابق نباشد بلکه دین او مخالف دین اول
باشد شریعت او ناسخ شریعت پیغمبر سابق از آن لازم آید که همیشه
در عالم فساد و هرج و مرج و قتل و جدال باشد زیرا که اگر همیشه در عالم
بعد از هر پیغمبری پیغمبر دیگر مبعوث شود که دین او ناسخ دین پیغمبر
اول باشد و بمجرد رفتن آن پیغمبر ثانی بلا فصل هم پیغمبر دیگر
مبعوث شود که شریعت او ناسخ شریعت پیغمبر ثانی باشد هم
چنین الی ما لا یتناهی لازم می آید که تا مردم میروند بیک دین و شریعتی
قرار گیرند و احکام و شرایع را فرا گیرند ایشان را به دین و شریعتی دیگر

باشد که رتق و فتق امور را بکنند و مردم در امور دنیا و دین خود
رجوع بآن کنند اما هر گاه ظاهر نباشد مردم متمکن از درک
خدمت او نباشند هم چنانکه در امثال این زمان است مجرد وجود
او چه فائده خواهد داشت و چگونه صلاح نظام عالم و لطف
نسبت به بنی آدم بعمل خواهد آمد **جواب این شبهه آنست** که
فوائد بودن حجت الهی بر روی زمین بینهایت و منافع وجود او
بینهایت است یکی آنست که مردم امور خود را از او تحقیق بنمایند
و در ظاهر رتق و فتق امور عالم را بکنند و این فائده در وقتی است که
ظاهر باشد و فوائد بسیار هست که در اصل وجود او بر روی زمین است
و اگر چه غایب باشد یکی آنکه در حدیث قدسی وارد شده است
که خدای تعالی میفرماید من گنجی بودم مخفی پس دوست داشتم
که مرا بشناسند پس انسان را خلق کردم تا من شناخته شوم
پس از این خبر قدسی معلوم میشود که باعث بر ایجاد انسان
معرفت خداوند دیان است و باید در میان بنی نوع انسان
کسی باشد که معرفة الهی کما هو حقه از برای او حاصل شده باشد

و هر جا که تسلط و آثار شیاطین در میان ایشان کمتر باشد عنایات الهیه بیشتر شامل احوال ایشان می باشد و شکی نیست که حجت الهی نقطه مقابل و ضد مقاوم و آثار هر یک نقیض هر یک نقیض آثار دیگری است و از دیاد آثار هر یک باعث نقصان آثار دیگری میشود و هم چنانکه آثار رئیس شیاطین بجمیع عالم میرسید هم چنین آثار رئیس موحدین که حجت الهی است بکل عالم میرسد و هم چنانکه آثار او روی زمین را ظلمانی میکند انوار حجت خدا روی زمین را نورانی میکند و بالجمله وجود حجت الهی بر روی زمین مقاوم و مانع وجود شیاطین است باین جهت آثار ظلمت ایشان بر روی زمین کم حاصل میشود و عنایات و برکات الهی بیشتر نازل میشود و اگر حجت خدا بر روی زمین نباشد هیچ مقاومی در برابر شیاطین نباشد ظلمت جمیع زمین را فرو گیرد و هرگاه چنین شود بالمره قطع عنایات و برکات الهیه می شود این معنی اگر چه فی الجمله در نفس صفا و ضیا باشد درک آن انسانی ادراک بلکه مشاهده میکند سیم از فواید وجود امام

در فوائد وجود

حجت را در مدت طویله ندارند باعتبار اینکه کاهست که در صدد قتل و جدال با او در آیند لهذا جناب الهی او را از نظر مردم غایب میگرداند تا روی زمین از حجت الهی خالی نباشد و از آنچه مذکور شد دلیل عقلی بر اثبات وجود حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه ظاهر شد انشاء الله تعالی بعد از این در فصل دیگر آثار و ادله نقلیه هم ذکر خواهیم نمود بنحوی که شبهه از جهتی باقی نماند و اهل سنت که میگویند که بر خدا عقلا و اجب نیست تعیین امام بلکه بنقل واجب است بر مردم که نصب امام بکنند دلیل آن است که چون بعد از وفات پیغمبر صحابه دفن پیغمبر را که اهم واجبات بود گذاشتند و اجماع کردند و رفتند ابو بکر را از برای خلافت نصب کردند و اجماع مسلمین حجت است پس از اجماع معلوم میشود که خلافت واجب بود و این کلام در غایت سخافت و رکاکت است زیرا که اجماعی که ایشان میگویند حجت است در وقتی است که جمیع رؤسای دین بلکه کافه مسلمین اتفاق کنند بلکه با وجود اینکه در آن اجماع علی بن ابی طالب و حسنین و

حجت ششم

آن از پیغمبر ص رسیده است شیعه و سنی جمیعًا او را قبول دارند
و در کتب فریقین بطرق متعدده رسیده است دال بر این معنی
و آن حدیث اینست که کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مردن
و مثل مردن اهل جاهلیت خواهد بود و از جمله عجایب زمان و
غرایب دوران است که اهل سنت با وجود اینکه امامت را از فروع
دین میدانند کمال عداوت و بغض با شیعه دارند بلکه بسیاری
از ایشان حکم بمباح بودن قتل و اسیری ایشان میکنند پس هرگاه
امامت از فروع دین باشد تفرقه نخواهد داشت با وجود اینکه اکثر
فروعیه ایشان که هر یک از رؤسا اربعه ایشان با یکدیگر خلاف
دارند پس هرگاه مخالف در امامت با ایشان واجب القتل باشد
مستوجب بغض و عداوت باشد ابی حنیفه و شافعیه و مالکیه
و حنابله [illegible] ایشان کمال بغض و عداوت
خواهند داشت باشد [illegible] که شیعه با ایشان عداوت داشته باشند
صحیح خواهد بود نظر باینکه شیعه امامت را از اصول دین میدانند
و حقیقت امر اینست که چون مذهب اهل سنت مذهبی است [illegible]

باشد که معصوم باشد خایف الخطا نباشد **وایضاً**
اگر امام معصوم نباشد و او از خطا [illegible] با او جمیع رعیت
خواهد بود زیرا که او اعلم و اعرف از جمیع رعیت [illegible]
خطیئات و معاصی در نزد او ظاهرتر است و با وجود این هرگاه مرتکب
خطا شود بدتر از همه خلایق خواهد بود زیرا که خطا از عالم قبیح
تر است از جاهل و از اعلم فاحش تر است از غیر اعلم **وایضاً** امام
هرگاه جایز الخطا باشد از او خطائی و معصیتی صادر شود باید
انکار او نمود و در خطا قول او رد نمود و حال اینکه امام در
همه امور واجب الاطاعه است چنانکه خداوند تعالی میفرماید
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید
خدا و رسول او و صاحبان امر از شما را و مراد از صاحبان امر
خلفا و ائمه اند [illegible] رسول و طاعت مطلقه با یکدیگر
جمع [illegible] امام معصوم باشد و خطا از او [illegible]
دلیل بر این مطلب بسیار است لیکن آنچه ما ذکر کردیم از برای
اهل البصائر کافی است **فصل چهارم** در اثبات اینکه امام

سنت و دیر سنت پیروی کرده شود یا کسیکه خود هم هدایت
نمیشود تا اینکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود که شما نمی‌فهمید
و چگونه حکم میکنید و در جای دیگر میفرماید که هَل یَستَوِی الَّذِینَ
یَعلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الاَلبَابِ یعنی آیا مساوی‌اند
جماعتی که میدانند با جماعتی که نمیدانند این است و جز این نیست
که متذکر میشوند صاحبان عقلها پس ثابت شد که امام باید
افضل از جمیع رعیت باشد **فصل پنجم** در اثبات اینکه امام
باید منصوص باشد از جانب خدا و رسوله و تعیین او در دست
مردم نیست بلکه باید او را خدا و رسول تعیین کنند و بر این
مطلب دلیل بسیار است لیکن ما چند دلیل ذکر میکنیم
دلیل اول اینکه دانستی که در امام عصمت شرط است
شکی نیست که عصمت امر پنهانی است مخفی که مردم نمی‌توانند بر او مطلع
شوند پس باید تعیین او در دست کسی باشد که اطلاع بر امور مخفیه
و علم باشیاء باطنیه داشته باشد و این منحصر است در خدا و
رسول و **دلیل دوم** اینکه هرگاه نصب امام در دست مردم

ان شخص را خلیفه کنند و هرگاه دیگران او را خلیفه کنند شانی
نخواهد آمد که او خلیفه آن شخص است نه خلیفه پیغمبر و حق خلیفه
او نخواهد بود که پیغمبر او را خلیفه کند هرگاه امت او را خلیفه
کنند صادق نخواهد آمد که او خلیفه پیغمبر است و این معنی را ابو
قحافه پدر ابوبکر هم خود دهم چنانکه مشهور است در وقتی که ابوبکر
را خلیفه کردند ابوبکر نامه به پدر خود ابوقحافه نوشت باین مضمون
که این نامه‌ایست از خلیفه رسول الله ص بسوی ابی قحافه اما بعد
بدرستی که مردم راضی بخلافت من شدند پس امروز من خلیفه خدایم
و اگر تو بسوی من بیائی از برای تو خوب خواهد بود پس ابوقحافه
نامه را که خواند برسولی که نامه را آورده بود گفت چه منع کرد مردم را
از خلافت علی ع رسول گفت که علی کم سن بود و بسیار از بزرگان
قریش و غیر قریش را کشته بود و ابوبکر اسن از علی ع بود بازین جهت
او را خلیفه کردند ابوقحافه گفت اگر امر امامت و خلافت بسن است
من در سن بزرگترم از ابوبکر پس من سزاوارترم بدرستی که ظلم بر
علی ع کرده‌اند حق او را غصب کرده‌اند در حضور ما پیغمبر ص اعلی

اثبات میکنیم که امامت منحصر در آنحضرت است و هرچند یک طریق
علم کافی است لکن به پنج طریق ذکر میکنیم ابطال امامت مدعیان امامت و
شود که دلیل ابطال ایشان بر ارباب تشکیک نیست و انکار منکرین ایشان تعصب و عناد
است و لایق نیست **اول** آنکه امام باید معصوم باشد و هیچکس از
عقلا و ارباب فهم شبهه در عصمت آل نبی علیهم الصلوات الله
علیهم ندارند به چند جهت **اول** آنکه در امامت معصوم بوده اند
و بعد از پیغمبر ادعای امامت از این سه کس علی و عباس و ابوبکر شد
و ادعا صحیح نیست ادعای عصمت برای عباس و ابوبکر نکرده اند و
همه متفق اند بر عدم عصمت عباس و ابوبکر و بر عصمت حضرت
در آنحضرت [illegible] بود **دوم** آنکه اعادی آنحضرت در
غایت کثرت بود و ایشان [illegible] در نهایت شد
و [illegible] آنحضرت و همیشه در [illegible]
بودند [illegible] کمال جد و اهتمام داشتند مع ذلک
هیچ [illegible] از آنحضرت نقل نکرده اند [illegible] دوستان
دشمنان او همه متفق اند که هرگز از آنحضرت خطائی در علم و

تمام جمعت از انجمله بخاری و مسلم که از اعاظم اهل سنت بوده اند
هر یک در صحیح خود از عایشه نقل کرده اند که عایشه گفت روزی
در وقت صبح پیغمبر بیرون آمد و عبائی که از موی سیاه بود در دوش
مبارک آنحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسن داخل شد پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را داخل در عبا کرد پس حضرت
امام حسین ع داخل شد پس حضرت رسول او را هم داخل عبا کرد بعد
از آن حضرت فاطمه داخل شد او را هم داخل در عبا کرد بعد از آن
این آیه مبارکه تطهیر را بر ایشان خواند **و از** انجمله ثعلبی که از
رؤسای مفسرین اهل سنت است از ابو سعید خدری روایت کرده
است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که این آیه در شان
پنج نفر نازل شده است در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم اجمعین **و از** انجمله احمد حنبل از ام سلمه
روایت کرده است که ام سلمه گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در خانه من بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و برمه
که در آن حریره بود حاضر نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

محامد و مفاخر او و کل ثقلین را احاطه کرده است کتب و اساطیر مملو
و موافق بعدد کمالات و کرامات و ناطق زبر و طوامیر مفصل و مجمل
بر احصاء معجزات و خوارق عادات او و متفق کدام کتابی است که مزین
بلآلی مدایح و فضایل او نیست و کدام دفتریست که موشح بجواهر مکارم
و فواضل او نه مصنفی دیده ایم که محتوی بر ذکر صفات حمیده
او نباشد و مؤلفی را بر نخورده ایم که منطوی بر نقل خصایص پسندیده
او نبود ابن ابی الحدید که از اکابر اهل سنت است گفته است که
فضایل آنجناب بحدیست که متعرض ذکر و بیان او گردیدن بسماجت است
چگویم در شأن کسیکه دشمنانش اعتراف و اقرار بفضایل او
نموده اند و خصمان او انکار فواضل او نمی توانند نمود و مشتبه
با وجود آنکه شرق و غرب عالم را مالک شدند و غایت سعی
اطفای نور او کردند و احادیث بسیار در اظهار عیب و بدی او
وضع کردند و در منابر لعن بر آنحضرت کردند و شیعیان و محبان
او را بعضی قتل و غارت و برخی را حبس نمودند و مردم را از روایت
فضایل او منع شدید نمودند حتی حرام کردند بر مردمان که نام

در فضیلت امیر المؤمنین

که ثواب ایشان بیشتر از ثواب علی است بیان این معنی در کجا بایشان
رسیده است دلیل ایشان بر این مطالب چیست با وجود آنکه ثواب بقدر زیادتی
زیادتی علم و عمل می باشد و بالجمله بعد از تتبع معلوم میشود
که افضلیت آنحضرت در نزد شیعه و سنی بلکه غیر اهل اسلام از
یهود و نصاری هم ثابت است و ما از احادیثی چند که شیعه و سنی
هر دو در افضلیت آنحضرت نقل کرده اند ذکر میکنیم و بعد از آن
تعداد هر یک از فضایل او بالتفصیل ذکر نمیکنیم چه هر یک از آنها
در هر باب افضل و مرشد جمیع ارباب فضایل بوده و چون بنای
این رساله بر اختصار است بچند حدیثی اکتفا میکنیم و آنچه
یارای آن نیست که تواند احصای جمیع فضایل و کمالات آنحضرت
بکند زیرا که علمای فریقین در فضایل او مصنفات پرداخته
و مؤلفات ساخته اند و مع ذلک عشری از اعشار و اندکی از
بسیار را نقل نکرده اند و همین اهل سنت با وجود تعصب هیچ
چیز را در کتابهای خودشان بیشتر از فضایل آنحضرت نقل نکرده
اند **حدیث اول** خوارزمی که از بزرگان اهل سنت

بعبادت و رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار ضعف
و نقاهت داشتند پس حضرت فاطمه علیها السلام که پدر خود را بآن
حالت مشاهده نمود شروع در گریه کرد حضرت پیغمبر باو فرمود که
ای فاطمه بدرستی که خدای تعالی بلند نظر کرد بر روی زمین و پدر
تو را از اهل زمین برگزید و او را پیغمبر کرد و در مرتبهٔ دوم
نظر کرد بر اهل زمین شوهر تو را برگزید پس وحی کرد بمن که تو را
باو تزویج کنم و او را وصی خود کنم ای فاطمه آیا نمیدانی که بسبب
کرامت تو در نزد خدا تو را بکسی تزویج کرد که بزرگترین مردم
است از جهت علم و حلم و ایمان **حدیث چهارم** احمد حنبل
در مسند خود و در کتاب فضائل الصحابه و ابراهیم حافظ در کتاب حلیة
الاولیاء نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را
مخاطب بیعسوب المؤمنین مینمود و یعسوب پادشاه زنبور است و
مراد این است که آنحضرت پادشاه و پیشوای مؤمنان است **حدیث
پنجم** عامه و خاصه نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روزی بحضرت امیر المؤمنین فرمودند که اگر خوف آنرا نمیداشتم

در هر باب از آنچه فضیلت بر آن صادق باشد اشرف از همه امت بود در
جمیع فضائل و هر شعبه بر همه طوایف نو بیان روشن است که مراد از فضائل
هر صفتی است که صاحب آن صفت در نزد مردم مستوجب مدح
و در نزد خدا مستوجب ثواب باشد این صفات یا صفات داخله
است که متعلق بذات آن شخص است یا صفات خارجه که داخل
ذات نیست بلکه باعتبار امور خارجه است و صفات داخله بر دو
قسم است **اول** صفات نفسانیه اند که متعلق بنفس اند و
چون نفس صاحب دو قوه است یکی قوهٔ فکری و نظری که
ادراک اشیاء بآن قوه میکند و یکی قوهٔ عملی که بآن کسب اخلاق
حسنه و ترک اخلاق ذمیمه میکند لهذا صفات نفسانیه بر دو
قسم است صفاتی که متعلق اند بقوهٔ علمی چون علم و ادراک و
صفاتی که متعلق اند بقوهٔ عملی چون شجاعت و سخاوت و توکل و
اعتماد و صبر و غیرها **دوم** از صفات داخله صفات جسمانیه
است که متعلق بجسم است چون عبادت و قوت و سایر امور و صفات
خارجه که دخل بنفس و جسم ندارند نیز بر دو قسم است یا باعتبار

کردو تمام نشد اما علم قرائت انتسابش با نحضرت ظاهر و روشنست
زیرا که اعظم قراء عاصم است و ابو عمرو و ایشان شاگرد آنحضرت بودند
و اما علم صرف و نحو انتسابش با نحضرت ظهر از انست که محتاج ببیان
باشد زیرا که حضرت قواعد آن علم را بابی الاسود دئلی تعلیم نمود و او را
امر کرد که این علم را تدوین کند و اما علم فقه و احادیث و مسائل و
شرایع و احکام معلوم است که بنای فقه مسلمین بر پنج مذهب است اول
مذهب جعفریست صلوات الله علیه و انتساب این مذهب با نحضرت
ظاهر است دویم مذهب حنفی و واضع این مذهب ابو حنیفه است
و او شاگرد حضرت صادق صلوات الله علیه بود و انتساب علوم
حضرت صادق هم بحضرت امیر صلوات الله علیه ظاهر است سیم
مذهب مالکی و واضع این مذهب مالک است و او شاگرد ربیعة
الرئی بود و او شاگرد عکرمه بود و عکرمه شاگرد ابن عباس بود و
ابن عباس شاگرد آنحضرت بود چهارم مذهب شافعی است
و شافعی که واضع این مذهب است شاگرد مالک بود و انتساب مالک
با نحضرت معلوم شد پنجم مذهب حنبلی است و احمد

است که جمیع آنچه متکلمین در کتب خود ذکر کرده اند ماخوذ از
کلمات آنحضرت و اولاد طاهرین او است و کسیکه اندکی تتبع داشته
باشد این معنی بر او ظاهر است و مع ذلک متکلمین معتزله هم منسوبند
بمشایخ ایشان که حسن بصری و واصل بن عطا باشد و حسن بصری
شاگرد آنحضرت بود و واصل بن عطا هم شاگرد ابو علی جبائی بود
و او شاگرد ابو هاشم بود و او شاگرد عبد الله بن محمد بن الحنفیه بود
و او شاگرد پدرش بود و پدرش شاگرد پدر خود امیر المؤمنین
بود و اما متکلمین اشاعره استاد ایشان شیخ ابو الحسن اشعری
بود و او شاگرد ابو علی جبائی بود و انتساب او بحضرت معلوم شد
و اما متکلمین خوارج منسوبند بمشایخ خود و مشایخ ایشان
همه شاگرد آنحضرت بودند و اگرچه مردود آنحضرت شدند
اما انتساب متکلمین شیعه امامیه و زیدیه و سایر فرق شیعه
با نحضرت ظاهر است و اما علم تصوف و سلوک شبهه
نیست که جمیع صوفیه و ارباب عرفان باین نسبت مفاخرت می
کنند بلکه اعظم مفاخرت ایشان اینست و خرقه خود را با آن

اولی الابصار واندکی از بسیاری او در کتب هیچ یک از عرفاء واساطین
حکمت وفلسفه نیست وایضا غایت قوت بشریه ونهایت قوای
انسانیه در تکمیل قوه نظریه که عبارتست از حکمت آنست که بمرتبه
برسد که عقل بالفعل از برای او حاصل شود وعقل بالفعل آنست که
صاحبان همه حقایق اشیاء بالفعل علم داشته باشد بنحویکه
گویا آنها را مشاهده میکند وهیچیک از آنها از ذهن او زایل نشود
واین معنی از برای آنحضرت ثابت بود بچند جهت **اول** اینکه جناب
پیغمبر ص در شأن او فرمودند که تو میشنوی آنچه را من میشنوم ومی
بینی آنچه را که من می بینم مگر اینکه تو نبی نیستی وشکی نیست که پیغمبر ص
همه اشیاء بنحو مشاهده علم داشت پس آنحضرت هم باین نحو علم
خواهد داشت **دویم** اینکه حضرت خود فرمودند که لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر پرده از میان برداشته شود
یقین من هیچ زیاد نمی شود یعنی اشیاء را بنحویکه هستند مشاهده
میکنم وعلم بآنها دارم واحدی از اوصیاء مقربین وهیچیک از اولیا
وموحدین نزدیک باین مرتبه نرسیده اند واز این معنی [illegible] واما

دهم در علم امیر المؤمنین

نموده منبع همه فضایل وهمه کمالات او بوده وگوی سبقت از
میادین فنون معارف در بوده تا اینجا تمام شد کلام ابن ابی
الحدید آنچه بر این معنی دلالت میکند حدیثی است که ابو المؤید
خوارزمی که از بزرگان اهل سنت است در کتاب مناقب از سلمان
فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که نبی صلی الله علیه
وآله فرمود که داناترین شما بعد از من علی بن ابی طالب است و باز
در همان کتاب وحافظ ابو نعیم در کتاب حلیه از پیغمبر روایت کرده اند
که آنحضرت فرمودند که حکمت ده جزء است نه جزء آن را خدا به علی داد
ویکجزء دیگر در میان جمیع مردم قسمت شده است اینست [illegible]
مقتدای فرقه معتزله در فضیلت بانضمام آنکه پیشوای طایفه [illegible]
در معرفت تمام مرتبه خلفاء ضلال علیهم اشد اللعن والعذاب
علم ودانش آن بوده است که اول ایشان گفت اقیلونی اقیلونی
فلست بخیرکم وعلی فیکم واگذارید واگذارید مرا که من بهتر از
شما نیستم وعلی ع در میان شما است **دویم** ایشان در وقایع
بسیار وقضایای بیشمار در احکام شریعت خطا کرد وحضرت

بین آسمان و زمین ندا داد بنحویکه جمیع مردم شنیدند لا فتی الا
علی لا سیف الا ذو الفقار و هر کز در جنک از شجاعی فرار نکرده و
هیچ شجاعی از ضربت آن جان در نبرده و هیچ یک از ضربات او
محتاج بضربت دیکر نبوده و در شان او کفته اند اذا علا قد و اذا توسط
قط یعنی هرکاه قد مبارک علم میکرد هر یک از راکب و مرکوب را در
طول بدو پاره میکرد و هرکاه در پشت مبارک هما یون زخم میکرد هر
یک از راکب و مرکوب را در عرض بدو نیم حصه مینمود و فتح خیبر
جمیع از غزوات فخر کاینات علیه افضل التحیات و اکمل الصلوة
در دست همایون او شده حال اینکه دست شریف او هیچ وقت
سال بتجاوز ننموده بود و عمر در شان او کفت لولا سیفه لما قام
عمود الاسلام یعنی اکر شمشیر علی نمی بود ستون دین اسلام بر پا
نمیشد و هرکه را آنحضرت میکشت در میان کشتکان علم می بود
و قوم او مفاخرت میکردند که این کشته اسد الله است هم چنانکه
خواهر عمرو بن عبد ود بعد از کشته شدن او شعری چند که
تعزیه او کفته است که مضمون بعضی از اشعار آن این است کر قاتل

الدین اعرابی در فتوحات خود نقل کرده که بصحت پیوسته است
انکشتری را که آنحضرت در نماز تصدق نمودند قیمتش مساوی
خراج شام بوده و خراج شام سیصد خروار نقره و چهار خروار
طلا بوده معاویه اسکنه الله فی الهاویه باشدت عناد و تعصب و
سخاوت آنحضرت کفته است که خانهای مملو از اموال آن تصدق
میکنند تا هیچ باقی نمی ماند و جای از اموال را جاروب میکنند
و در آنجا نماز میکنند و او است که یک خانه پر از طلا و یک خانه
پر از کاه در نزد او مساوی است و خانه طلا را پیش از خانه کاه
تصدق میکنند تا هیچ چیز از او باقی نماند سیم فصاحت و
افصح بودن او از جمیع فصحاء عالم و بلغاء بنی آدم از آن ظاهر و راست
که احتیاج بدلیل داشته باشد همه فصحاء متفق اند که کلام او
فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق است و کسیکه بهره از
فصاحت داشته باشد در کتاب نهج البلاغه که از کلام آن
حضرت است تامل کند این معنی بر او ظاهر میشود و افصح بودن
آنحضرت در نزد فاضل اهل سنت مسلم است چهارم

تواضع و رافت و غایت فروتنی و عطوفت سلوک می‌نمودند و
دائم با فقرا و مساکین مصاحبت می‌نمودند و با ایشان مجالست
میکردند و میفرمودند انا مسکین جالس مسکینا یعنی من مسکینی هستم
که با مسکینی نشسته‌ام شیمه حلم و عفو ست و این ظاهرست
از سلوکی که آنحضرت با دشمنان خود می‌نمودند زیرا که معامله او با ابن
ملجم ملعون ظاهر و روشن است و سعد بن العاص و مروان بن
الحکم و عبد الله بن زبیر که در جنگ جمل بر ایشان غالب شد و
همه را رها کرد با وجود اینکه عبد الله زبیر دشنام داده بود و او را
بلفظ لئیم و احمق خطاب نموده بود و هم چنین معامله او با سایر
دشمنان چنین بوده است همچنانکه در کتب تاریخ و سیر مسطور است
منهم زهد و ورع است و زهد آنحضرت و اعراض او از
دنیا بالکلیه امریست متواتر میان جمیع فرق و همه علماء اهل سنت
باین معنی اعتراف نموده‌اند و ملا علی قوشچی در شرح تجرید میگوید
اعراض آنحضرت از لذات دنیویه بحد تواتر رسیده است با وجود
اینکه کمال قدرت بر جمیع لذات دنیویه داشت و مکرر بدنیا خطاب

بود می‌خوردند و نان خورش کم می‌خوردند و اگر میخوردند بخصر
بود نمک و سرکه و اگر از این ترقی مینمودند نان خورش ایشان سبزی
بود و بسیار کم در بعض اوقات شیر تناول مینمودند و گوشت را بسیار
کم اکل میفرمودند و میفرمودند که شکمهای خود را قبر حیوانات
مکنید و شیعه و سنی نقل کرده‌اند که آنحضرت انبانی داشت
که ریزه‌های نان خشک شده در آن بود که همیشه از او تناول
مینمودند و سر انبان را مهر نموده بودند که مبادا حسنین صلوات
الله علیهما از راه اشفاق او را بروغن ممزوج نمایند و لباس
آنحضرت در غایت درشتی بود و همیشه جامه او کهنه بود و
مشتمل بر پینه بسیاری بود گاهی جامه خود را بلیف خرما پینه
میکرد و گاهی او را بپوست پینه میکرد و اگر آستین جامه او
دراز بود او را میبرید و نمی‌دوخت روزی بر منبر برآمد و جامه که
همراه او پینه بالای پینه بود پوشیده بود فرمودند که بخدا سوگند که
اینقدر جامه خود را پینه کرده‌ام که از پینه کننده او شرم دارم
و پینه کننده‌ام او گفت یا علی این جامه را دور افکن عند الصباح یحمد القوم السری

فطن او رسید مع ذلک صبر نمود و هرگز خلاف شکر نمی نمود و سرگین
انس بد رخانه او انداختند در خانه او که مهبط وحی الهی بود
سوختند و در را بر شکم سیده عالمیان زدند و طفل او را اسقاط
نمودند و تازیانه بر کتف مبارک او زدند و ریسمان بگردن
مبارک آن شیر خدا افکندند و او را از خانه بیرون کشیدند با
وجود آن شجاعت و صلابت صبر نمود و خلاف شکر نمی نمود اما
نهم توکل است و توکل آنحضرت از آن بالاتر بود که احدی
او را تواند وصف نمود زیرا که معلوم است کسیکه همه وجود را
از خود سلب کند و مستغرق بحار انس الوهیت باشد بغیر از
خدا هیچ چیز دیگر را اعتنا ندارد و مکرر میفرمودند که اگر جمیع عرب بر
دشمنی من پشت بر پشت هم دهند من هیچ از ایشان باک ندارم و اما
صفات حمیده که متعلق بجسم است عبادت و طاعت است و جهاد
و امثال آنها و شکی نیست که آنحضرت اعبد زمان بود و کثرت عبادت
او ضرب المثل است و همیشه در روز روزه می بود و شب بعبادت
مشغول بود و پیشانی او از کثرت سجود مانند کف پای شتر پینه

قرابت او با رسول الله بیشتر باشد نسبت عالی تر و شریفتر است و
آنحضرت از همه کس اقرب برسول الله بود زیرا که پسر عم مادری و پدری
آنحضرت بود و عباس اگرچه عم آنحضرت بود اما برادر پدری
عبدالله بود و مادر ایشان یکی نبوده است بخلاف ابوطالب که
برادر پدری و مادری عبدالله بوده است و شکی نیست که بهیچ یک از
اقربا و اعمام پیغمبر مثل ابوطالب حمایت و کفالت او را نکرده اند تا ابو
طالب در حیات بود آنحضرت هجرت نکرد از مکه و خوف از دشمنان
نداشت ابوطالب که از دنیا رحلت نمود محتاج بهجرت شد ایضا علی
هاشمی الطرفین است زیرا که پدر او ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم
است و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم است قسم دویم
شرافت سببی است و شکی نیست که قرابت سببی آنحضرت بحضرت
رسول الله اولی از جمیع ناس بود زیرا که کسیکه شوهر فاطمه بتول بنت
النبی بود بپیغمبر اقربست از کسیکه شوهر سایر دختران آنحضرت باشد
با آنکه فاطمه سیده زنانست و هم چنانکه از طرق فریقین
از پیغمبر روایت شده است که او بهترین خلق الله بود در دنیا

در کتب شیعه و سنی بسیار است از جمله خبر طایر مشوی است که
بطرق متعدده در کتب عامه و خاصه رسیده است و این خبر اینست که
روزی مرغ بریان کرده را بهدیه از برای حضرت رسول آوردند آنحضرت
گفت خداوندا حاضر کن در پیش من محبوب ترین مردم را در نزد تو
که این مرغ را تناول نماید پس حضرت امیر ع داخل شد و با آنحضرت
آن مرغ را تناول نمودند و مخفی نیست که از جمله خواص حضرت
است که جمیع فرق او را دوست میدارند کفار و اعدا با وجود دشمنی
در دین این کمال محبت با آنحضرت دارند پادشاهان بلاد کفر
صورت او را در عبادتخانهای خود کشیده و سلاطین اتراک و
آل بویه صورت او را بر شمشیرها نقش کرده اند این بود صورت
او و تفصیل آنها بحمد الله تعالی ظاهر و روشن شد که آنحضرت در
جمیع صفات کمالیه چه نفسانیه چه اخلاقیه چه علمیه چه عملیه از جمیع
امت افضل و اقدم بوده پس غیر او را بر او تقدیم نشاید خصوصا و جمعا
که رتبه ایشان از همه پست تر و مرتبه ایشان از همه بعیدتر باشد
اما اثبات امامت آنحضرت بطریق نص مخفی نماند که

دلیل هفتم نور است که پیغمبر فرمودند که من و علی یک نور بودیم در
نزد خدا پیش از چهارده هزار سال پیش از خلق آدم پس چون که خدا آدم را
خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد و همیشه در اصلاب پیغمبران بود
تا در صلب عبد المطلب جدا شد پس در من است نبوت و در علی است
خلافت سیم حدیثی است که ام سلمه از حضرت رسول صلعم نقل
کرده است و ابن مردویه که از علمای اهل سنت است در کتاب مناقب
خود نقل کرده است حدیث طولانی دارد آخر حدیث این است که پیغمبر
فرمودند که خدای تعالی برگزیده است از هر امتی پیغمبری را و برای هر پیغمبری
وصی برگزیده است من پیغمبر این امتم و علی وصی من است در میان
عترت من و اهل بیت من چهارم حدیثی است که فریقین نقل
کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم فرمودند که علی امام شماست و خلیفه
من است بعد از من بر شما پنجم حدیثی است که از فریقین
نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم دست حضرت امیر را گرفته و
فرمودند که این خلیفه من است در میان شما بعد از من پس او را اطاعت
کنید و قول او را بشنوید ششم حدیثی است که مشهور و

بنصوص جلیه

و نور را در گمراهی نخواهد افکند و نور را از خوف هدایت بیرون نخواهد برد ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من طاعت خدا است **دهم** حدیثی است که خوارزمی در کتاب مناقب خود آورده است که پیغمبر صلعم فرمودند که کسیکه بعد از من امر خلافت با علی منازعه کند پس کافر است و محارب با خدا و رسول است **یازدهم** حدیثی است که شیعه و سنی بطریق متعدده روایت کرده اند که پیغمبر فرمود که حق با علیست و علی با حق است و از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر که بر من وارد شوند **دوازدهم** حدیثی است که اکثر علماء اهل سنت روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمودند که علی از من است و من از علی و او است ولی هر مؤمن و مؤمنه **سیزدهم** حدیثی است که حافظ ابونعیم که از فضلاء اهل سنت است در کتاب حلیه از انس روایت کرده که او گفت روزی پیغمبر صلعم بمن فرموده که آب از برای من حاضر کن که وضو بسازم آب حاضر کردم و آنحضرت وضو ساختند و دو رکعت نماز بجا آوردند و فرمودند که اول کسیکه بر تو داخل شود از این در امام متقیان و آقای مسلمانان و پادشاه

در نصوص جلیه

پیغمبر صلعم حق علی بود اما چون زهد بسیار داشت و از امور دنیا اجتناب مینمود خود دست از آن برداشت و مردم را در ضلالت و حیرت گذاشت تعجب است که از عاقل چنین کلامی واهی سر بزند و حال اینکه اکثر کلمات آنجناب خصوصاً خطب نهج البلاغه دلالت بر اینکه حضرت کمال اهتمام داشت در خلافت را از او غصب کردند حضرت راضی بود که بالمره خلیفه باشد بلکه نزد هر یقین مسلم است و خلافت را اما ست از او دینی نیست تا حضرت بسبب زهد دست از آنها بر دارد بلکه اعظم قربات و طاعات است بلی چون اهل سنت این نصوص را از نبی بینند و علاجی نمیتوانند نمود لهذا این نقصان در برابر مقابل میگویند اما نصوص خفیه که محتاج بنوع استدلالی هستند از آن بیشترند که بتوان حصر آنها را نمود لیکن ببعضی از آیات و احادیث که اقوی و اظهر است اکتفا میکنیم **اما آیات اول** قول خدای تعالی است که میفرماید انما ولیکم الله

در نصوص خفیه

تحفه در نصوص

که ولی شما منحصر بخدا و رسول و حضرت امیر است و اختصاص ولایت
باین سه در وقتی صحیح خواهد بود که ولی بمعنی ولی بتصرف در
امور دین و دنیا باشد زیرا که هرگاه ولی بمعنی ناصر یا محب باشد
ولایت منحصر در خدا و رسول و حضرت امیر نخواهد بود بلکه هر
یک از مؤمنان و ملائکه هم ولی باین معنی از برای سایر مؤمنان
هستند زیرا که هر مؤمنی محب و ناصر سایر مؤمنانست و همچنین
ملائکه هم محب و ناصر مؤمنانند بلکه بسیار است که کفار هم
دوستی با مؤمنان میدارند و یاری ایشان میکنند پس انحصار
بخدا و رسول و حضرت امیر صلوات الله علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین
نخواهد داشت آیهٔ دویم قوله تعالی که میفرماید یا ایها الذین آمنوا کونوا مع
الصادقین یعنی بوده باشید با راستگویان و جه استدلال باین
آیه اینست که خدای تعالی مردم را در این آیه امر فرموده است بمتابعت
صادقین و شکی نیست که مراد از صادقین کسی باشد که صدق او
یقینی باشد و کذب و خطا در کلام و عمل او نباشد و همچنین کسی نیست مگر
معصوم پس مراد بصادقین معصوم است بالاتفاق جمیع غیر از علی

فریقین است ذکر میکنیم اول حدیث منزلت است که در میان
شیعه و سنی بتواتر رسیده است و آن حدیث اینست که پیغمبر فرمودند
که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی ای علی
تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی مگر اینکه پیغمبری بعد از
من نیست یعنی نسبت باینکه بعد از من پیغمبری نباشد تو نیستی
و اگر چه هرون هم پیغمبر بود و جهت استدلال باین حدیث اینست
هر منزلتی که هرون نسبت بموسی داشت حضرت امیر را از برای
نسبت بحضرت رسالت ثابت خود و شکی نیست که هرون وزیر و خلیفهٔ موسی
در زمان حضرت موسی بود و هر وقت موسی بکوه طور سینا میرفت
او در میان قوم خلیفه میشد هرون خلیفه و وصی و پیغمبر بود پس
باید جمیع این مراتب هم از برای حضرت امیر باشد بسوای نبوت که
حضرت رسول خود او را استثنا فرموده و اهل سنت دا [illegible]
اگر بگویند که احتمال دارد که منزلت در اینجا عام نباشد که شامل
همه منازل باشد احتمال هم دارد که یکی از آنها باشد و احتمال دارد که
شاید مقصود بعض منازل باشد گوئیم که این احتمال باطل است زیرا که موافق

بغوی ابو نصر حربی صحیح ابی داود تاریخ العکبری فی الفضائل و کتاب
تنوخی و اکثر اینها این حدیث را بطرق متعدده ذکر کرده اند هم
چنانکه تنوخی او را به بیست و سه طریق روایت کرده است و ابن مغازلی
او را بده روایت ذکر کرده است و هر یک از صحیح مسلم و بخاری او را
بطرق متعدده نقل کرده اند پس معلوم شد که حدیث مذکور
بطرق اهل سنت متواتر است چه جای آنکه طرق شیعه با آنها ضم
شود **دوم** حدیث غدیر خم است که بحد شیاع و تواتر رسیده
است در پیش شیعه و سنی جمیعا بلکه این حدیث در میان جمیع
امت محمد صلعم بحد تواتر رسیده است و نقل کرده اند که راوی این
حدیث هشتاد و شش هزار نفر شاهد است که در روز غدیر
در خدمت حضرت بوده اند و از علماء عامه ابن عقده این حدیث را
بصد و پنج طریق روایت کرده و بعضی به صد و پنجاه طریق روایت
کرده اند و جمعی دیگر به صد و بیست و پنج طریق روایت کرده اند
طبری هشتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابن مغازلی شافعی
کتاب مناقب را در دوازده طریق نقل کرده است و بعد از آن

حدیث غدیر خم

امد پس چون حضرت بمنزل غدیر خم رسید جبرئیل نازل شد
و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا
یهدی القوم الکافرین یعنی ای محمد برسان بمردم آنچه نازل شده بسوی
تو از پروردگار تو و اگر نرسانی او را تبلیغ رسالت نکرده خواهی بود
و خدا تو را محافظت میکند از شر دشمنان دل و بدرستیکه خدا هدایت
نمیکند جماعت کفار را و در وقتی که جبرئیل این آیه را آورد وقت
ظهر بود و روز گرمی بود بنوعی که بعضی مردم رداء را زیر
پا و بعضی بر سر می افکندند از حرارت آفتاب پس در آن وقت کرد آن
حضرت سوآل امر کرد تا از جهاز های شتر منبری برای او ساختند
و حضرت بالای منبر برآمد و بعد از حمد الهی گفت یا معاشر المسلمین
الست اولی منکم من انفسکم قالوا بلی یعنی ایا که گروه مسلمانان آیا
من در امور دین و دنیای شما اولی نیستم همه عرض کردند بلی
یا رسول الله پس دست حضرت را گرفتند و گفتند من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و

بطرق اهل سنت

و محبّ و آزاد کننده و آزاد کرده شده و همه اینها امّا در اینجا لایق
بمعنی اولی بتصرف در امور دین و دنیا می باشد بچند جهت اوّل
اینکه پیغمبر صلعم گفت که آیا من اولی با مور دین و دنیای شما نیستم
بعد از این کلام برا و تفریع فرمود پس باید لفظ مولی هم که تفریع
او شده است بهمان معنی باشد دوّم اینکه هیچ عاقلی تصوّر
نمیکند که در وقت حرارت کذائی در میان بیابان پیغمبر صلعم مردم را
جمع کند از برای اینکه بگوید علی دوست شما است یا دوستی کننده
شما است و حال اینکه هر یک از مسلمین دوست یا دوستی کننده
سایر مسلمانانند و هیچ بی شعوری تجویز نمیکند که این همه اهتمام
برای این معنی باشد سیّم اینکه اکمال دین و اتمام نعمت بآیه
الیوم اکملت لکم دینکم مشتمل بر انست با هیچ یک از معانی دیگر مناسبت
ندارد چهارم اینکه تهنیت عمر ایشانرا صریح است در اینکه پیغمبر
علی را خلیفه کرد و از آنچه ما ذکر کردیم معلوم شد که نمیتوان در
حدیث مذکور نمیتوان بر معنی دیگر غیر از معنی اولی بتصرّف در
امور دین و دنیا حمل نمود و از اینجا فساد قول بعضی از اهل سنّت

اثبات امامت بطرق

صلوة معجزات

و اخبار از مغیبات مخفی نیست که معجزات صادره از آنحضرت
بحد و کرامات منقوله از آنجناب پیدا است هم چنانکه در
مصنّفات فریقین مسطور است و در السنه خواص و عوام
مشهور است مثل ردّ خورشید سه مرتبه یک مرتبه در حیوة
سیّد المرسلین و دو مرتبه بعد از وفات او و اهل سنّت در
اینکه حضرت ردّ خورشید نمود حرفی ندارند امّا کلام هست
در وقوع در سه مرتبه را قبول نداشته باشند ابدا ضرری برای ما
ندارد زیرا که همین که ثابت شد که آنحضرت ردّ شمس نمود کافی
است و اگرچه سه مرتبه نباشد و مثل مخاطبه آنحضرت با اژدها
در وقتی که بر بالای منبر بود در کوفه و مثل مخاطبه آنحضرت با جنیان
و مثل کندن در خیبر و حال اینکه هشتاد نفر از برداشتن آن
عاجز بودند و این امور را اهل سنّت معترفند و معجزات بسیار
دیگر از آنحضرت صادر شده است که بعضی را اهل سنّت
قائلند و بعضی را انکار میکنند و از برای مدّعای ما آنچه
ذکر کردیم کافی است و امّا اخبار آنحضرت از مغیبات

كه علم دار خواهی بود و از این در داخل خواهی شد و اشاره بباب الفیل كرد پس در وقتیكه ابن زیاد عمر سعد را بمقابله حضرت سید الشهداء فرستاد عمر سعد جمعی از لشكر را پیش فرستاد و خالد بن عرطه را سركرده ایشان كرد و حبیب بن عمار علم دار او بود **اما** اثبات امامت آنحضرت از طریق عدم قابلیت خلفاء جور باین نحواست كه هرگاه از ایشان امور چند صادر شده باشد كه منافی رتبه امامت و خلافت باشد و مع ذلك تمام قائل بفصل نباشند یعنی امت در امر خلافه منحصر بدو فرقه باشند بعضی علی را خلیفه دانند و بعضی خلفاء جور را لهذا باید خلافت حق علی باشد زیرا كه هرگاه عدم قابلیت ایشان ثابت شود بغیر از علی كسی نیست كه احدی مدعی امامت او باشد **اما** اموری كه از ایشان صادر شده است كه منافی رتبه خلافت است لی غیر النهایه است وكتب فریقین مملو از مطاعن ایشان است و ما در اینجا بقدر قلیلی كه متفق علیه مابین فریقین است اكتفا میكنیم **از انجمله** آن طایفه بیدین وان اشقیاء امت سید المرسلین آتش بر در خانه رسول الله زدند و

اثبات امامت از طریق

بجا كه نزد ابوبكر رفتند او حكم كرد كه اینها بر سبیل ارث بعلی میرسد **و از انجمله** ابوبكر و عمر منع فدك را از فاطمه كردند و حال اینكه پیغمبر باو بخشیده بود و فاطمه حضرت امیر و حسنین و ام ایمن را بشهادت برد ابا نمود و شهادت ایشان را رد كرد و گفت شهادت علی و حسنین مسموع نیست باعتبار آنكه ایشان میخواهند جلب نفع كنند و ام ایمن زنست و شهادت زن مقبول نیست و حال اینكه علی و حسنین معصوم بودند و خود اقرار بپزرگی ایشان داشتند و ام ایمن را پیغمبر خبر داده بود كه از اهل بهشت است و در شرع حضرت خاتم النبیین شهادت شوهر و فرزند و زن مقبولست با وجود این اعتنا و قبول نكرد و بعد از آنكه ابابكر بغلط خود برخورد و فدك را بفاطمه رد كرد و كاغذ نوشت و باو داد عمر كاغذ آنحضرت را گرفت و درید باز فدك را آن ملعون تصرف كرد و شكی نیست كه این غایت ظلم بود بر فاطمه و از این جهت فاطمه وصیت نمود كه آنها عبادت براو نماز نكنند و عمر بن عبد العزیز باین ظلم برخورد و باز فدك را

عدم قابلیت خلفاء

مطاعن خلفا

نکرد تا کسیکه بمکه برد و بر اهل مکه بخواند پس جبرئیل بر پیغمبر نازل شد
که باید ادا امر ترا نکند هیچ کس مگر تو یا کسیکه از تو باشد
پس حضرت رسول حضرت امیر را فرستاد و در راه آیات را از
ابابکر گرفت و خود آیات را بمکه برد و شکی نیست که کسیکه قابلیت
تبلیغ چند آیه نداشته باشد قابلیت رتبه خلافت بطریق
اولی ندارد **و از انجمله** ابابکر مطلقا عارف باحکام شرعیه
نبود حتی اینکه میراث کلاله را نمیدانست و میراث جده را علم
نداشت و امر کرد بقطع کردن دست چپ دزد و غیر اینها از
امور دیگر که اهل سنت خود روایت کرده اند و کسیکه عارف بمسائل
شرعیه نباشد مستحق خلافت نبوت نیست و همچنین عمر هم اصلا
باحکام شرع ربط نداشت حتی اینکه حکم کرد زن حامله و مجنونه را
رجم کنند و منع کرد از زیادتی صداق و حکم کرد که هر چه زیاده بر
صدتا زیاد است و حال اینکه حد شارب الخمر هشتاد تازیانه
و غیر اینها از احکام که پی در پی خطا میکرد و بسیاری از حضرت
امیر نهی میکرد و قبول میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و

امامت سایر ائمه

نمود و حد بر ایشان جاری نمود یکی ولید بن عتبه بود که
شرب خمر نموده بود و دیگر عبدالله بن عمر که هرمزان را ناحق
کشت و حال انکه هرمزان اسلام اختیار نموده بود **و از انجمله**
فسق و فجور عثمان بحدی رسیده بود که اصحاب او را مخذول دانسته
او را کشتند و حضرت امیر حاضر نبودند فقتله الله یعنی خدا او را
کشت و احتمال دارد که نفرین باشد یعنی خدا او را بکشد و دلیل این
صورت حضرت ابن عباس را پیش از کشته شدن و فرموده
بعد از انکه او را کشتند تا سه روز جسد او افتاده بود و کسی او را
دفن ننمود و مخفی نماند که جمعی از اهل سنت معترفند باینکه علی
دخالت بکشتن عثمان داشت نمیدانم این چگونه با مذهب
ایشان میسازد زیرا که در این صورت البته یکی از ایشان بر
باطل خواهند بود. و حال اینکه اهل سنت هر دو را خلیفه
بحق میدانند و این ممتنع است و حقیقة رد بلیغ است علیهم
بر فساد مذهب ایشان پس بحمد الله تعالی بطریق خمسه امامت
علی بن ابی طالب ثابت شد **فصل ششم**

که حضرت امیرالمومنین باشد معلوم شد اما اثبات
امامت یازده امام دیگر مخفی نماند که اثبات امامت ایشان
هرچند روشن تر است چه از طریق نصوص وارده از طرق
فریقین و چه از طریق عصمت و افضلیت ایشان و چه از طریق
ظهور کرامات از ایشان اما از طریق نصوص شیعه بتواتر
رسیده است که هر یک از ائمه نص بر امامت دیگری نموده‌اند
یعنی حضرت امیر تصریح بر امامت حضرت امام حسن نمود و
امام حسن تصریح بامامت امام حسین نمود و همچنین
تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و این معنی در میان
شیعه اثنا عشریه بتواتر ثابت است و همچنین از طریق شیعه
احادیث متواتره رسیده است که پیغمبر نص بر امامت اثنا
عشر نمود از انجمله حدیث متواتر است که حضرت رسول
اشاره بحضرت امام حسین نمود و گفت این فرزند من امام است و
پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام است که نهم
ایشان قائم ایشان خواهد بود و از انجمله حدیث لوح

اثبات امامت سایر

هم از قریش باشند و در کتاب مقتبس الاثر از سلمان فارسی
روایت کرده است که سلمان گفت روزی بخدمت پیغمبر رسیدم
دیدم حضرت امام حسین بر ران مبارک آنحضرت نشسته بود
و حضرت رسول چشمهای او را می بوسید و می گفت تو
سید و پسر سید و تو پدر سیدی و تو امام و پسر امام و
تو پدر ائمه و تو حجت و پسر حجت و پدر نه حجت خدائی که از
صلب تو باشند و نهم ایشان قائم ایشان باشد و از
انجمله حدیثی است که بسیاری از اهل سنت از مسروق روایت
کرده‌اند که او گفت با جمعی در پیش عبد الله بن مسعود نشسته
بودیم که جوانی در آنجا حاضر بود گفت یا پیغمبر شما از شما عهد
گرفت که بعد از او چند خلیفه خواهند بود عبد الله بن مسعود
باو گفت تو بسیار کم سنی و این مسئله ایست که تا حال کسی از من
سؤال نکرده است بلی پیغمبر از ما عهد گرفت که بعد از او دوازده
خلیفه خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و از این قبیل اخبار در
کتب اهل سنت بسیار است لیکن آنچه ما ذکر کردیم کافی است و

ائمه اثنی عشر

از ایشان صلوات الله علیهم باعث تطویل میشد لهذا ما متعرض
ذکر آنها نشدیم و اما اثبات غیبت حضرت امام الزمان علیه
صلوات الله الملک الرحمن اثبات بقای وجود آن از این دلیل عقلی
ثابت شد که هیچ زمانی خالی از حجت نمی تواند شد پس باید آن
حضرت هم باشد تا زمان از حجت خالی نباشد و احادیث
متواتره میان شیعه و سنی بسیار است از آنجمله حدیثی که در
[…] مذکور شد و از آنجمله حدیثی است که متواتر میان شیعه و سنی
است هیچ یک از شیعه و اهل سنت انکار او را نکرده است و آن حدیث
اینست که پیغمبر صلعم فرمودند که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد
[…] پس از این حدیث […]
[…] که در هر زمانی باید امامی باشد اهل سنت چون نمیتوانند
انکار این حدیث کنند […] و جمعی چند در مقابل میگویند
[…] امام زمان قرآنست و نمیدانند […]
[…] است […] امام زمان خود را […]
[…] امامی دارد […]

جماع کردن که مدرک آن قوه لامسه است و از این قبیل است ملامسه حریر
و مثل اللذات از بوهای خوش که مدرک او قوه شامه است و مثل لذات از نغمات
و صداهای حسنه که مدرک او قوه سامعه است و مثل التذاذ از صور
جمیله که مدرک او قوه باصره است و الام جسمانیه هم نقایض و اضداد
مذکوره است یعنی جوع و عطش با اکل و شرب مطعومات و مشروبات
کریهه و ملامسه با چیزهای زبر یا چیزهایی که خلاف طبیعت باشد
مثل حرارت شدیده و برودت شدیده و رسیدن مسمومات
ببدن و بریدن اعضا و استشمام بوی ناخوش و شنیدن صداهای
بد و دیدن صورتهای قبیح کریهه و اما اللذات نفس ناطقه که او
لذات روحانیه گویند چون نفس صحیح دو قوه دارد یکی قوه علمی
و دیگر عملی لهذا اللذات و هم بر دو قسم است یکی لذاتی که متعلق
بقوه علمی است مثل التذاذ از درک حقایق اشیا بنحو یکه هست
واقع و نفس الامر است از شناختن مبدء و صفات او و شناختن
خود و معاد خود و شناختن سایر حقایق اشیا بنهج صواب
و دیگری لذاتی که متعلق بقوه عملی است مثل التذاذ از صفات

جسمانی باشد ثبوت و متفق علیه میان جمیع مسلمین بلکه مجمع علیه
میان همه ارباب ملل و شرایع است بلکه جمعی از ملاحده و دهریه و ثنویه
هم انکار معاد جسمانی نمیکنند **و قسم دویم** که معاد روحانی باشد
جمعی انکار او کرده‌اند و آنچه مذهب محققین حکما و متدینین ارباب
شریعت و فقها و متالهین از عرفا است نه آنکه هر دو قسم معاد ثابت است
و میگویند بعد از مفارقت نفس از بدن از برای او لذات و آلام روحانی
خواهد بود تا اینکه خدا بعد از موت اینها را زنده کند و ارواح ایشان
با بدن ایشان عود نماید و بعد از تعلق ارواح با بدن از برای
ایشان هم لذات جسمانیه و هم لذات روحانیه هر دو خواهد بود
و شکی نیست که منافاتی میان جمعیت لذات و آلام جسمانیه و آلام
روحانیه نیست هم چنانکه در این عالم هم جمع هر دو لذات و آلام هر دو
میباشد مثل اینکه جمعی از کمل شرع جماع و سایر لذات جسمانیه
از مسموعات و مبصرات ملتذ میشوند و مع ذلک از معرفت و علم
بحقایق اشیا و انس با خدا و مناجات با او هم ملتذ میشوند و هم چنین
جمعی با وجود اینکه مبتلا به آلام جسمانی باشند از رجوع با امر ...

و حال اینکه چون که در این عالم فی الجمله صفات رذیله نفوس ایشان باشد از
جهل و اخلاق ذمیمه تنها آنها اذیت و الم را دارند بخصوصیکه هر گاه اخلاق ذمیمه در نفوس ایشان مانند
ملکات طبیعی که برای ایشان مستحکم باشد و هر چه آنها خود ایشان بر ایشان معلوم نیست
که مرکبی را بعد از خرابی بدن و قطع علاقه نفس بالکلیه از این خانه مظلم حال ایشان چه
نحو خواهد بود هر گاه ملکات ردیه و صفات ذمیمه کسب کرده باشد از آنچه ذکر کردیم
دلیل بر ثبوت معاد روحانی ثابت شد زیرا که هر گاه علم و صفات حسنه و اخلاق ملکات
فاضله در نفس ایشان نکند و جهل و هر یک از صفات قبیحه و اخلاق ملکات ذمیمه نکند از
پیش از خلق اجساد و بعد از لذات و آلام از برای نفس نخواهد بود **و اما** دلیل بر معاد
جسمانی قائم است هم از شرع و هم از عقل اما از شرع آیات کثیره و ادله و احادیث متواتره
و کثرت آیات و اخبار بحدیست که هر کسی از عوام شنیده است و احیانا ذکر کرده و ثبوت او
از جناب شارع رسیده و از ضروریات دین مبین است و هر کس انکار او نماید
کافر و واجب القتل خواهد بود هر که داخل در شریعت است و اقرار به نبوت محمد بن عبد الله نموده
است معاد جسمانی **و اما** دلیل عقلی و لا اینکه ثابت شده که جناب الهی عادل است
و در دار دنیا کبریائی و ظلم را راهی نیست پس حال اینکه در دنیا نوع عظیم انسان
از ظلم و خلاف حسنات شود و عدل جناب الهی او را بگذارد و هیچ انتقام او ...



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین علی افضاله والصلوة علی محمد و آله اما بعد

این رساله ایست مشتمل بر خلاصه اقوال علما و نقاوه اعمال حکما منطوی بر ده فصل و تتمه و هر فصلی را خاصیتی مخصوص است و مسمی شد است بکنوز الرموز و بالله التوفیق بیده ازمة التحقیق

فصل اول در بیان آنچه ذهن را بیفزاید حکما گفته اند که ده چیز است که حفظ را افزون کند

اول	حلوتیان خوردن	دوم	عدس تناول نمودن
سوم	گوشت خوردن	چهارم	نان سرد خوردن
پنجم	آیة الکرسی خواندن	ششم	همیشه با وضو بودن
هفتم	سوی قبله نشستن	هشتم	فرمان پدر و مادر بردن
نهم	روی علماء دیدن	دهم	شب بیدار و بطاعت حق مشغول بودن

فصل دوم در بیان آنچه فرح افزاید حکماء گفته اند که ده چیز است که فرح میاورد

اول	سوره یس خواندن	دوم	وضو ساختن
سوم	مسواک کردن	چهارم	غسل کردن
پنجم	بر اسب نشستن	ششم	با دوستان صحبت کردن
هفتم	سر تراشیدن	هشتم	موی اعضا را بر گرفتن
نهم	ناخن چیدن	دهم	نماز شب گذاردن

فصل سوم در بیان آنچه سبب پیری شود حکما گفته اند که ده چیز است که پیری زود آرد

اول	مجامعت زیاد کردن	دوم	سر بگلاب شستن
سوم	شب آب خوردن	چهارم	با سنیهن زور اختلاط کردن
پنجم	ایستاده آب خوردن	ششم	در مبرز توقف کردن
هفتم	در بیت الخلا سخن گفتن	هشتم	در عورت خود نگاه کردن
نهم	برو خوابیدن	دهم	غم بسیار خوردن

فصل چهارم در بیان آنچه عمر را زیاد کند حکما گفته اند ده چیز است که بر عمر بیفزاید

اول	صدقات بسیار دادن	دوم	دعا بسیار کردن
سوم	فرمان پدر و مادر بردن	چهارم	نماز شب گذاردن
پنجم	پیش از صبح استغفار کردن	ششم	نماز تهجد کردن
هفتم	نماز بجماعت بجا آوردن	هشتم	قرآن بسیار خواندن و معنی آنرا دانستن

نهم	یاد خدا کردن	دهم	صلوات بر حضرت رسول فرستادن

فصل پنجم در بیان آنچه علما و حکما گفته‌اند که ده چیز است که تولید غم می‌کند

اول	ایستاده شلوار پوشیدن	دوم	میان گوسفند و میان زنان گذشتن
سوم	محاسن را بدندان کندن	چهارم	بر آستانه در نشستن
پنجم	بر پوست سیر و پیاز و تخم مرغ گذشتن	ششم	بزرگی کردن
هفتم	بدست چپ طعام خوردن	هشتم	با آستین روی را پاک کردن
نهم	بدست راست استنجا کردن	دهم	در گورستان رفتن

فصل ششم در بیان آنچه در جاه و حشمت افزاید حکما گفته‌اند که ده چیز است که موجب تزاید نعمت و حشمت است

اول	طاعت و عبادت کردن بسیار	دوم	تواضع و تکلف بی شمار
سوم	وفا و کرم برقرار	چهارم	بیدار بودن در اسحار
پنجم	تسبیح کردن بالعشی والابکار	ششم	حذر کردن از دید اشرار
هفتم	استغفار کردن بسیار	هشتم	نگاه داشتن اسرار
نهم	ملایمت در گفتار	دهم	تلطف بر صغار و کبار

فصل هفتم در بیان آنچه سبب روشنایی چشم می‌شود علما گفته‌اند ده چیز است که روشنایی چشم می‌افزاید

اول	در مصحف نگریستن	دوم	در روی علما نگاه کردن
سوم	روی پدر و مادر دیدن	چهارم	دوستان را مشاهده کردن

پنجم	در آسمان نگاه کردن	ششم	در سبزه و آب روان نگریستن
هفتم	رو بقبله نشستن	هشتم	در جواهر نگریستن
نهم	مباشرت کم کردن	دهم	استنشاق بعد از خواب نمودن

فصل هشتم در بیان آنچه سبب صحت بدن است علما گفته‌اند که ده چیز است که شخص را صحیح البدن دارد

اول	کم خوردن	دوم	کم گفتن
سوم	کم خفتن	چهارم	مباشرت باعتدال کردن
پنجم	بوی خوش بکار بردن	ششم	بچیزهای نیک نگریستن
هفتم	زر و نقره همراه داشتن	هشتم	هر روز یکبار حمام رفتن
نهم	ثلث آخر شب برخاستن	دهم	استنشاق کردن و پیوسته با وضو بودن

فصل نهم در بیان فراموشی اورده حکما گفته‌اند که سی چیز است که موجب نسیان می‌شود

اول	مزاح کردن و بسیار خندیدن	دوم	بگرمابه قرآن خواندن
سوم	بنامحرم نگریستن	چهارم	با زنان مستی مباشرت کردن
پنجم	در حمام ازار خود باز کردن	ششم	ترشی بسیار خوردن
هفتم	در میان شتران خفتن	هشتم	بر سر تراش قلم نشستن
نهم	زیر درخت میوه‌دار بول کردن	دهم	افترا و بهتان بستن
یازدهم	موی با شانه مردم شانه کردن	دوازدهم	از دیگ طعام خوردن

سیزدهم	بمسجد آب دهن وخیو انداختن	چهاردهم	مجامعت بر قفای زن کردن
پانزدهم	کشنیز تر خوردن	شانزدهم	سیب ترش خوردن
هفدهم	نیم خورده موش خوردن	هیجدهم	در آب ایستاده بول کردن
نوزدهم	در جنابت طعام خوردن	بیستم	مسخره بزهاد کردن
بیست ویکم	لوح قبرستان خواندن	بیست ودوم	طعام بی نام خدای تع خوردن
بیست وسیم	میان دو زن نشستن	بیست وچهارم	در مصلوب نگریستن
بیست وپنجم	در جنابت نام خدا تعالی بردن	بیست وششم	روی بقبله بول کردن
بیست وهفتم	در بازار چیز خوردن	بیست وهشتم	در گورستان خفتن
بیست ونهم	شب بسیار خفتن	سی ام	آب بسیار خوردن

فصل دهم در بیان آنچه سبب درویشی است حکما گفته اند سی چیز است که درویشی آورد

اول	پدر و مادر را بنام خواندن	دوم	برهنه بول کردن
سوم	نان ریزه را خوار داشتن	چهارم	شب خانه را روفتن
پنجم	بکاه دیوار خلال کردن	ششم	پوست سیر و پیاز سوختن
هفتم	پیش از بزرگتر از خود راه رفتن	هشتم	دست بسبوس شستن
نهم	زود سر از سجده برداشتن	دهم	بر جایگاه بول وضو ساختن
یازدهم	دیگ و کاسه ناشسته نهادن	دوازدهم	آب خوردن و سر کشاده نهادن

سیزدهم	سوگند بسیار خوردن	چهاردهم	خانه عنکبوت پاک نکردن
پانزدهم	نان از گدایان خریدن	شانزدهم	بر مردمان لعنت کردن
هفدهم	دروغ گفتن	هیجدهم	جامه در بر خود دوختن
نوزدهم	چراغ را بدم کشتن	بیستم	بفوطه تمام اندام خود خشک کردن
بیست ویکم	در مبرز آب دهن انداختن	بیست ودوم	ناخن بدندان گرفتن
بیست وسوم	ایستاده بول کردن	بیست وچهارم	بتعجیل از مسجد بیرون رفتن
بیست وپنجم	در نماز کاهلی کردن	بیست وششم	بیگاه ببازار رفتن
بیست وهفتم	بیگاه از بازار باز آمدن	بیست وهشتم	دستار یا زیر جامه بر سر داشتن
بیست ونهم	نشسته دستار پیچیدن	سی ام	ایستاده شلوار پوشیدن

خاتمه علما گفته اند که ده چیز است که عمر را زیاد کند و رزق را فراخ گرداند و در دنیا جاه و دولت بود

اول	تعظیم امر خدا کردن	دوم	شفقت بر خلق خدا نمودن
سوم	شب زنده داشتن	چهارم	سحرگاه بتلاوت قرآن و غیره مشغول بودن
پنجم	قرآن خواندن	ششم	بمجلس علما رفتن
هفتم	با دوستان صحبت کردن	هشتم	پیوسته با وضو بودن
نهم	جامه پاک با غذای لطیف بکار داشتن	دهم	تواضع و خوش خلقی نمودن والله اعلم

۲۲۴

اللهم وفقنا العمل بما فیه واغفر لمؤلفه ومصححه وبانیه وکاتبه وطابعه وقاریه وصل علی محمد و آله

هو المستعان

در عهد دولت ابد مدت شاهنشاه
جمجاه السلطان بن السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان
مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه
حسب الامر جناب مستطاب قدسی القاب زبدة المحققین
و نخبة المدققین سیاح فیافی الاخبار و سباح بحار
الآثار آقا شیخ عبد الکریم واعظ
الملقب بحاجی آقا ادام الله ایام افاضاته در
کارخانه استاد الماهر فی هذا الفن آقا
میرزا امان الله بحلیه طبع متحلی گردید
حرره العبد الاثم محمد علی فی شهر
جمادی الثانیه ۱۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یتّخذ صاحبة حین فطر السموات والارض ولا اتّخذ من
دونه معیناً حین برء النسمات لم یشارکه فی الالهیة ولم یظاهره فی الوحدة
کلّت الالسن عن غایة صفته وانحسرت العقول عن کنه معرفته وتواضعت
الجبابرة لهیبته وعنت الوجوه لخشیته وانقاد کلّ عظیم لعظمته کان موجوداً
قبل وجود القوة والقدرة وکان علیماً قبل ایجاد العالم والعلماء لم یزل
سلطاناً اذ لا مملکة ولا مال ولم یزل سبحانه علی جمیع الاحوال وجوده قبل
القبل فی ازل الآزال وبقاؤه بعد البعد من غیر انتقال ولا زوال الحیّ الاوّل
الآخر [illegible] الباطن والظاهر لا جور فی قضیته ولا میل فی مشیته والصلوة
والسلام علی اشرف بریته محمد وعترته الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین
الی یوم الدین اما بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه الکریم وفرقانه العظیم اعوذ
بالله السمیع العلیم سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
الخ فرزند ارجمند سعادتمند آقا سید محمد ابو المعالی علم الهدی [illegible]
[illegible] ونفعک فقه العلم والعمل التقی الخ وحفظه [illegible]

شبهات

در شواهد توحید

شبهات المضلّین محمد واله الطاهرین چون توحید خداشناسی و معرفت
باری تعالی عزّ اسمه واجب است بر هر کس که از روی [illegible] و نظر [illegible]
نماید و تقلید [illegible] هر کس بقدر قوه و طاقت و استطاعت
فهم خود باید اثبات کند نه آنکه مثلاً از فلان فاضل [illegible] ابو علی
سینا یا خواجه نصیر الدین یا شیخ بهاء الدین عاملی قدس الله اسرارهم خواسته
شده است بلکه کافی [illegible] دلیل فلان عجوز چرخ گردان یا فلان اعرابی بدوی که
مقبول و مرضی [illegible] هم چنانکه فرمودند علیکم بدین الاعرابی که اثبات صانع
کرده بود از روی دلیل انّی از معلول پی بعلت برده و گفت البعرة تدل علی البعیر
الخ پس اگرچه مسئله اثبات صانع از بدیهیات اولیه است نزد ارباب خرد و عقل
و اذهان مستقیمه و قلوب صحیحه غیر معیبه لذا هر کس [illegible]
[illegible] قائل بصانعی از برای مصنوعات و موجدی از برای موجودات و علتی
از برای معلولات [illegible] بوادی گمراهی [illegible]
[illegible] آفتاب یا ماه یا ستاره یا آتش یا آب یا ماهی یا درخت [illegible]
پرستش مینمایند [illegible] بوجود صانع معتقد [illegible] لئن سئلتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله الخ [illegible] افی الله شک فاطر
السموات والارض [illegible] نظر در مصنوعات [illegible] انسان پی بوجود
صانع [illegible] شبهه در وجود صانع [illegible]
یا من هو اختفی [illegible] الظاهر الباطن [illegible]
[illegible]
[illegible] سموات و ارضین و حیوانات و نباتات [illegible]
[illegible]
[illegible]

شده است که همه اینها دلیل انّی و از معلول بعلت بردن است چون غلامان در صدد
گفتن اصول دین نیستیم فقط غرض اصلی ما در نوشتن این کلمات و درج امثله و شواهد
است برای مزید بصیرت تو در اثبات صانع که مبادا احدی بخواسته شبهات ملاحده از
منطقیین و دهریه و طبیعیین که در این اوقات زیاد شده اند رخنه در نیات شرعی کنند و
بواسطه مطالعه این کلمات ان شاء الله اساس خداشناسی تو محکم گردد و سپس اثبات
اصول خمسه اعتقادیه که توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد جسمانی باشد در کمال
سهولت آسان خواهد بود ان شاء الله تعالی چنانکه شاگردان فلاطون حکیم بعد
از او بر دو فرقه شدند و هر دو هیئت اختیار کردند فرقه را اعتقاد آن بود که ماوراء مادیات
مجردات میباشند که از مادیات ارفع و اقوی و احسن اند و فوق مجردات قوه هست که
سلسله مادیات و مجردات همه منتهی بان میشود قاهر بر همه میباشد این فرقه را
متالهین میگویند که بعقول خود قائل بوجود صانع شده اند و جوهر تا باین اندازه
عزیز کرده اند و فرقه دیگر را اعتقاد آن بود که … مادیات مطلقا چیزی
بیشتر از مجردات نیز از قوه قاهره فوق جمیع قوی این فرقه را طبیعیین میگویند و
معوض ترین طوائف عالم اند و معتقد اینها است که امهات مواد … پدید میشود
بدست طبیعت عدیم الشعور ایجاد شده یعنی باد و خاک و آتش و آب که تعبیر از آن بعناصر
میشود و سپس موالید ثلاث منبعث از آن امهات است یعنی حیوان و نبات و جماد
و سلسله اینها قدیم است که … رسیده اند و بر فنا … مرحوم آقا سید جمال الدین
اسدآبادی معروف بافغانی … در رساله فارسی خود مسمی به نیچریه …
… نوشته است و در حقیقت باید گفت رساله ایست در رد نیچریها و طبیعیها
خوب است این رساله را هم مطالعه کنی و بالجمله اگر چه مقام محیط بشمشیر و موی
دو زیر طاس ممکن نیست بداند علم و اطلاع از خارج طاس پیدا کند مرحوم ملا …
… طاب ثراه … هاید

تو میان بیضه چون فرخها کی بدانی حال مرغان هوا و نیز اگر بشر هم چهار قوه
بدو داده شده است باندازه احتیاج ضرورت عیش او با او داده شده است از قوای
ظاهریه و باطنیه مثلا قوای بصریه بقدری لزوم امر زندگانی او داده شده است که
ممکن نیست برای او با این بصر بتواند مخلوقات کوچک … را به بیند و گر قوه سامعه
او بقدر ما یحتاج او داده شده است که مثل مبصرات اهم تا باندازه … عادات … شده
مثلا صدای … را بشنود … ممکن نیست از سطح زمین مثلا صدای … سکنه
… از زحل و اگر در مجالس و محافل خود دارند اصغا نماید و صدای خود را هم …
بانجا برساند و کذا در … اثقال که قوه او محدود است … و هکذا لسایر قوای
ظاهریه و باطنیه او و هکذا عقل او و هم که مثل سایر قوای او باندازه ما یحتاج و لزوم
او داده شده است … ممکن نیست که بعقول ناقصه خود بتوانند … و عدد
مصنوعات خدا را احاطه کنند فضلا از اینکه بتوانند ذات باریتعالی را تحدید کنند
بلی اگر … برای ما مخلوقات ممکن باشد فقط از طریق اخبار انبیاء است علیهم
السلام که اینها هم بتوسط وحی و الهام از طرف خداوند تعالی داده شده است و بقیه
غلط و اشتباه است … ملاحظه کن فضا … چه
از کواکب است … که همه شموس اند … ورای شمس کم …
او بعون الف شمس … شده است (مجره) یعنی کهکشان که مانند غبار
باعتبار … تمام ذرات آن هر یک شمسی است در محل خود و بمنزله
دارند و البته هر کدام دارای عالمی است برای خود مثل شمس ما هم که دارای عالم
برای خود از سیارات اعم از بشر دهر کدام از این سیارات عوالمی است و
تماما کواکب است مخلوق و عالمی … مانند زمین ما که یکی از سیارات این شمس است و
… هم از شرع شریف … که … هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل
المدائن التی فی الارض و هکذا روایت علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمة که در تفسیر خود

بوده است در سوره والذاریات بلا ابهام شبهه والسماء ذات الحبک قسم فرموده که
زمین بنا است و آسمان اول فوق این سقف است زمین فرش و آسمان اطراف است
و هکذا ما فوقه زمین بغداد میفرمایند الحکمة کل الاشیاء این قوه و عقل خود می
تواند محقق بکند مخلوقات خدا را افضل از ملکه مقدس باشد انکه ذات اقدس ربنا
مخفی نماید لذا در شرع شریف هیبه ما است که هرچه بالا نرود بعضوا خود به
تربیان مخلوقی تماما مرد و است لبق شما فعلا کل شیء و سلام فرموده
عرفنا الحق معرفة ملائکه اعلی و حملة عرش در بزرگی از انها در این ادعی غیران و
سرکه دانستیم رسید بمخلوق صنعه قیمتی مثال البشر جائیکه عقاب بپرد از پیش او نمی
چه خبر دارد ملا نظر مفاد همان است که این رساله سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق ما بالید بر حسب سنوی شرع که امر بتدبیر و تفکر و تعقل فرموده
است در مخلوقات علوی مشغول نظر کنیم تا انکه معرفت پیدا کنیم که نام صنع صانع
حکیم و مخلوق خالق علیم میباشیم آن وقت همان مقدار از معرفت سبب عبودیت و
خشوع و سجده ما میشود و کافی است پیش از آن نمیتوانیم و از انهم خواسته شده حالا
خوب است مشغول شویم بذکر امثال و شواهد بر ربوبیت جلت عظمته فرهنگبان
سن مقدار بی تعقل کن در حکمت و اتقان اجرام علوی شمسها از برای مزید بصیرت
تو بیان کنیم تا بر تو معلوم شود انکه چگونه حکیم علی الاطلاق از روی علم و حکمت انجیا
و قدرت نهارا ایجاد فرموده منظم و منسق داشته بدو انفراکی در فضای ممکنات
و محل کرد این اجرام علوی بفضائی مهول و بعده شاسع بنحویکه حد و دان از شش جهت
نامعلوم و مطلقا ناکون کسی ندانسته و نگفته مراوسا سطر ابتیار از حکمت و نیز از روی
استکشافات جدید انکه هست عوالم بیجا منتهی است هیئت جامعه اجرام بشکلی
از اشکال هندسی تشکیل شده مربع یا مخمس یا مسدس یا مستطیل یا مثلث مختلفة
الاضلاع یا متساوی الاضلاع یا کروی یا مخروط یا مکعب هیچ معلوم نشد بر بعضی

گفته‌اند

گفته‌اند العالم انسان کبیر والانسان عالم صغیر بعضی گفته‌اند شاید هیئت جامعه
عالم کروی باشد باعتبار اجزائش که اجرام علوی باشد هیچ معلوم نشده و ممکن
که بعد از این هم معلوم نشود مثلا اگر مورچه بر طرح یکی از این ثوابتی که با چشم مسلح از
دوربین حجره بقدر حبه جو دیده میشود ببینی انجا را محل نظر خود قرار دهی هر آینه مبانی انکه تمام
عالم از شش جهت مملو است از کواکب که شمس ما این عالم اش چنان در میان کواکب گم
شود که اصلا و ابدا آثاری از او مشهود و نمایش و تمام آن کواکب شموس مقننه هستند
مانند شمس ما هر کدام در کمال اتقان در محل مرکزی خود بمرکزی اند و عالم اش در کمال
او در کمال نظم و نسق که هر یک دور آن دایرند بطوریکه بعد از هزار سال یک دقیقه ملکه
یک ثانیه در حرکات آنها اختلاف و خلاف نظم مشهود نمیشود هم چنانکه میبینی حرکت
بعد زمین بدور شمس سایر سیارات شمس بدور همین شمس چقدر منظم و
منسق است که منجمین با کمال دقت موافق حساب حرکات آنها از هزار سال الی که بقدر
اختلاف ندیده اند و لذا مطمئنا از طلوع و غروب کسوف خسوف انها خبر میدهند
انکه در روز فلان از ماه فلان در سال فلان و در ساعت فلان و دقیقه فلان منجلی می
کسوف خواهد کرد در فلان نقطه از فلک در فلان ساعت فلان دقیقه انجلا میشود
و کذا راجع بخسوف قمر بلکه نسبت بتمام سیارات و کواکب خسوف انها مثل قمر مشترک
و زحل که بواسطه کمال انتظام حرکات آنها منجمین خبر میدهند چگونه معقول است
طبیعت عدیم الشعور ایجاد کند چنین عالم وسیع محیری با این کمال اتقان و نظم و نسق و حکمت
بنماید و چگونه میشود که این اجرام عظیمه در این فضا بی پا این کره ها و حرکات شعیه
دارند از تزلزل و زوال از مدارات خود شان بسقط از نشاندند ثم منهدم عالمیه کرد
مؤید و قدرت عظیم خالق حکیم جلت عظمته که جمیع موجودات هم را او نگاهداشته
ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده
انه کان حلیما غفورا اعالی علوا کبیرا امرا و مبینن بنهاید

فمن فرغ قلبه و اعمل فکره لیعلم کیف اقمت عرشک و کیف ذرأت خلقک و کیف علقت فی الهواء
سمواتک و کیف مددت علی مور الماء ارضک لرجع طرفه حسیرا و عقله مبهورا و فکره حائرا الخ
که از فقرات است چگونه معلق در هوا داشتی سماهای خود را یعنی چگونه اجرام علوی را در
هوا معلق نگاه داشتی ملاحظه کن در حالات این زمین ما با این عظم جثه و در حرکت
سنوی او بدور آفتاب که چنان سریع است که هر آینه از حرکت گلوله توپ سریع تر است زیرا
که در ظرف مدت سیصد و شصت و پنج روز تقریبا پانصد و پنجاه و پنج ملیون میل مسافت زاید در
شمس طی میکند تقسیم کن بر ایام و ساعات و دقایق تا بر تو معلوم شود که از حرکت گلوله
سریع تر است مسلما چنین حرکت سریع مستلزم حک و احتراق خواهد بود و موجب فنای او
بود لذا حکیم علی الاطلاق از سطح ارض ارتفاع هفتاد فرسخ تقریبا هوائی مرکب از غازات
اجزاء ارضیه است همیشه ملازم الزمان قرار داده است که با او بطور لفافه حرکت دارد که او را مصون
و محفوظ بدارد از آن حک و احتراق که بواسطه سرعت آن حرکت بعمل میآید و از طرفی چون
حرارت شمس تاثیری فوق العاده در آن دارد لذا ابرها را بر سطح آن قرار داده است که او را
از شدت سوزش حرارت اعتدال دهد و چون ابرها بواسطه توقف در کره عفونت
چشم خنک و مدتی معتبر کرده بسبب حرکت یومیه دوره زمین در ایام ماه بعلاوه هر ماهی
دو مرتبه تجزیه و تقطیر و نزول امطار مقرر داشته که ابرها همیشه عذب و لطیف
و بدین واسطه نباتات اشجار و حبوبات و اثمار همه وقت سرسبز و خرم و تازه و باردار است
و دیگر از فواید آن هوای ملازم که معتبر از آن باشد میکنند اینست که همیشه مردم
محظوظ بمشاهده فلق و شفق میشوند که بعلت انکسار نور در هنگام طلوع و
غروب در آن هوا محسوس مشاهده میگردد و دیگر لطیف اهویه امکنه صحاری
و براری و بلدان حفظ حیات حیوان و نبات و ایصال اصوات که همه از فواید آن
هوای مجاور است چگونه طبیعت عدیم الشعور ممکن دارد ملاحظه این گونه مصالح
و دفع این گونه مفاسد را بنماید حاشا حرکت سنوی زمین که از آن ایجاد میگردد

با تمایلی مقدر بر فصول اربعه میکند و حرکت محوری زمین که از او صحیح میشود تقدیر
لیل و نهار میباشد و سبب است از جذبه آفتاب که ادله هر یک از این دو در کتب عدیده
جدیده مسطور و مذکور و ثابت و مبرهن بلکه محسوس است ملاحظه کن فرزند جان
من هرگاه زمین در رهین بعد یک حال از آفتاب دارد از حرکت سنوی باز داشته میشد
و از حرکت یومیه باز میماند علاوه بر آنکه کسی فصول اربعه را درک نمیکرد زمین تمدید
زمین فوراً مجذوب آفتاب شده زیرا که هر جسم بزرگ کوچک را جذب بخود میکند
و هرگاه جذبه آفتاب نبود زمین در پرتگاه مجهول این بعد شاسع بعید عمیق پرتاب
میشد پس تمام حکمت در آن بود که جذبه آفتاب محفوظ از پرتاب شدن باشد هرگاه
سریع محفوظ از جذب شدن در آفتاب ماند و هرگاه سنوی زمین همین طور بکه معلق هست
میبود ولی حرکت وضعی محوری آن نبود علاوه بر آنکه شب و روز تقدیر نمیشد نصف
کره ارض که مواجه آفتاب میبود همیشه روز و حرارت فوق العاده ایکه میداشت و
نصف مقابل آن ظلمت و برودت فوق العاده ایکه میبود و معلوم است هرگاه چنین میشد
در هر دو قسمت زمین حرارت فوق العاده و برودت فوق العاده ابدی هیچ حیوان
و نبات و معادن امکان بقاء و دوام و ثبات نمیداشت پس تمام حکمت در آن بود
که علاوه بر حرکت سنوی حرکت لیل و نهاری هم داشته باشد بجهت حفظ او از زوال
و منازل تقدیر لیل و نهار و فصول اربعه چون ابتدا از گذشتن هر چند قرن حرارت
و نور آفتاب کاسته میشود و بدین جهت مقتضیات نموّ حیوان و نبات و معادن ضعیف
میشود لذا حکیم علی الاطلاق دوره بنی از قصاید ثوابت مأمور میکند که باید ذات
شوط طواف بدور آفتاب کند و بعد اصل خود عود نماید و بواسطه این شوط
و طواف حرارت و نور آفتاب تجدید میشود و سبب انتظام امر امهات و موالید
و موالید میگردد تا چند قرن بعد از آن جلت عظمة الباری تعالی ان الله یمسک
السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما

غفورًا آیا معقول است طبیعت عدیم الشعور امکان داشته باشد بتواند اینگونه
حکیما و بتقدیر علیما انتها بخشد حاشا و کلا ذلک تقدیر العزیز العلیم چون بنای ما هم
بسط کلام در این مختصر رساله نیست بلکه مقصود مشتی از خروار و مشتی از خرمن است که
از جمله تذکار و سرمشق تو از طریق نظر و تدبر در ممکنات علوی و سفلی بیان نمائیم و الا
اگر بخواهیم متعرض جزئیات حکم منظوره در اجرام علوی و سفلی شویم باید کتابها نوشته شود
باز هم تمام ناشده است و نبود لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی پس همین مقدار از مبحث علوی و سفلی کفایت میکند اینک نظر در حکم منظوره در
انواع حیوانات کن مخصوصا انسان بر حسب خلقت اشرف مخلوقات است که در حقش فرموده
و لقد کرمنا بنی آدم مرحوم ملا مهدی ما اعجبه کرمنا شنیده اسمان ملاحظه کن چه در طرز خلقت
نوع بشر که از بدو استقرار نطفه در رحم تا زمانی که بالغ و ولوج روح در او شود چه حالات
برای او مقرر فرموده از مرحله مضغه و علقه و عظام و لحم و انسج و عروق و مفاصل و عضلات
و کیفیت ترتیب آلات نفس و آلات هضم و آلات تناسل و قلب و کبد و طحال و مراره
کلیتین و مثانه و جهات امعاء و دماغ و السنه و لطافتها و قوای ظاهریه و باطنیه از
بصر و سمع و شم و ذوق و لمس و امثال آنها و غضب و حلم و شهوت و صبر و جزع و نطق و
و بکا و فکر و نوم و بعضی سرایر همچو عقل و امثال آنها که کدام از آنها در کیان از لوازم
انتظام امر عیش نیست که شرحی مبسوط لا یحصی در کتب بقدر اندازه در علم تشریح ظاهر
میشود چنانکه یکی از آنها در انسان مفقود گردد یا بر حسب اصل خلقت یا بر حسب عارضه
هرآینه معلوم چه قدر اختلال در امر معیشت او کاملا ظاهر میگردد ملاحظه کن چه نوع
آلات نفس انسان چگونه از روی اتقان و حکمت جعل آورده است خدای حکیم مثلا
چون بواسطه اتحاد کیمیاوی که در قلب بواسطه انبساط روح و هوا و سلامت مزاج
شده لابد و ناچار بواسطه این اتحاد تولید حرارت [illegible] در این جسد خواهد شد و
این حرارت در تمام اجزاء بدن انسان باید منبسط گردد لذا انسان باید علی الدوام

محتاج بتعدیل این حرارت منبسطه در بدنش باشد و الا از زیادتی تراکم ابخره سمیه وجود هلاک
او میشد و نقض بقاء و سلامت و دوام او محتوم بود لذا حکیم علی الاطلاق تنفس را و برای
این عمل دو طریق داشته یکی تنفس خفی و دیگری تنفس جلی اما تنفس جلدی که از تمام سطح
بشره بدن انسان بواسطه مسامات فوق العاده در سطح بشره اش ایجاد فرموده علی الدوام
خروج ابخره میشود و کسب بشره از هوای خارج بنماید با این جهت حال امزاج تعدیل میکرد
هرگاه سطح بشره بدن را مثلا با روغن کمان طلا کنند بعد از اندکی بواسطه احتباس ابخره تولید
مرض ذات الریه در او میشود و با اندک زمان زندگی را وداع میگوید از اینجا است که شرع و طب
هر دو امر بتنظیف بدن و غسل و اغتسال نموده تا انکه بدن همیشه پاک و نظیف و مسامات
بسته نشود و تنفس تعدیل نکرده دوام تنفس جلی خیشوم تنفس و قسم است قسمی
اختیاری و قسمی اضطراری است اما اضطراری است که جریان آن مانند قلب است مانند
متنفس علی الدوام در مقام قبض و انبساط مانند منفخ جلب هوای لطیف و خارج نما
و بعد با امزاج مخلوط نموده سپس منقبض شده الهوای مسموم را دفعه خارج نماید اگر
چند دقیقه هوای داخل خارج نشود انسان بخطر مرگ کلی وجود را مانند شخص
مصلوب وداع میگوید این قبض و انبساط قهری است مطلقا باختیار انسان نیست زیرا
اگر در تمام حالات انسان از خواب و غشوه و اغماء و غفلات این تعطیل بعمل آید [illegible]
مسموم خارج کرده تا تنفس اختیاری که انسان میتواند در مرتبه [illegible] خلاف عادت
شهیق و زفیر زیادی اختیارا بعمل آورد یا بعکس مثل غواص مقداری حبس نفس از
هوا نماید و فائده و حکمت این تنفس اختیاری است که در حالات عارضه انسان مثل
خال شدید یا امتصاص عرق یا دویدن و روشن [illegible] و امثال آنها که بواسطه تشدید
حرارت است [illegible] تنفس جلی [illegible] بنماید یا کوفته همان قبض
و انبساط عادی [illegible] انسان تا [illegible] مختار [illegible] شهیق و زفیر فوق العاده
هرآینه در این حالات عارضه انسان [illegible] بخناق [illegible] حکمت برای سلامت

وبقاء این جسد هرچند منتسب بنفس لازم میبود که خدای حکیم علی الاطلاق از روی حکمت و
علم و قدرت و اختیار در او بودیعه گذاشته است تبارک الله احسن الخالقین آیا ممکن است این همه
حکم و مصالح را طبیعت عدیم الشعور ایجاد کرده باشد ملاحظه کن حکمت اضلاع که اگر اضلاع
انسان تمام مانند صندوق یکقطعه استخوان بود برای تنفس و قبض و انبساط ریه مانع بود
و اگر مطلقا استخوان نداشت فقط اضلاع گوشت تنها می بود علاوه بر آنکه اندام شکم
و سینه شکسته مانند بالش پر کرده [illegible] گذاشته بود و قادر بر حرکت اصلاح امور
معاش خود و حمل و نقل نبود در هنگام سقوط یا وقوع صدمه از سنگ یا چوب بر اطراف
اضلاع شود آسیب به قلب و کبد و ریه میرسید هلاک میشد پس حکمت تمام در آن بود که قسمی
استخوان باشد بجهة اساس تعیش و استقامت طرز خلقت و امکان حمل و نقل و حرکات
عادیه که محفوظ مانند از وقوع صدمات و قسمی هم گوشت باشد برای عمل تنفس و
قبض و انبساط ریه تا اسباب سلامت و آسایش و سهولت تنفس گردد آیا ممکن است طبیعت
عدیم الشعور ملتفت اینگونه دقایق مصالح و دفع مضار و مفاسد باشد هیهات و کذا [illegible]
که چون این بدن با این اسلوب خلقت بواسطه نفس و حرارت با هوا به لابد تحلیل میرود
و عوض ما یتحلل لازم دارد لذا آلات هضم در او ایجاد فرموده که ماشینه [illegible]
چرخ جوهرکشی میباشد [illegible] معده آن دستگاه مشغول انجام وظایف خود
میشود مثلا پس از آنکه داخل آن غذا میشود بعلاوه دو قسم از ترشح دو غده
آماده شده که یکی برای هضم حل لحوم است و دیگری برای حل و هضم نباتات که تا
هر دو در معده باشد پس [illegible] بعد از کیلوس کیموس شد شروع بجوهرگیری میشود
قسمی تجزیه شده بعد از عبور از کلیتین منقلب بمثانه و از مجرای بول خارج و قسمی اجزای
ثقیله کشیده که ثقل شده منصب بفضلات هضم و مستقیم و اعور و قولون شده بطرف
برای مدفوع میگردد و اما قسمت مهم که عصاره و جوهر غذاست که باید عوض ما
یتحلل بدن بعمل آید [illegible] جمیل کبد و طحال [illegible] داده میشود و

مستعمل بخون گشته منصب بعروق میگردد و این عروق ابتدا وسیع و درشت بعد بتدریج
باریک میشوند تا آنکه میرسانند بعروق دقاق و از آنها بعروق شعریه که مانند مو باریک
میباشد که باید خون بتدریج برسد باعماق عروق شعریه در تمام جهات جسد پس مستحیل بگوشت
گردد و اجزای خون علاوه بر آنکه اجزای شکر و نشاسته و نمک و غیره دارد اجزاء قرمز مدور
کروی صغار ذره بینی زیادی دارد که از غایت ریزگی [illegible] و باندازه ریزه
اند آن اجزاء که در هنگام عبور از خرطوم پشه ها که از خون بنی انسان میمکند با
آنکه خرطوم پشه [illegible] اصلا [illegible] خرطوم آن خلاف واقع شده و از
موی سر انسان [illegible] در هنگام عبور از آن خرطوم متجاوز
از یکصد تا از اجزاء [illegible] متصل باسانی و سهولت از آن مجرای تنگ باریک
خرطوم عبور [illegible] حکمت ریزگی آن اجزاء قرمز آن است که بسهولت تواند
عروق شعریه دقاق عبور کرده باعماق و اطراف بدن رسیده تغذیه نماید بعلاوه خون
در بدن دوران سریع دارد بطوریکه در [illegible] ثانیه خون از فرق تا بپا [illegible]
بفرق میرسد لذا اگر مار بپای انسان بزند بعد از [illegible] ثانیه اثر سم در صورت و [illegible]
شخص بارز و ظاهر میگردد بجهة سرعت حرکت خون و این سرعت حرکت خون و دوام آن
برای آن است که چون تحلیل دوام دارد عوض ما یتحلل هم در مقابل باید متصل دوام یابد
و چون عروق [illegible] دقاق بمنزله جداول است که در آنها معمول است که ابتدا
جدول وسیع [illegible] بتدریج باریک میسازند که [illegible] صحیح [illegible] و تجاوز و غلبه تمام نقاط
بالغ میسازند لذا [illegible] در سر هر قطعه [illegible] از کل وضع [illegible] که ابتدا [illegible]
[illegible] شود [illegible] زیاده که اسباب [illegible] نکرده عروق بدن انسان هم
بهمین طریق بر سر هر فصل عروق مانند [illegible] هستند که مانع
از انصباب خون در قسمتهای عروق بیش از اندازه [illegible] آیا ممکن دارد طبیعت
عدیم الشعور ملاحظه این [illegible] لازم را [illegible] نماید و ایجاد اینگونه صنایع

و دفع اینگونه مفاسد حکیم این عالم آنچه باید تماشا ملاحظه کن چون غذا بعد از ورود
در معده در مقام هضم رسیده تقطیر و استحاله یابد رطوبات زائده برآید و طبیعت امعا
طوری یافته که بزودی هضم شده جوهر داده ثقل آن بسهولت دفع کرده لذا از روی حکمت
حرکت دودی را در امعاء مقرر نموده که تمام روده ها مانند سنگ که تا کرده در طرفی
باشند همکونه حرکت جمع نمایند که هر یک از این روده ها متمم حرکت مخصوصی دارد که از طول
کاهو جمع می شود و کوتاه میگردد سپس از کشیده و مستطیل میگردد در این قسم حرکت
در امعاء برای هضم و انحدار غذا و انتقال آن از درجه طبقه به درجه طبقه دیگر است
تا بمحل دفع و استراحت انسان برساند دیگر طرز تناسب خلقت و وضع روده ها
که هر درجه تجنب از دوام آن از حالت از غذا که درد و ضعف می شود چه اندازه موفق است
تفصیل هر کدام اسباب تطویل کلام و تنوع مقام میگردد غرض اشاره ایست با کمال
اختصار برای مزید اعتبار و ملاحظه کن چون این عالم انسانی بر حسب خلقت که دوام
بوده و نابسته بمرور دهور تا انقراض عهد من تا آسمان است دنیا این عالم باشد لذا از روی
حکمت برای حفظ و بقاء نوع آن مانند انواع سایر حیوانات و نباتات ایجاد بند وجود
شان فرموده که علی الدوام پیدا شده مانند ابقاء جیلا بعد جیل پاینده و برونده
تا انقراض عالم این انواع بنا و تعاقب آن این عالم وجود ممتنع باشند باشند و
اگر ایجاد بند آن انواع نمی شد هر آینه در همان قرن اول از خلقت اینها منقرض
شدند حکیم طبیعت عدیم الشعور علاوه بر ایجاد آن همه حکم و مصالح و منفعت این
کونه حفظ عواید میشود تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا ملاحظه کن ولا
تناسل انسان که چه قدر از روی حکمت بعمل آورده ماوی النسمات جز اسمه تعالی
مقدار آنکه خلاصه نسل از غذا مستحیل بعد تحمل منی شده در صلب مقر
او گشته او کرمت انسان شهوت جماع پیدا می کند و این در غده کرده از لطافت چنین
واقع است یعنی چنین ایجاد منی می نماید که اگر این و منی یکی از آن دو نباشد.

ایجاد منی نمی شود و شهوت جماع هم در انسان ظاهر نمی شد بلکه مثلا مغلوط و انتشار
عضو آلت که ورث هم نمیکردید علاوه بر این از عرق جلی باریکی در بعض را ایجاد
فرموده که از تار عنکبوت باریکتر است طول این تقریبا یک میل و ثلث فرسخ است که بطور
پیچیده در آن اطاف محفوظ است و یک سر آن متصل بحشفه و سر دیگر متصل بعضلات انثیان
است که در حال مجامعت و تماس حشفه به فرج انثی تولید قوه کهربائی در آن است و سو
این عرق به آن قوه منجذب شده یک الخطوات الصلب را از نفر خود حرکت داده و
از تمام آنها عبور کرده در رحم انثی قرار میگیرد علاوه در آن منی حیوانات ذره بینی
ایجاد فرموده که دخیل در تولد و تناسلند و اگر منی شخصی از آن حیوانات ذره بینی
خالی و عاری باشد از مثل آن شخص نسل بعمل نمی آید و کذا در رحم انثی غدد
مانند دانه های تخم ایجاد فرموده که هر یک از اینها منشا وجود یک جنین است آن
غدد در سقف رحم انثی یعنی در مشیمه مجهزاند حسب باشند و مانند دوده های
تخم مرغ که یکی از یک دیگر بزرگتر است در رحم مرغ آن غدد هم یکی از دیگری بزرگتر است
هنگام حمل که می شود یکی از آن غدد که از همه است از محل اتصال خود منفصل میشود
و مقداری منی بعد از مجامعت او رسیده ابتدا خلقت جنین در رحم بعمل میاید پس
خون حیض را غذای او قرار داده تا آن وضع که تجزیه گوشت و استخوان و عروق و
آلات و اعضا و تماما اثبات شده متولد میگردد سپس همان خون حیض را منعطف
بعروق پستانها می نماید مستحیل بشیر لطیف شده غذای ایام رضاع آن مولود میگردد
لزوما که طفل متولد گردید او را به ماء او سعه هضم غذای ثقیل شود از وقت
شروع نمودن غذاهای عادی باشد بزرگان می نمایند آیا ممکن است طبیعت عدیم
الشعور از عهده اینگونه علم و حکمت و اتقان و خلقت بدیع برآید حاشا و کلا که
بتواند ذات پاک اقدس را سبب — تا آنها اساس بود بر ادم علیه
یکی از ملاحده میگوید که مسلمون بوده و فردا کل اوست خوب است و لا از آن

مختصر مفید در شواهد توحید

سؤال کنیم انکه تو میگوئی انسان فرد اکمل میمون است از همین نوع میمون انسان بعمل آمده
چرا در این هشت هزار سال بعد از آن دیگر هیچ کس ندید و نشنید و تاریخ هم نشان
نداده که در فلان جنگل بما بین میمونها در قرن فلانی در عهد سلطنت فلان میمونی انسان
شده و از میان جنگل بشهرها آمده در میان سایر انسان مشغول توالد و تناسل شد بعلاوه
چگونه است که فرد ناقص از بدو ولادت جدا شده از مادر تمام وظایف زندگانی خود را
شناسد و میداند مادر خود را بخوبی میشناسد و دوست و دشمن را بخوبی تمیز میدهد
و در اول امر احساس ملائم می نماید و نفع و ضرر خود را میداند لکن فرد اکمل هیچ یک از این
احساسات را نداشته باشد بلکه تا مدتی فقط مانند پارچه گوشت متحرک حرکت غیر
ارادی دارد و امثال نفع و ضرر و مادر و پدر خود را تمیز ندهد از اینها گذشته تو خود دعا
بوده که میمون انسان شد یا از کسی که دیده بود شنیده غیر از انکه بعقل قاصر خود چنین
فهمیده بین میمون و انسان دیده بر طبق مذهب این غلط مضحک و اکنون فرزند جان من ملاحظه
کن ایا سزاوار است جز کسی را تصدیق نمود که مستند او فقط حدسی است که غالب الخطا
در مقابل اخبار کسی که مستندش وحی است که جبرئیل از جانب رب جلیل آورده خدا در
قرآن میفرماید در اواخر سوره ص اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین فاذا سویته
ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس
استکبر وکان من الکافرین آیا معقول است خداوند میمون را مسجود کعبه ملائکه کند
آیا اخبار کسی که مطلقا در تبلیغ مهملات خود خوف مسئولیتی نداشته باشد بطور سبا
اطمینان صدقش میشود یا اخبار کسی که اخبار اش در مقابل تهدید شدید واقع است
اگر خلاف واقع بگوید نعوذ بالله خدا میفرماید ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا
منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین یعنی این پیغمبر ما
اگر یک کلمه خلاف واقع بر ما بر بندد هر اینه بقوه و سختی او را خواهم گرفت و مؤاخذه
از او خواهم کرد پس رگ قلب او را قطع خواهم کرد و یک نفر از شما مردم نیست که بتواند

مختصر مفید در شواهد توحید

اولا از بید قدرت ما بر هان فرزند جان ملاحظه کن آیا ممکن است که
همه پیغمبرها با این عهد و بند پیدا شده بر خلاف واقع بگویند حاشا بلکه در حقش فرموده
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ملاحظه کن همین پیغمبر گرامی در کتاب
آسمانی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وایضا میفرماید ان الدین
عند الله الاسلام وایضا میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا وامثال این آیات که همه صریح میرسانند که دینی
که مرضی خداست فقط دین اسلام است و شریعت مقدسه خیر الانام
صلی الله علیه وآله الطاهرین آنانکه راه بینند فی راه میروند بگذار تا بیفتند و
ببینند سزای خویش لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی بالجمله
ملاحظه کن حکمت و تدبیر ترتیب استخوانهای بدن که بترتیب حکیمانه ایجاد فرمود
از فرق سر تا قدم هر بند بند استخوانی بوضعی مخصوص درست شده و در یکدیگر مانند
پیچ و مهره های چرخها فرو رفته مفصل بعضی استخوانها از جانب حسی نمیشود
مانند مفصلهای زانوها و مفصل بعضی از جانب انسی مانند کتف و آرنجها
و بازوها فقرات ظهر ببین چگونه در یکدیگر استوار فرو رفته از اصل کردن تا محل
نشستن که بطوریکه از طرف انسی نمیشود از جانب حسی و الا در حرکت و سعی
و حمل اثقال اسباب سقوط و خطرات می شد محل نشستن را چگونه از اعضای دیگر
که بمنزله نشات همیشه ملازم اوست برای استراحت نشستن و اگر نبود چه قدر
عسرت داشت نشستن بر محل سخت مانند زمین و سنگ و چشمها را ببین
بر طرز خلقتش چون خیلی لطیف و سریع التأثر است پلکها را برای نگاهداری
که بمنزله دو مصراع باب است که باختیار شخص در هنگام احتیاج بسته باز کند
بعلاوه مژگانها را مقرر داشته بر اطراف آن که در هنگام گشودن بمنزله شبکه
مانع باشد از دخول خاک و خاشاک در آن و محفوظ بماند از صدمات

بر طرز نظامش این پرده‌های صماخ که اسباب سماع است در بیرون که سوراخ
گوش است پرده‌ها ایجاد فرموده برای قوهٔ سماع و استماع که اگر فقط سوراخ
بود و این پرده‌ها نبود هر آینه قوهٔ سماعیه ضعیف میشد ملاحظه کن
حیوانات را که گوش مانند چیز دیگر نیست و الاغ که گوش مثل انها دارند که
صدا اثر الزهلوا احساس کنند برای مزید قوهٔ استماع پرده‌های گوشهای خود
را بطرف جانب نگاه میدارند و اگر از طرف عقب احساس صوتی کنند بر عکس
دهان پرده‌ها را بطرف عقب خود نگاه میدارند و اگر از طرف یمین یا یسار
احساس کنند صوتی را پرده‌ها را فوراً بهمان طرف نگاه میدارند برای انکه
استیلا زیاد شود قوهٔ سامعه شان پرده‌ها و همچنین وضع سوراخهای بینی
که سر از پوشیده است بر عکس برای انکه عفونات مانند انها از بینی داخل نشوند
خاک و دود را بینی بالا احساس رایحه واقع شود اجزاء صغار مانند از دود و غیره
را بسبب نرمی میشوند از طرف پائین جهت احساس رایحه میشود بعلاوه
در هنگام زکام و نزول آب بینی بنوعی سیلان اخلاط و رعاف و نزله و
امثال ان اگر سوراخها رو ببالا میبود بسهولت سیلان نمیکرد بلکه زیر
جمع و محتبس میشد بخلاف حال حاضر که بودن سوراخها که بسهولت سیلان کرده
راه تنفس باز میماند و همچنین ملاحظه کن حکمت وضع و ترتیب انگشتان
دستها و پاها را و کذا وضع ناخنها را و کذا دندانها را از ثنایا و انیاب
طواحن که هر فرد فرد انها چگونه برای رفع حاجت مخصوص مقرر شده و ایجاد
فرموده شده بلکه اگر بخلاف این میبود هر آینه اسباب اختلال اساس معیشت
میگردید بخصوص زبان که فقط بقطعه گوشتی است بهبین که چگونه بتوسط آن
تکلم میکنند و بسبب حرکت آن و عضلات حنجره و مخارج هوا برای ترتیب سخن هر جزء
جزء انها چه قدر بسبوط حکمت و اتقان است که اگر مشغول شرح و تفصیل هر

هر کدام جداجدا میشویم اسلوب اختصار این رساله تغییر میکند بخواب بیت
توجه بفصل این عمر و زمطالعه کنندگان از این مقوله کلمات از حضرت صادق
را که مزید بصیرت شود میکنند و هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء و الاختصار
حیوانات درنده و سباع چون گوشت خوارند لهذا از مرحله جنینیت که عالم رحم مادر است
اوان وجودش قبل از عرصه آمدن در این دنیا بر او داده شده از طرفی معده و الات
هضم گوشت خام و وضع و ترتیب دندانها و چنگالها که ممکن نیست عدم الشعور
دانسته که این نوع حیوان گوشت خوار است شکم کوچک را او قرار داده و لکن دندانها
و چنگالها که بان بتواند گوشت را پاره پاره و نرم کند و کذا روده و معده او که فقط
گوشت را حل و هضم نماید و امثال این لوازم قبل از ولادت در او مقرر شده است
و کذا نسبت بحیوانهای علف خوار که بعکس شکمبه‌های بزرگ و دندانهای عریض
برای سخن علف و طرز مخصوص حل و هضم علف را او ایجاد فرموده هر کدام به
حسب احتیاج لباس از پوست کرک و پشم یا پو شانیده ملاحظه کن طیور را که
انها را که بعضی دانه خوارند همان عالم رحم یا در درون بیضه بودن ملاحظه
زندگانی او شده از طرفی شکم و روده‌ها و حوصله و سنگدان و امثال این بر خلاف
طیور سباع مرغهای شکاری که گوشت خوارند وضع معده و روده‌ها و الات
هضم انها و چنگالها و منقارهای ایشان از همان اوان ابتدای خلقت در عالم بیضه
تمام لوازم زندگانی انها علی الوجه الاکمل در انها ایجاد شده ملاحظه کن بسیاری
پرنده و چرنده چگونه شعار حصانت او لاد خود هر کدام بر حسب حال خودشان
و اصلاحات امور خود را می نمایند مگر چون اجزاء غبار بر بالهای و موی نشیند
لهذا با دو دست خود روی و سر و بال خود را و چشمهای خود را پاک می نماید نبوی
عسل چه ترتیب شعور و جمع آوری عسل دارند و چگونه دانه برای ذخیره خود جمع
آوری مینمایند و انها را دو حصه چهار حصه می نماید تا سبز و فاسد نشود حیوانات

چگونه در هنگام انعقاد نطفه شود هر کدام الآن قاعده خود را آماده مینمایند برای
دفع موذی مرغها اگر بر تخم خوابیده اند برای جوجه روزی چند باز آن تخمها را امتحان
مشغول اند تا حرارت در همه جای تخمها اثر نماید و فاسد نشوند جوجه بعمل آید
آیا این مشاعر را جمله انها طبیعت عدیم الشعور داده ملاحظه کن طیور یکه غازیست
بروند که زیر آب بمانند پرهای انها مانند پنبه و نمد آب بر دار نشود و اگر انها
در آب ببینند لازم بعد از زمان اندکی پرهای انها آب برداشته غرق و تلف می
شوند و خود انها نیز این شعور را از اهتمام از آب دارند و بهر عوض کناره
می نمایند چون خلقت انها برای آب نشده لذا در انگشتان انها بافتگی هم فرموده
نشده بخلاف مرغهای آبی که علاوه بر انکه پرهای انها یک نوع چربی و دهنیت
دارد که اگر یکماه روی آب بمانند مطلقا آب زیر پرهای انها تاثیر نمیکند وکذا
وضع بافتگی انگشتان انها که برای شناوری در آب از همان بدو خلقت انها فر
موده خود انها هم از ابتداء زمان خروج از بیضه مستشعر اند که برای تعیش در
آب خلقت شده اند ولذا از همان زمان فرجة از آب وحشتی و دهشتی ندارند
بلکه شایقانه خود را در آبها می اندازند شناوری می نمایند پس چون حکیم علی
الاطلاق بقاء انواع انها را خواسته ایجاد است اد نیز دو را انها فرموده و شهوت
جفت گیری و حب ولادت و حضانت در انواع و اصناف و افراد هر کدام فرموده تا
نسل این انواع منقرض نشود بعلاوه از استدلال و ولادت و صغر تا تمام و طابقت عیش
و زندگانی خود را از روی شعور میدانند بر حسب قابلیات خود شان مشغول
انجام مهمات عیش و زندگانی خود می شوند اگر در حالات طیور و مار و حشرات و پرند
و طیور نیز دقت نمائی عجایبی را مشاهده خواهی کرد از وضع خلقت هر کدام
بطور یک طرز مخصوصی مناسب بحال هر کدام بهترین چگونه برای دفع موذی و حفظ
بقاء بهر کدام آلات دفاع داده از نیش و دندان و شاخ و چنگال و لگد و امثال

انها تبارک الله احسن الخالقین در مقام انصاف آیا طبیعت عدیم الشعور
ممکن است بتواند حسن این گونه حکم و مصالح را در ابتداء خلقت انها و بعد از
آن بقاء نوع نماید الفهم ملاحظات حکیمانه حاشا و کلا ملاحظه کن نباتات
و اشجار علاوه بر انکه ایجاد بذر هر نوع از انها برای بقاء نوع در انها شده تا
که تا انقراض عالم انواع گیاهها و شکوفه ها و ریاحین و اشجار باقی باشند در هر کدام
بطوری مخصوص اعمال حکمت شده است و لا چون جزء اعظم حیات نباتی نباتات
از آب است لذا در اصول و ریشه انها قوه ایست که مانند کرمهای علق در
زیر خاکها از رطوبات منتشره در زمین مکیده و بتوسط ساقهها بعروق علاوه
سپس بعروق دقاق تا برسد بعروق شعریه که در متن اوراق نباتات و اشجار است
برسانند و هر جزء جزء جدا جدا انتشار کنند و نما و نشو کنند ملاحظه کن بعضی
نباتات مانند گیاه هندوانه و کدو و خیار و امثال انها چون اصول انها را
قوه حمل بار سنگین خود بر ساق مانند درختان ندارند لذا طرز خلقت انها
طوری فرموده که بروی زمین خوابیده و کشیده باشند که بار سنگین او پهلوی
او کشیده شود و مانند بچه که در دامان خوابیده مادر از ریشه این مادر شیر میخورد
و اصول شراب میکند و چون ابتداء سن بعضی اوراق و باریک ساقها در هنگام
حدوث بادهای شدید از پا شکسته و از این طرف بان طرف متمایل میشدند
با وان بار دادن ثمر نمی رسیدند لذا حکیم علی الاطلاق برای دفع این معایب هم
و حفظ انها از این حوادث پس در هر چند مفصل و در بین هر ساق و ورق یک
مفتولی قوی ایجاد فرموده که نقطه خاص و خاصیت ان مفتول پیچیدن دور
هر ساق و چوب و دست که بشد با از ترکیب بدین واسطه ها محفوظ
دارند تا بمراتب ثمر برسند از حوادث و ریاح صدمه نبینند در بعضی انواع از
نباتات اشجار خارها ایجاد فرموده برای دفع و منع بعض طیور و وحوش

که انهار اگر نهری نروانند همه میوه‌ها و اشجار از زمین شکوفه نتوانند رسید
و از لطافتها و غذاهای لطیف محروم شده تا آنکه در مدت بودنش بهره در
از گرد و غبار و کثافات محفوظ نمانند از طراوت و عفونت و لطافت نیز بهره
نشوند و وحشت و ملالت نیاید همه در هوای مجاور و معلوم است که از روغ — بهم زدن
همه اشجار و ازهار و انهار الزهور الخضر نمایند الوان مختلف در لون نور آفتاب
منور و مزین بوده که قوس الرحمان حکایت از آنها میکند و تمام شکوفه‌ها و سبزه‌ها
از این محو گردند باعث عدم الشعور می توانند هیچگونه مصالح و دفع مفاسد
را رعایت کنند در انواع و اصناف حیوانات و نباتات و جمادات تماشا و کلا
ملاحظه کن چون حکیم علی الاطلاق بهشت را وجود که مشتمل بر تمام لذاید عیش و
نعیم‌ها است از آنکه وجود است مکاره است از حور و قصور و اثمار و اشجار و انهار در
و راحت دائم و سلامت از آفات جحیم را آفرید که مشتمل است بر تمام مکاره
و آلام و اسقام و انواع شکنجه و عذاب با انواع محبس و کند و زنجیر و عقوبت و عقارب
و حیات و سموم و آتش و مقامع حدید تا آنها که عذاب خالص دائم اند
بین دنیا را آفرید بطوری که در آن نمانند از هر دو جحیم و نعیم باشد تا آنکه اهالی
در این عالم امتحان شوند که اگر بواسطه عبادت و بندگی و ترک معاصی سنخیت
با عالم علوی پیدا کنند چون سنخیت علت انضمام است منضم بعالم روح و ریحان
و نعیم و رضوان شوند اگر بواسطه خیرگی و جسارت و ترک عبودیت و بندگی
جرأت بر معاصی نمایند سنخیت با عالم سفلی اسفل السافلین پیدا کرده منضم
بآن عالم مهیب و حشر شوند لهذا طرز خلقت این عالم را بطوری قرار بوده که نمونه
از هر دو عالم را مشتمل باشد تا مخلوق بالعیان والحس مشاهده طرز آن دو
عالم را در این عالم نمایند بصیرت و بینا در امر خود باشند این دنیا از نهاله
زحیم که نمونه حور العین است دارد و قصور عالیه دارد و انهار دارد و اشجار دارد

و اثمار دارد لذائذ و عیش و سلطنت و ارائک دارد و لیکن در مقابل انواع امراض و
اوجاع و ملبسها و شکنجه‌ها و عذابها و عقوبتها و مارها و عقربها و حیوانات موذیه
و لساع و صور قبیحه سیاه منکر و کریه و امثال آنها از جوع و عطش و نمونه‌های حرارت
که همه نمونه عالم جحیم است دارد و لیکن هر دو اینها خالص نیستند بلکه نعیم دائم
مخصوص بهشت آخرتست و جحیم خالص مخصوص جهنم آخرتست لذا راحت خالص
که مخصوص بهشت بود در این نباید باشد الا بهشت می شد حال آنکه بهشت آفریده
شده است و عذاب خالص نباید باشد زیرا که عذاب خالص جهنم است جهنم آفریده
شده است پس مثل این عالم را باید از روی حکمت اسرار اسباب قرار داد که بجهت
ترتیب اسباب آسایش و عیش و راحت که مطلوب همه است برای خود شان بنمایند
و دفع مکاره از خود که مبغوض همه است بنمایند چون خلقت انسان بر حسب
طوری قرار بوده که باید صنایع المأکل و الملبس و المسکن باشد یعنی باید از روی
صنعت و علم غذا را برای خود از فلاحت و طبخ آماده و مهیا نماید و لباس را از
صنعت نساجی تدارک کند و مسکن را از روی علم بنائی برای خود آماده و تدارک
کند و معلوم است قیام بهر امر مهم از عهده هر فرد فرد بر نیاید پس لازم
است که افراد در ایجاد مهمات ثلاث معاونت یکدیگر کنند تا همه متمکن از
تمام مهمات عیش و آسایش و راحت خود و حفظ بقاء باشند مثلا فلاح فلاحت
کند و غذا تدارک کند و بناء بنائی کند و نساج نساجی کند و هکذا سایر ارباب
صنایع صنعت کنند با یکدیگر مبادله کنند خطاب همه بباورند و ازدیاد کان
حیوانات دوخته و غذا مبادله برای معیشت خود نمایند پس معلوم است که هر کدام از ارباب
حرفه و صنعت باید داعی و شوقی داشته باشند تا این امر را که از عهده او بر می‌آید
انجام دهند این معنی لازم دارد که اعیانی در مقابل این ارباب صنایع عزیز
و محبوب باشند که بشوق آن اعیان تحمل این مشاق را بنمایند لهذا معاد و حال

ونقره وسایر فلزات و جواهرات ایجاد فرموده وانهارا محجوب و مخزون کرده اند تا اشتیاق بنی ادم را با انها که هر کدام سبب ترتیب نتایج برای ملیونها ملیون از عناصر بنا بناء میکنند نتایج شتاجی میکند وفلاح فلاحی میکند وهکذا سایر ارباب حرف وصنایع که باین داعی وشوق انجام وظایف خود میپردازند واصلاح امور اجتماعی بعمل میاید ذلک متاع الحیوة الدنیا ملاحظه کن به سبکه دربعضی نوده و دو میلیون میل از افتاب متحرک است وسه مشعشع وارد بخاره و عشقه دیاره مع ذلک زهرهارا منطقه های ثلاث معادن مختلفه از الماس ویاقوت وزمرد وفیروزه وعقیق ودر وطلا ونقره ومس واهن وغیرها ایجاد فرموده برای تتمه تجملات دنیا که نمانه بهشت بعمل اید وبرای تشویق بنی ادم باعیان ما یحتاج عیش شخصی ونوعی اجتماعی که هر کس باشوق برسید با نچه درد سنت نیکو است مر ورا اعضای بکیرد وبدین وسیله مهمات ثلاث بعمل اید همچنانکه محیط زوجین بلیا امراض وبلایا وجاع ومصائب اگر باشد لذا ادویه وسایل الجات فی زمان قیام صدر سموم وامثال انها تا دفع وقتی از ان مضار بعمل اید ملاحظه کن از هشت هزار سال قبل تقریبا بواسطه توالد وتناسل بکرات ونیکیهای بعدی از ادم وحواء دو هزار میلیون نفوس بهر وعاده بعمل امده با انکه دراین مدت سالها بواسطه ضعف وانش وقلت تجربه وعدم تمدن وغلبه توحش تلفات زیاده از این از مند بوده این عده نفوس توالد تناسل کرده وبر روی این کره دوره زنده کانی خود را میکنند ملتفت شو که اگر هشت هزار سال دیگر این عدهٔ دو هزار میلیون نفوس ذکور واناث در روی کره بنای توالد وتناسل واشته باشند عده نفوس بشر باندازه خواهند رسید مسلم است زمین گنجایش سکونت ومعیشت این مقدار نفوس نخواهد داشت لذا حکیم علی الاطلاق مرگ را در میان مخلوق در این عالم مقرر داشت تا انکه سبقت جیل بیایند وبروند ومراحل زندکانی وامتحانات خود را بکذرانند

فرمود نحن قدرنا بینکم الموت وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم وننشئکم فیما لا تعلمون الخ وچون موت عادی دائره اش خیلی کوچک از مد فوق العاده توالد وتناسل افراد میکرد لذا مقرر فرموده بعد از هر مدتی وقرنی بکیوت عمومی افراد را انهدام کند تا این جزر کلی در مقابل این مد عظیم تعدیل دهد واگر این جزر ومد هر دو در مقابل یکدیگر نبود نظام زندکانی بشر مختل میبود وبانضمام موت عادی توالد وتناسل بوسعت میداشت بعد از یکچند قرن بحران نفوس بشر زیاد میشد واگر تنها این مد عظیم توالد وتناسل انهم افراد می بود در مقابل انها موت عادی هر اینه بعد از یکچند قرن چنان نفوس بشر زیاد میشد که مطلقا زمین گنجایش مکان ایستادن انها نمی داد فضلا از انکه محل زراعت وفلاحت وچراینده دواب ساخته خانه ولانه واماثال انرا داشته باشند پس بدین جهت منقرض میشدند یا مجبور میکردند افراد را باعدام یکدیکر برای تقلیل نفوس وتحصیل اسایش اجتماعی پس تمام حکمت در همین تقدیر موت عادی وفوق العاده بوده است ایا طبیعت عدیم الشعور ممکن است بکونه حسابها را کرده واین همه مصائب را جلب ان همه مفاسد را سلب نموده باشد حاشا وکلا ملاحظه کن چون موت عادی وفوق العاده هر دو ثمره است اسباب تقلیل نوع بشر میشود لذا در مقابل باید مسئله ازدواج را ترویج داد ستا تکثیر توالد وتناسل مقابل تلفات مدهشه نماید وسبب کثرت وبقاء نوع گردد لذا شرایع انبیا بالخصوص شریعت خاتم النبیین امر بازدواج ومنع از ترک تزویج می نماید تناکحوا تناسلوا انکثروا فانی اباهی بکم الامم الخ ایضا میفرماید وان مولود امر امتی ... علی ... علیه السلام ... مخصوصا در شریعت این پیغمبر کرامی تزویج تعدد زوجات از برای مردان شده از دوام وانقطاع وملک یمین برای همین مقصود غالب است ملاحظه کن بعضی از جاهل وکوتاه نظران در این باب از روی جهل و

ثانیا ایراد میکنند که زن برای مرد و مرد برای زن خلق شده چرا باید مرد بیجای
باشد در تعدد زوجات و زن ممنوع باشد از تعدد ازواج و حال آنکه این حکم
از روی حکمت است زیرا که نظر اصلی در این تواصل و توالد و تناسل است حال
ملاحظه کن اگر یک زنی را مثلا اجازه دهند که در مدت یکسال چهل نفر شوهر جوان
را برای شوهری خود بگیرد و در این مدت یکسال یا بیشتر هر روزه و هر شبه با آن
زن مجامعت کنند آن عده رجال آیا این زن بعد از آن مدت چند نفر اولاد را بر عائله
بشر زیاد خواهند کرد البته خواهی گفت یکنفر یا دو نفر بیشتر و حال آنکه همین چهل
اولاد از این زن در این مدت زیاد نگردد هم موجود میباید پس باید لغو و باطل و
معطل بود بلکه اسباب خسارت هم میشد اما از طرف دیگر اگر مرد بعد از مثلا چهل نفر
زن با و بدهند در مدت یکسال زمان ممکن است چهل نفر یا هشتاد نفر مرد و زن
در عائله بشر زیاد نماید پس با این حال اگر جنس مرد را منع میکردند از تعدد
زوجات تضییع حقوق اجتماعی شده بود مع ذلک رعایت از حقوق جنس اناث هم شده است
با اینکه هرگاه شوهرش عنین یا مجبوب یا خصی باشد چون نقض غرض تناسل بود
و زن از حق تناسل محروم میشد باب فسخ نکاح را برای دفع این محذور بروی زنها
مفتوح فرموده است بعلاوه زنها هم از تعدد ازواج ممنوع نیستند لکن بترتیب
متناوب تعاقبیه که از هر مرد که طلاق گرفت بعد از انقضاء مدت عده زوج دیگر
را اختیار نماید بلی در یک زمان نمیتوانند ازواج متعدد را اختیار کنند بجهة آنکه ضرر
است زیرا که نطفه اولاد مردم و اگر آن منع نبود اولاد مردم اشتباه میشد و
اسباب فساد کلی میگردید پس معلوم شد آنکه تمام حکمت در وضع همین حکم
بوده که از جانب حکیم علی الاطلاق حاصل شده و چون گفته شد آنکه بر اساس
است افراد باید در اصلاح امورات مهمات زندگانی معاونت یکدیگر نمایند زیرا
که تمام وظایف از عهده یکنفر بر نمیاید لابد باید در مقابل برای تشویق مبادله

اعیانی باشد که انها سبب نشر و مبادله شوند از طلا و نقره و جواهر و امثال
آنها معلوم است مردم باین لحاظ سعی و کوشش میکنند در حیازه و جمع اوری
و بدست آوردن آن اعیانی که بیشتر اسباب تجمل و راحت و اسایش و عیش انها است
و از این جهة هر قوی تری بقوه غلبه از ضعیف تر میگیرد آنچه را در دست او است از
اعیان و آن ضعیف هم از ضعیف تر و هکذا و این معنی سبب میشد از برای فساد
کلی بعلاوه آن مهمات اصلی هم خورد خورد بتعهده تعویق میافتاد و نظام عالم
نوع بشر مختل و فاسد میشد حکیم علی الاطلاق برای تعدیل این تزاحم ارسال رسل
و انزال کتب فرمود که مصالح هیچکدام از امور عائله بشر محفوظ و مصون از تزاحم
و تغالب باشد نفوس مردم و ادیان مردم و عقول مردم و اعراض مردم و اموال مردم
لذا فتح باب عبادات و معاملات و مناکحات و قصاص و حدود و منع زنا و سرقت و غصب
و قتل و شرب خمر و امثال اینها فرموده مجملا رعایت حفظ این مصالح خمسه تا آنکه
افراد مختلفه مردم بعضی بواسطه اعتقاد بآیات رادع خالقی جلوگیری از تجاوزات نماید
و بعضی بعقیده هذا رادع خلقی بقصاص و حدود جلوگیری نماید از طرف دیگر
هم ملاحظه حقوق ضعفاء مردم شده و اغنیاء و ارباب ثروت را امر برعایت آنها
کرده است که از آنها انفاق کنند اما طبیعت عدیم الشعور ملاحظه این همه مصالح
و مفاسد نمود و بعث انبیا کرد و برای الزام و اتمام حجت با آنها معجزات با آنها
داد آیا طبیعت عدیم الشعور احساس کرد که باید معجزه موسی از سنخ سحر مصر
داده در مقابل مارهای مصنوعی انها عصای موسی را اژدها کند و ید بیضا
داد و بداود نبی الین حدید و نرمی اهن در مقابل حداد عصرش و آهنگران
باو داد و بعیسی زنده کردن مرده کان و علاج امراض لا علاج در مقابل حکماء و اطباء
عصرش داد و به پیغمبر فصاحت بلاغت فوق العاده و عجب کوفی و شق القمر
و انطاق حصاه و حیوانات و اطاعت شجره امثال اینها در مقابل فصحاء بلغاء

کهنه عصر بشر را آیا طبیعت عدیم الشعور از پیش اخبار نزول بلا بعذاب و ابراهیم سلام الله
بان نبأ پیش از نزول بلا داد آیا طبیعت عدیم الشعور بنوح امر بکشتی سازی نمود
که بعد از این طوفان خواهد آمد کشتی بساز آیا طبیعت آتش را اکرام او [illegible]
بر ابراهیم برد و سلامت نمود و سپس آتش را بجان نمرودیان افشاند آیا طبیعت
بود که ناقة الله را از کوه بعد از خواستن قوم از برای صالح بیرون آورد و پس
قوم را بعلت جسارت بآن با تیر بزرگ مشمول نزول بلا کرد آیا طبیعت دریا را در
هنگام حاجت و عبور موسی و قومش خشک گردانید و بعد از سلامت و عبور
موسی و قومش فرعونیان را دچار غرق و هلاکت نمود آیا طبیعت با لوط نبی در
هنگام شیوع آن عمل شنیع در قومش خبر نزول بلا و خسف زمین داد و امر بخروج
او و کسانش از آن شهرها نمود برای سلامتی لوط نبی و کسانش از آن خسف
بلای مدهش آیا طبیعت اخبارات غیبیه تیم را به پیغمبر خاتم از هنگام بعثت تا
انقراض عمر دنیا داد که وقایع و حوادث را همه اخبار داده تا صبح قیامت آیا کی
در هنگام جهل عمومی دوره وحشت بشر که غیر از نبودن معلم در میان قوم با این
قوم به علوم و کمالات و اخلاقیه با بیسکه عقلا و حکماء عالم از بعد او را بکمال و
حال تا قیامت در علم و کمال و اخلاق او حیران و سرگردانند و هر قدر قوه علم رو به
سوی زیاده تحسینات احکام و قوانین او ظاهر بروشنی و [illegible] محل تصدیق عقلا و
حکما اجانب میشود در مقام بزرگواری این پیغمبر گرامی همین کلمه کافیست که علی
علیه السلام که از جمیع علما امت آن پیغمبر معلم او لا نوع بشر است حکماء بزرگ عالم در
تعظیمش [illegible] کتابها [illegible] این بزرگ عالم عالم با آنکه محسوب
بآن [illegible] بود که بهتر از دیگران سالهای او را [illegible] هنگام شهادت و
وفات شهادت بیگانگی خدا و نبوت و رسالت این پیغمبر گرامی میدهد و دنیا را
وداع میگوید ملاحظه کن آیا طبیعت عدیم الشعور است که در هنگام [illegible]

و طلب

و طلب حوائج مختلفه را اشخاص مختلف را امکنه اطراف مختلفه در آن واحد شنیده و برآورده
مینماید در سوره یوسف میفرماید و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرة في الأرض و
لا في السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا في کتاب مبین در سوره سبا میفرماید یعلم
ما یلج في الأرض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو الرحیم الغفور
تا آنکه میفرماید عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة في السموات و لا في الأرض
و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا في کتاب مبین و در سوره فاطر میفرماید ان الله
عالم غیب السموات و الأرض انه علیم بذات الصدور و در سوره لقمان است
یا بني انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن في صخرة او في السموات او في الأرض
یات بها الله ان الله لطیف خبیر ملاحظه کن اگر از طرف فوق در اجرام علویه
بقدر هزار هزار سال بسرعت سیر نور که در هر ثانیه یکصد و هشتاد هزار میل است
در این فضای عالم صعود کنی و هکذا از طرف تحت و هکذا از طرف شرق و غرب
و هکذا از طرف شمال و جنوب تمام فضا را مملو از شموس و سیارات و انواع
مخلوقات مشاهده خواهی کرد که در تمام آن عوالم انواع مخلوقات بتمامه اختلاف
ماشئتم و السنه متغایره در یاد آن خالق واحد مشغولند و عرض حوائج یا شکر
نعم یا تحمید و تهلیل و تکبیر و تسبیح میگویند در همان آن واحد همه را شنیده
و بهر کدام بحسب حال و تضرعش توجه نموده و ابدا عجز و خستگی و کسالت و مرض و
نوم و ظلمت و نور و الم و تاثر و سرور و حزن و کم و کیف و امثال اینها را در او
راه ندارد نه مکان دارد و نه مکانی از او خالی است مثالی از برای تقریب بفهم
چنان انسان دارای روح است نه خارج است نه داخل اگر در آن واحد صد
سوزن از فرق تا قدم انسان فرو برند همه آلام را در آن واحد درک میکند و حس
از بدن نیست که خالی از روح باشد و حال آنکه هیچ عضوی هم محل و مکان
و ظرف و محیط روح نمیشود ذات ذو الجلال بوصف نماید حی است نه [illegible]

وحسّ میشنود بدون آلت سماع میبیند بدون آلت بصر میگوید بدون آلت
نطق میکند بدون آلت جارحه غضب میکند در همان حالی که رحم میکند میبخشد رحم
میکند در همان حین که غضب میکند زمان و مکان را او ایجاد نموده پرورده بود
بسبب خلق سموات و ارضین و گردش انهار اسباب زمان و مکان فراهم بود و
ذات مقدسش از انها مبرا و منزه و بی نیاز است فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
داخل في الاشياء لا بالممازجة وخارج عن الاشياء لا بالمباينة مع كل شيء لا
بمقارنة وغير كل شيء لا بمزايلة آیا معقول است این حکمت و علم و قدرت و عظمت
و کبریائی با این صفات که عبارت از ازلی بودن و ابدی بودن و حی بودن و قیوم بودن
و سمیعیت و بصیریت و صمدیت و وحدت ذاتی و مریدیت و مدرکیت و امثال انها
مخصوص طبیعت عدیم الشعور که خود مخلوقی است از مخلوقات بوده باشد حاشا
و کلا در سوره مبارکه زمر نازل است وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته
يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون و در سوره
مبارکه انعام میفرماید ان الله فالق الحب والنوى يخرج الحي من الميت ومخرج
الميت من الحي ذلكم الله فانى تؤفكون فالق الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس و
القمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها
في ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون وهو الذي انشأكم من
نفس واحدة فمستقر ومستودع قد فصلنا الآيات لقوم يفقهون وهو الذي
انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شيء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا
متراكبا ومن النخل من طلعها قنوان دانية وجنات من اعناب والزيتون والرمان
مشتبها وغير متشابه انظروا الى ثمره اذا اثمر وينعه ان في ذلكم لآيات لقوم
يؤمنون وجعلوا لله شركاء الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات بغير علم سبحانه
وتعالى عما يصفون بديع السموات والارض انى يكون له ولد ولم تكن له

صاحبة

صاحبة وخلق كل شيء وهو بكل شيء عليم ذلكم الله ربكم لا اله الا هو خالق كل
شيء فاعبدوه وهو على كل شيء وكيل لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
وهو اللطيف الخبير و در سوره حم سجده میفرماید الله الذي خلق السموات و
ما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش ما لكم من دونه من ولي ولا شفيع افلا
تتذكرون از ابن عباس رضي الله عنه روایت شده فرمود كل يوم الف سنة
يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة
مما تعدون ذلك عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم الذي احسن كل شيء
خلقه وبدأ خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين ثم سواه
ونفخ فيه من روحه وجعل لكم السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشكرون
و در سوره یونس میفرماید قل من يرزقكم من السماء والارض امن يملك السمع
والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الامر فسيقولون
الله فقل افلا تتقون فذلكم الله ربكم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فانى
تصرفون و امثال این آیات در قرآن زیاد است چون آیات متصله که بگو
همه دلیل مسطورات سابقه ما می بودند لذا همراه ذکر بر وحی کتاب آوردیم
برای مزید بصیرت و یقین مصدق و منتخبات مسطوره این رساله ما الهام نامه
جان ما لا اخطر کن این طبیعی که او را خلاق و مصور و موجد عالم
تکوینی و سفلی میدانند و منصب خدا را باو داده اند با خود فکر کن آیا این
طبیعت وجود است یا معدوم البته خواهند گفت موجود است والا لازم
می آید که معدوم ایجاد موجودات کرده باشد و این اضحوکه است وانگاه یا همه
او فیض بخش نمی تواند که شود هستی بخش و اگر گفتند موجود است سؤال می
کنیم آیا این موجود قدیم است یا حادث اگر بگویند قدیم قائل شدند بوجود دو
موجد بی ابتدا و رفع این کنند ولا لازم می آید که بگویند خود بخود وجود

شده یا آنکه خودش علت وجود خودش بوده باشد هر دو سفسطه و باطل است زیرا
که هیچ معلولی بدون علت نمیشود و هیچ موجود بی خود علت وجود خود ممکن
نیست بشود و اگر موجد برای او قائل شدند نقل کلام در آن موجد میکنیم
که آن موجد را که ایجاد کرده اگر بگویند خود موجود شد همان ایراد اول عود
میکند و اگر بگویند هر کدام علت وجود دیگری شده دور است و باطل بالبداهه
و اگر بگویند آن موجد را هم موجد دیگر است هکذا تسلسل است و باطل
بالبداهه و اگر بگویند خیر این طبیعت که خلاق است قدیم است ازلی است ابدی
او را هم باید ملتزم شوند زیرا که قدیم ازلی ابدی هم خواهد بود و معلوم است
آنکه قدیم ذاتی را هم باید قائل شوند زیرا که قدیم زمانی هم انتها دوچار
مشکلات حدوث می نماید که بطلانش گفته شد آنوقت سؤال می شود یا
این ذات قدیم ازلی ابدی از مقوله جسمانیات و مادیات است یا از مقوله
مجردات یا اعراض لابد و ناچار باید بگویند هیچکدام زیرا که هر کدام را قائل
شوند دوچار مشکلات حدوث می شوند و بعد از آنکه قبول کردند آنکه
نه جسم است نه مادی و نه مجرد و نه عرض و نه جوهر و نه مرکب و نه بسیط بلکه
آنکه بگویند زمان و مکان و حوادث امتزاج و امثال آنها در او نیست
اعتراف خواهند کرد باینکه غنی بالذات است آنوقت سؤال میشود یا این
ذات قدیم ازلی ابدی که غنی بالذات است شما از احداث موجودات بی
دانند یا از روی علم و حکمت و قدرت و اختیار و اراده این عالم را آفرید
با آن کمال حکمت و اتقان که شمه از آن در رسائل گفته شد و دانستی اگر بگویند
جز بدون علم و بدون قدرت و بدون حکمت و بدون اراده ایجاد کرده این
معنی باندازه باطل و مضحک است که هیچ عاقل نمیتواند تصدیق کند و نمی
تواند بعد از تأمل و تفکر خودداری از استهزاء و خنده نماید و حال

یا اجرام

آنکه

نمبره

آنکه طبیعتین طبیعت را موجد قدیم الشعور میدانند و اگر از روی عقل
نه بلکه قدیم است ازلی و ابدی و نه مادی و نه مجرد و نه جوهر است نه عرض و نه
مرکب است نه بسیط و ایجاد موجودات را از روی علم و حکمت و قدرت و اختیار
و اراده فرموده و زمان و مکان در او راه ندارد و غنی بالذات است و امثال این
صفات که مخصوص ذات ذو الجلال است قائل شدند آنوقت مخاصمه میشود باسم
خدا را طبیعت که مخلوق است گذاشته است و از اینجاست که فرموده انه لا اسم و الله
عرب الله میگویند عجم یزدان و ایزد و خدا میگویند هندی بگوان میگویند یهود و نصاری
وازدای میگویند عیسوی گاد میگویند دهریه و طبیعیه هم طبیعت میگویند پس
بعد از این اعترافات باید ملتزم شوند که این غنی بالذات حکیم علیم که خلاق کل از
روی علم و حکمت و اراده و قدرت ایجاد این عالم و خلق این مخلوق فرموده عرضش لهو
و لعب نبوده زیرا که حکیم عمل لغو از او صادر نمیشود لابد از برای یک مقصودی
این عالم را آفریده و از این مخلوق مقصودی داشته و چون ذات پاکش دیدنی نیست و برای
مخلوق امکان مشاهده حسی ندارد که بملاقات حضوری سبب خلقت و
مقصد اصلی را از او سؤال کنیم لابد آن بزرگوار از طرف خود باید کسی را بفرستد
که با سخنش واسطه باشد و او بما بگوید مقصد اصلی از خلقت چه بوده آن شخص
پیغمبر است این مجمل دلیل نبوت عامه است از نظر چون نباید بمحض ادعا از هر کس قبول
این ادعا نمود ناچار باید از این شخص که این ادعا را دارد معجزه یعنی امر خارق عادت
که از قدرت بشر خارج باشد اگر او را داد البته باید تصدیق نبوت او کرد زیرا اگر
العیاذ بالله در دعوای خود کاذب بود و خدا او را معجزه داده بود علاوه بر
... و سبب اغوا میشد دیگر عقاب مردم بر متابعت او جایز نبود و حال آنکه
خدا عادل است و ظالم نیست و ظلم را دوست نمیدارد پس او پیغمبر است و از جانب
خدا آمده و مأمور رسالت است لزوماً باید او را متابعت کرد ... آدم و نوح

و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و سید انبیا محمد صلی الله علیه و آله که خاتم
النبیین است و هکذا سایر انبیا فیما بین آدم و خاتم این نیز مختصر دلیل
[illegible] که اجمالاً [illegible] و اختصاراً گفته شد برای تبصره و تذکره [illegible]
خداوند [illegible] کرامی [illegible] اکثر غلط و بیکار
است [illegible] و کذا الغبار و احادیث اهل بیت عصمت
و طهارت [illegible] ادعیه [illegible] قدر و فراست
[illegible] اگر هر چه خواهی از معرفت و توحید کمال و علم
[illegible] اخلاق [illegible] نصایح [illegible] حضرت
لقمان است که بفرزندش [illegible] که خدا در قرآن نقل فرموده [illegible] لقمان لابنه
و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم فرزند جان ایمان بخدا
و رسول داشته باش [illegible] اکل و [illegible] شکر [illegible]
[illegible] معاصی [illegible] عبادات [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] قطع رحم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طلب مغفرت [illegible]
[illegible]

خداوند [illegible] حکیم علی الاطلاق [illegible] عالم است که [illegible]
دعا [illegible] مستجاب [illegible] جاهل [illegible]
از استجابت [illegible] باشد [illegible] پیدا شده باشد
یا در مقام [illegible] باشد [illegible] که حاجت [illegible]
نکند [illegible] الاحسان الی المسیئین [illegible] علی المعتدین [illegible]
[illegible] خدا [illegible] لکن حاجت مخلوقین [illegible]
[illegible]
از آنکه شخص [illegible] حاجت [illegible] مثل فقر و جوع [illegible] مرض و امثال [illegible]
یا خود شخص محتاج باشد [illegible] مثل [illegible] صحت و بقا
و دفع بلا [illegible] داخل [illegible] و خارج [illegible]
[illegible]
طلب حاجت [illegible] باشد [illegible] حاجت [illegible]
شخص [illegible] باشد و شب و روز در طلب [illegible]
نماید [illegible] اعم است [illegible]
[illegible] مربوط [illegible] است [illegible] شخص [illegible]
[illegible] خواهد شد [illegible]
[illegible] شخص [illegible] در این صورت هرگاه [illegible]
شخص [illegible] مستجاب [illegible]
برای دنیا و آخرت شخص [illegible] صاحب حاجت [illegible]
در این صورت مستجاب نشود هرگاه تمام عمر [illegible] و طلب [illegible]
[illegible] حکمت حکیم علی الاطلاق است [illegible]
[illegible] وسائل [illegible] مستجاب نشود و شخص [illegible]

علاوه بر اينها غافل است اعتراضات جاهلانه ميكند و ميگويد فان ابطاءه عنى
بجهلى عاقبة الامور لعل الذى ابطاء عنى هو خير لى لعلمك بعاقبة الامور الخ كما هى اينها
باندازه در طلب حاجتى كه مصلحت او نيست اصرار و الحاح ميكند و بسا بها او روا شد
خود را هلاك ميكند نه چو يا نه كه براى اتمام حجت بر آورده ميشود بر وى
حاجت طلبيد آدم و پشيمان ميكردد پس بهتر آنست كه در هنگام حاجت و غير آن
هنگام دعا كنند تفويض امر باو كنند زيرا كه خود دعا كردن عبادت
است تا هر كار صلاح دنيا و آخرت دارد و از حوايج حقيقى است بر آورده شود و
هر كار نشود اعتراض نكنند بلكه شكر نمايند كه خداوند مصلحت او را در عدم اجابت
ديد است بلى از شواهد توحيد است توجه امور اصلاحات بقاء و بهترين دلالت
براى بقاء اساسش مثل از حدوث حادث با عدم التفات شخص له الحمد وله الشكر
على السراء والضراء **بالجمله** فرزند جان من هميشه ملازم نوافل ليليه و تهجد
باش ترك نكن در وسائل در باب صلوة مستحبه مرسلا از ابى جعفر عليه السلام از
پيغمبر صلى الله عليه وآله روايت ميكند كه فرمود در هنگام رحلتش با دينه
نگاه دار وصيت پيغمبر خود را نفع ميدهد تو را من ختم له بقيام الليل ثم مات
فله الجنة يعنى هر كس خاتمه عمرش بنماز شب شود و از دنيا برود البته
بهشت براى او است و روايات زياد در فضيلت نماز شب وارد است اكثر استشها
نور است صورت و انسان را خوشبو كند و جالب رزق مى نمايد و زينت آخرت است هم
چنانكه مال و اولاد زينت دنيا است امثال اين روايات زياد وارد است البته ترك
نماز شب تمام ليل نمائى فرزند جان بين الطلوعين را هم كه خواب بلكه مواظب
باش هميشه يك ساعت يا دو ساعت قبل از طلوع فجر بيدار باشى به نماز و دعا و
قرآن و ذكر خدا تا طلوع آفتاب مشغول باش زيرا كه نه تنها آخرت تو را اصلاح
ميكند بلكه دنياى تو را هم اصلاح مى نمايد هم روزه زيارت عاشورا بخوان

بخوان عزيز ميشوى در دنيا و آخرت انشاء الله تعالى هم روزه صبح و شام اين دعا
بخوان اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل ايمانى مستقرا ولا تجعله مستودعا
اللهم انى اسئلك ايمانا لا اجل له دون لقائك فاحينى ما احييتنى عليه وتوفنى
اذا توفيتنى عليه وابعثنى اذا بعثتنى عليه اللهم انى ضعيف اعدائى قوى وانت
الاقوى نفسى شرهم واكفنى امرهم واعنى عليهم بقوتك يا قوى يا من بيده ملكوت
السموات والارض تحصنت بالقوى المتين اللطيف الكافى الحفيظ الحى القيوم
انهم يكيدون كيدا واكيد كيدا فمهل الكافرين امهلهم رويدا وصلى الله على
محمد وآله الطاهرين انشاء الله از شر نفس اماره و وسوسه شياطين انسى و جنى
محفوظ خواهى بود **وايضا** هر صبح بن عادا بخوان اللهم وهذا يوم حادث
جديد وهو علينا شاهد عتيد ان احسنا ودعنا بحمد وان اسانا فارقنا بذم اللهم
صل على محمد وآله وارزقنا حسن مصاحبته واعصمنا من سوء مفارقته بارتكاب
جريرة او اقتراف صغيرة او كبيرة واجزل لنا فيه من الحسنات واخلنا فيه من السيئات
واملأ لنا ما بين طرفيه حمدا وشكرا واجرا وذخرا وفضلا واحسانا اللهم يسر
على الكرام الكاتبين مؤونتنا واملأ لنا من حسناتنا صحائفنا ولا تخزنا عندهم
بسوء اعمالنا اللهم اجعل لنا فى كل ساعة من ساعاته حظا من عبادك ونصيبا
من شكرك وشاهد صدق من ملائكتك اللهم صل على محمد وآله واحفظنا
من بين ايدينا ومن خلفنا وعن ايماننا وعن شمائلنا ومن جميع نواحينا حفظا
عاصما من معصيتك هاديا الى طاعتك مستعملا لمحبتك اللهم صل على محمد
وآله ووفقنا فى يومنا هذا وليلتنا هذه وفى جميع ايامنا لاستعمال
الخير وهجران الشر وشكر النعم واتباع السنن ومجانبة البدع والامر بالمعروف
والنهى عن المنكر وحياطة الاسلام وانتقاص الباطل واذلاله ونصرة الحق
واعزازه وارشاد الضال ومعاونة الضعيف وادراك اللهيف اللهم صل

على محمد وآله ولنجعله افضل يوم عهدناه وافضل صاحب صحبناه وخير
وقت ظللنا فيه اجعلنا من ارضى من مر عليه الليل والنهار من جملة خلقك اشكرهم
لما اوليت من نعمك واقومهم بما شرعت من شرايعك واوقفهم عما حذرت من
نهيك اللهم اني اشهدك وكفى بك شهيدا واشهد سماءك وارضك ومن اسكنتهما
من ملائكتك وسائر خلقك في يومي هذا وساعتي هذه ومستقري هذا اني
اشهد انك انت الله الذي لا اله الا انت قائما بالقسط عدلا في الحكم رؤف
بالعباد مالك الملك رحيم بالخلق وان محمدا عبدك ورسولك وخيرتك من
خلقك حملته رسالاتك فاداها وامرته بالنصح لامته فنصح لها اللهم فصل على
محمد وآله افضل ما صليت على احد من خلقك وآته عنا افضل ما آتيت احدا
من عبادك واجزه عنا افضل واكرم ما جزيت احدا من انبيائك عن امته انك انت
المنان بالجسيم الغافر للعظيم وانت ارحم من كل رحيم اللهم اني اشهدك
واشهد ملائكتك وانبياءك ورسلك وجميع خلقك بانك انت الله ربي والاسلام
ديني ومحمدا صلى الله عليه وآله نبيي وعليا والحسن والحسين وعليا ومحمدا وجعفرا و
وموسى وعليا ومحمدا وعليا والحسن ومحمدا سلام الله عليهم اجمعين ائمتي بهم
اتولى ومن اعدائهم اتبرا ديگر هر صبح وشام اين آيات [illegible] بخوان تا از
شر شياطين انسي وجني محفوظ بماني ونفس اماره بر تو غالب نشود انشاء
الله تعالى اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
آخر البقره لله ما في السموات وما في الارض وان تبدوا ما في انفسكم او
تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله على كل شيء
قدير آمن الرسول بما انزل اليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته
وكتبه ورسله لا نفرق بين احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك
ربنا واليك المصير لا يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت وعليها

ما اكتسبت

ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما
حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا
فانصرنا على القوم الكافرين وكذا از اواخر آل عمران بخوان ان في خلق السموات
والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما
وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا
باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين
من انصار ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر
لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك
ولا تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
[illegible] ادعيه وشهادتها
[illegible] اشد همين مقدار از امثله وشواهد كه مشتي از
[illegible] بود در اين نسخه ذكر همين طريق در طريق حقائق
[illegible] حيوانات از انسان وساير ذي روح ونباتات و
جمادات [illegible] مركب [illegible] تدبر وتفكر ونظر كند در قوه توحيد [illegible]
[illegible] وبقوه عقل خود اثبات وجود صانع حكيم عليم
[illegible] ازلي [illegible] باقي [illegible] قطعي علي كه بتشكيك شكاك متزلزل [illegible]
[illegible] واجمالا [illegible] نبوت عامه ونبوت خاصه كه منتسب شد بعد از تصديق
[illegible]
[illegible] خاتم النبيين [illegible] المرسلين كه از روي معجزات باهره ثابت
[illegible] از اصول دين ومذهب [illegible]
[illegible]
[illegible]

در این اندک زمان تمام بیان کنند لذا هر چند ذکر دو امامت بیان شده نزد
رسید از کتاب و سنت و صلی الله علیه و آله و هر چه شد بر سبیل قواعد کلیه
بعد وصی و خلیفه بلا فصل خود حضرت امیر المؤمنین [illegible] تسلیم نمود و پیغمبر
بمن هزار باب علم را که گشوده شده برین از هر بابی هزار بابی از علم بمن معلوم
میشود که انکه بابی مانند ابواب علوم سپرده بعلی شده که بدیگران هیچ از آنها داده
نشده است و وصایت علی علیه السلام نیز و غیر غدیر خم ثابت است و تفصیل
امامت را در رساله [illegible] مطالعه کن و کذا در کتاب [illegible]
از کتابهای من مطالعه کن و اما [illegible] فی ائمة اثنی عشر که بنص صحیح پیغمبر و هر کدام
از امام سابق بلاحق سپرده تا امام عصر عجل الله فرجه و عدل که از اصول
مذهب است در مقابل کسانیکه ظلم بر خدا جایز و استناد آنند در عداد اصول
عقاید آورده شده و معاد جسمانی هم بعد از تصدیق بوجود علیم و قدرت خدای
تعالی و اینکه در این دنیا اشخاصی میباشند تا آخر عمر همه را بلهو و لعب و
خوش گذرانی و ظلم بر ضعفا و انجام تجاوزات میکنند را شد و بعکس اشخاص
میباشند که تا آخر عمر همه را برنجی و گرفتاری و فقر و فاقه و زحمت و
نکبت و مظلومیت و گرفتاری بدست ظالم میگذرانند و اگر دو را حق جای
نباشد که بدادرسی برای این مظلومها شود و مجازاتی بآن ظالمها داده
شود هر آینه ظلم خواهد بود و ظلم از خدای عادل حکیم رؤف عطوف
بعید است پس باید تصدیق بمعاد کرد و از برای تشویق و تصدیق بمعاد
جسمانی شواهدی و امثالی در کتاب شرح زیارة جامعه خود در ذیل
عبارت اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح آورده ام مفصلا
آن کتاب را هم بدست مطالعه کن تا بر تو معلوم شود آنکه معاد جسمانی
معقول و ممکن است این رساله مختصره مجال بیش از این ندارد که رساله اما

نکوین

تکوین مرا هم مطالعه کن که مزید بصیرت تو در امر توحید گردد ان شاء الله تعالی
کشکول مرا هم مطالعه کن مطالب نیکو دارد شرح اربعین حدیث مرا هم مطالعه
کن برای بصیرت در توحید و اخلاق نیکو است سهول الجواب مرا هم بخوان
ابداً در مسئله حجاب دستور نهائی اهمیت و لزوم دارد تا در تحجیر فارسی مرا
مرا ایقاظ الحجیج مطالعه کن برای بصیرت تو در سیاست ممالک و کذا مقالات
عشره مرا ببین در سیاست اسلامی نافع است راحلة الجنان مرا برای عبادت شب
و روز همیشه همراه خود داشته باش ضیاء المستضیئین مرا در صلوات و کذا مظهر
الانوار مرا در احوال ائمه اطهار مطالعه کن برای تو فائده دارد در اطلاع
از حالات آن بزرگواران و کذا سایر کتابهای مرا مطالعه کن را انسانیت و هیئت
و منظومه و غیرها و آنها را محفوظ دار از میان نروند و هر کدام که بطبع نرسید
همت در طبع آن بنما اسباب ذکر خیر و یاد بوده است برای پدرت ان شاء الله
خداوند حسن خاتمه بمن و تو و سایر اولاد های من و تو بدهد که تمام
اوقات را برضای خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام بگذرانیم و
مشغول شفاعت آنها شویم ان شاء الله **فرزند جان** از مضامین
این رساله برادرزادگانت آقا سید اسماعیل ابو المکارم و آقا سید اسحق
ابو المحاسن و گرامی همشیره زاده هایت حرسهم الله تعالی مطلع کن تا عمل بمضامین
آنها هم بر روی اساس محکم گذاشته شود ان شاء الله تعالی تو را
و آنها را بخدای سپارم او نیکو کفیل و وکیل است زیرا که من [illegible]
ربنا اغفر لی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم و لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و صلی
الله علی محمد و آله الطاهرین الاطیاب و لعنة علی اعدائهم اجمعین
حرره الاحقر الاصغر عبد الله الموسوی البلادی البوشهری نجل

تمت في عصر ... دمشق ...

المرقوم بالقلم ... بن المرحوم ... بن المرحوم ... بن المرحوم
عبد الله الموسوي البلادي ... في بلدة شيراز ليلة
الحادي عشر من شهر جمادى ... احد شهور سنة الف وثلاثمائة
وثمان ... بعد الهجرة النبوية على هاجرها وآله الاطهار افضل التحية
... هو الموفق للصواب

... [illegible] ...

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً لمن ... [illegible] ... الصنع ...
[illegible] ... على ... وهو
[illegible] ... المتعال ... الانا في الآفاق
وفي انفسهم ... [illegible] ...
صلاته ... بن ... الاطراف ...
ما ... [illegible] ... كل ...

عقدت الدهر فلما رأيته ... لا ... الا البرهان
القاطع ... المسبوق ... غيره ... ان
شاء الله ... كتاب ... من نقطة العلم ...
معدن الحكمة ... اليه ... وصافية ...
اصابع ... وفي الحادي ... [illegible] ...
من ... والوهم على الطبيعي
صمصام الشفر ذو شوكة ... [illegible] ...
وللاولى ... من جواد ولا ... من غيره
الرقم

حرره الاحقر خادم الشريعة المقدسة عبد الله الموسوي

بسم الله الرحمن الرحيم

يا الهادي ... بحرا ... الكوكب ...
عجبا ... عذب الورود ...

للاعداء نار ونور ومع ما فيها من النور الفائق

فكيف امست للاعداء شهاب طارق كتاب اذا ما

الدهر فوليس قيمته وحسنا به يوما فقد مدح الدر

وان حيّر الاذهان بيتها فانني انزهه عن ان اقول

له سحر ولعمري لقد اجاد فيما افاد واتى بما

كان المراد وتحقق منه ان بناد المناد ان هذا لكل

قوم هاد حرره الاقل الجاني عبد الحسين الحائري الشيرازي ٢٧ ع ٢ سنة ١٣٣٨

بسمه تعالى

لعمرك قد رايت الكتاب ودريت الخطاب

فوجدته بالدر مشحونا وبالغرر مرهونا فلما رايته

محكما لا اشتات فيه مجملا لله دره يا عجب

الذي ظهرت منه الفضائل بالتحقيق زرات

لولا التمازج والخلط اصلحه لكنت شمسا وفي ابا

القوم نزرات حرره احمد القباني في ...

تقريظ اقاى حاج شيخ محمد الملقب

بحاج نصير الاسلام مد ظله

بسمه تعالى شانه

قد القى الي كتاب كريم ولما اطلعت على مضامينه

الشريفة وعباراته اللطيفة وجدتها مشتملة

على حقائق العرفان ودقائق الايمان علمت انه

لمن الامن باية الله الرحمن ثم اثبات هذين الاثنين

هذا الكتاب نور يستضاء عن ظلمة الكفر نفو راسلام

لله در اكمن تصنيف اقتبست منه الصبا للخاص والعام

حرره القاضي في الشريعة الغراء من حج والتي محمود ابن محمد ... عفا عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه القصيدة مما انشأها في السيد السند والحبر المعتمد العالم العلامة والفقيه الفهامة جامع المعقول والمنقول وحاوي الفروع والاصول منبع الاحكام وشيخ الاسلام المجتهد وزين المجتهدين المجاهد في سبيل الله السيد عبد الله ابو شهر بالبلاد متع الله المسلمين بطول بقاه وفي مصنفه المسمى المسمى بقواعد التوحيد وهو فيما حواه وحيد عزيز وانا اخر الضعفاء محمد ابن السيد ... ابن ... والشريف محمد ضياء ...

وهي هذه

كئيب ولا من بين سعدى كئائب ... ولا من جواها لوعتي وزفرتي
ولا رسم دار درسها عصوفها ... خريق دبور بارح وعرية
ولا من ملمات الدهور وجورها ... فصير يطشي في المذاهب حيرتي
ولكنما للسالكين الى العلاء ... الى الملأ الاعلى بطيبة طيبة
بدين وايمان وقدس مقدس ... ترحل عني كلهم دون رحلتي
بزهد وتقوى الصالحين وصبرهم ... وعفة نفس خصلة فوق خصلة
بعلم وحلم ثم كف سماحة ... خصائل منها ساد كل عتيبة
[illegible] لسان ثم تعديل جوارح ... بذلك يرقى مرتقى كل رتبة
وخلق عظيم والنهى والفضائل ... مناديهم نادى بانها سجيتي

بعزم

بعزم وحزم واجتهاد وهمة ... ثمن اعيانها [illegible] كامنة
هم العالمون الراشدون وعرفهم ... لسيد [illegible] من صفات تقتفت
وورّاث علم المرسلين فانهم ... لما ورثوا [illegible]
هم وردوا واصفوا العلوم سقيها ... وعن [illegible]
علوم كتاب ثم حكمة سنة ... فسنوا احكام حسن ومونة
اذا اجمعوا [illegible] ... اوا عطاء [illegible] او سعة
اوليات اصحابي [illegible] ... [illegible] ذكرتك [illegible]
ولكنك الخوان بالعلم والتقى ... وشتان شمل الصالحين البرية
بقتل وسبي ثم نفي وحيرة ... بدوت اخلائي فراك [illegible]
ومن هاجر من تخاذه خليلنا ... خليل اله من منام سيادة
هو اللوذعي الالمعي المنجد ... اريب لبيب وحصاة ومنة
خبير وحبر ونقاد علمهم ... جواد بذول ارتجى العطية
منيب اواب رضي وخاشع ... اذا قام ليلا بالركوع وسجدة
ويجاهد في الرحمن حق جهاده ... شجاع كمي لا يبالي الشوكة
خلاصها [illegible] سميدع ... كريم وغطريف عظيم الابهة
وهدى [illegible] ... فلم [illegible] حتى
هو العالم [illegible] ... اذا لاح ليلا تنجلي كل ظلمة
يحوز [illegible] معقول حكمة ... ويجمع منهم كل منقول سنة
ويحوي الاصول والفروع فانما ... حواها برأي صائب [illegible]
[illegible] ... مدى حتف اوقات [illegible]
هو البحر علما زاخرا [illegible] ... شطوط وانهار له في البرية
[illegible] كتاب جامع الشواهد ... شواهد توحيد [illegible]

غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر
مستعغنی	مستغنی	۲	۸	نمس	نکمن	۷	۱۵
وسرب	ومعرفت	۳	۶	العنوت	الت المن	۷	۱۷
م	هم	۳	۶	مدرث	مدرث	۸	۲
موجدی	وموجدی	۳	۱۱	رث	لوثپ	۳	۱۲
کشد	لمشده	۳	۱۳	سعر	مستنصر	۸	۹
والمال	وامثال	۳	۱۳	بید	مهامد	۸	۱۱
شواهد	شواهدی	۴	۲	مصاعد	وتصاعد	۸	۱۵
صرید	مزید	۴	۴	رالا	وتظیف	۸	۱۵
اسد	اسدآبادی	۴	۱۸	سزند	شوند	۸	۱۶
رحمة	رحمه	۴	۱۸	اسے	ابنی	۸	۲۲
ان	ابن	۴	۱۹	حرل	حرکت	۹	۹
بابك	تابك	۵	۶	حکمائ	حکیمانه	۱۰	۱۳
بنواند	میتوانند	۵	۱۰	منظور	منظور	۱۰	۵
زنات	ذرات	۵	۱۷	رشانه	وشانه	۵۰	۱۳
عوالی	عوالمی	۵	۱۹	بابحسب	بحسب	۱۰	۲۷
بالا	بالای	۶	۲	انث	الشیات	۱۰	۱۹
از بنهالی	بابنهالی	۶	۴	دے	دفع	۱۱	۴
بابکر	تابکر	۶	۱۱	حدی	جلدی	۱۱	۳
شمسه	شمته	۶	۱۵	الحدا	الحرکة	۱۱	۴
واعبار	واختیار	۶	۱۶	سس	سپوخ	۱۱	۱۶
بر بعضی	بعضی	۶	۲۲	عاوث	عادث	۱۱	۱۶
وضمن	وکمان	۷	۲	ان سدید	ان بنحط	۱۱	۹
سای	نضای	۷	۳	قبض	قبض	۱۱	۲۰
سمس	شمس	۷	۵	حالت	حالات	۱۱	۲۲
ابن ا	ابن ما	۷	۸	موسد	بودبعد	۱۲	۲
کرف	کرمن	۷	۸	مغفور	فیض ابنا	۱۳	۱۱
ماس	ملتوق	۷	۱۱	ابرا	اجزاء	۱۳	۱۹
مطمئنا	مطمئنا	۷	۱۲	بالکبر ملکه	بلکبر	۷	۱۵

کتاب هدی للمهتدین هدایة | ویجفح للهادین عن کل حکمة
کتاب فلاح للمعنیین رحمة | وللمستفید العلم کشفا لحقیقة
غذاء عباد الله من حیوتهم | حیوة قلوب المتقین بفطره
وفطرتهم تدعو الی نعمة انشاء | وبذرکما مهمه ابدائع فطره
الاینه نور استضیء بضوئه | الذی خارفی ظلمات شکوکه
الافیه روح التی تحیی قلوبنا | تحدثنا بامان وخده بقوة
کتاب علی الدهر سیبقی منه | اتا قال هذا من قدیم الطبیعه
وودیع دلامل للالهی تشانه | موشحه جدلا فوق العلاله

وقال جواد القوم هاك مدیحتی
علی منکر بها حسرة بعد حسره

تمت [illegible] محمد کاظم [illegible] الشریف الداراب ابن المرحوم [illegible] الشریف محمد رضا
فی الخامس عشر من شهر رجب الاصب سنه ۱۳۳۸

کتبه العبد الضعیف زین ابن حسن النسابة الشیرازی
الملقب بامین الشریعة و در مطبع سپهر مطلع
محمدی شیراز بنور طبع آراسته گردید فی
سلخ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۳۸

غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر
ماه‌مل	کل و بل	۳۰	۹	سازب	تنازب	۲۶	۱۶
مضلم	متصل‌بهم	۱۳	۹	ازسنخ	ازسنخ	۲۷	۱۷
سعربه	شعرتیه	۱۳	۱۱	بنی	بینی	۲۸	۱۰
غلاظو	غلاظ و	۱۳	۱۶	باان	باان یعنی	۲۸	۲۰
غذ مکر	غده کر	۱۴	۲۱	حالی	خالی	۲۸	۱۸
دوروی	ذیروحی	۱۵	۷	مسالی	مثالی	۲۸	۱۸
بوسطه	بواسطه	۱۵	۸	طرف	ظرف	۲۹	۲۲
هم	های نجم	۱۵	۱۱	خالق	فالق	۳۰	۱۳
ازمانیکر	نازمانیکر	۱۵	۱۸	ثمر	همه	۳۱	۱۴
المان	الستان	۱۵	۲۲	سطر	دوسه سطر	۳۲	۱
جزکسی	خیرکسی	۱۶	۱۴	وابیل	ولیل	۳۴	۴
سنجدها	منجمد	۱۶	۱۵	الاها	الابقا	۳۵	۵
ابعوض	بعض	۱۶	۱۹	ثمان	همبدان	۳۵	۶
پیعزمی	[illegible]	۱۷	۲	سیخصی	شخص	۳۵	۸
ان	عن	۱۷	۳	نماید	نماید	۳۶	۸
چهره	مهره	۱۷	۱۲	سب	شب	۳۶	۱۵
راما	رانها	۱۷	۱۳	حناطر	خیاطر	۳۷	۲۱
سوزاخ	سوراخهاء	۱۸	۱	واولاله	واولاالم	۳۷	۲۱
اما	لذا	۱۸	۱۲	ماس	مکث	۳۹	۲۱
سهریف	نزیف	۱۸	۱۳	کی	کن	۴۰	۸
مبسوم	مبشدم	۱۹	۱	اناب	انابث	۴۰	۲۲
الاکمال	الاکمل	۱۹	۱۷	مرامرا	مرا	۴۱	۲
عرق	غرق	۲۰	۶	ابغاط	ابغاط	۴۱	۵
عماسی	تحاشی	۲۰	۲۰	مسئول	مشغول	۴۱	۱۴
لرحمه	برحمه	۲۳	۸	الالباب	الاحباب	۴۱	۲۱
ازالماس	ازالماس	۲۴	۷	ولعنتر	ولعنةالله	۴۱	۲۱
تا	تابنکیش	۲۵	۱۶	حس	خیس	۴۴	۴
ونواله	تواله	۲۶	۳	والعلط	والتخلیط	۴۵	۲

عامله عامله ۲۶ ۶ وعرفتهم عرفتهم ۴۷ ۳

سد سد بدل ناطفر



اروپا و مجادله در میان ارباب مذاهب و دزدی ... در بعضی خانه ها وقوع که در جنت دریا ...
ترکستان هراس در مردم و اندوه و نزاع و جیره ... شمول ... نظام ... دفع ... ضعف حال علما و اشراف

سمت ...	شمس	عطارد	زهره	مریخ
... استیار ... غره	ثور ۵ درجه	حمل ۸ درجه	جوزا ۹ درجه	ثور ۵ درجه

شعبان المعظم ۱۳۰۴

اثنا ... شنبه جمعه ... حمل ... بلاد ... باتجز ... هفت ... الفرد ... معتدل

اختیارات	وقایع
نیک است تخم کاری و نامه بدوستان نوشتن و دیدار زنان را	
یک ساعت از روز رفته بغروب نیکست حجامت و سفر دریا و ختنه و شرکت و سفر و سواری و نو پوشیدن و معالجه را	...
سه ساعت بغروب مانده نیکست امور گذشته و ابتدای کارها و دیدار اشراف و ملاقات اکابر را	
دو ساعت از روز گذشته نیکست نو بریدن و پوشیدن و فرستادن مال التجاره و ورود در حضرت پادشاها	ولادت امام ...
اللهم العن ابابکر و عمر و عثمان	ولادت امام حسین ... سه شنبه ... ولادت ...
ده ساعت و نیم از روز گذشته عقد نکاح و ختنه و دخول بلد و خانه نو و اجلاس علما و خریدن صنایع و عقار را	
سه ساعت و نیم بغروب مانده نیکست امور گذشته و بنای عمارات و عمل حلی و ... آب و عمارت بساتین را	...
دو ساعت از روز نیکست عقد نکاح و دخول بلد و خانه نو و سه بغروب فصد و شرکت و بنا را	...
دو ساعت از روز گذشته نیکست امور فقها و خرید ... و حضور ...	
نیک است سفر و تعلیم علوم و صنایع و خریدن بنده کار را	...
مانند روز گذشته است	...
دو ساعت از روز نیکست نو بریدن و پوشیدن و ... و ساعت و نیم از روز گذشته قمر داخل برج عقرب شود	
اختیاری مناسب نیست	میلاد ...
ده ساعت و ده دقیقه از روز گذشته قمر از برج عقرب خارج شود	شب برات
عید مولود حضرت قائم ۲۵۶ روزی است مبارک	...

بیشمار ۱۴ ۵





